

B-114

حجة الاسلام
(اضف اول)

شمس بن محمد بن کمال

فهرست فتاویٰ نجف الاسلام

باب اول فی الایمان

مقدمه فی الطهارت و فیہا فصول ^{۳۰} فصل ^{۳۱} فی طہارۃ

فصل ^{۳۲} فی استنجا فصل ^{۳۳} فی الماء فصل ^{۳۴} فی السور

فصل ^{۳۵} فی سبیل انبیر فصل ^{۳۶} فی الوضوء فصل ^{۳۷} مراتب

فصل ^{۳۸} فی نوافض الوضوء فصل ^{۳۹} فی الغسل فصل ^{۴۰} فی التیمم

فصل ^{۴۱} فی ایض و تناسل فصل ^{۴۲} فی المسح فصل ^{۴۳} فی المسح

فصل ^{۴۴} فی اجماعت فصل ^{۴۵} فی الاذان

میرزا علی محمد

الحمد لله

والله اعلم بالصواب

سیدگان مرسته نشود و جواب دوم آنکه در هیچ مقامی نیند و روشنی کم

و در چنین بازید، ایندما بان کردند و آب سیموم آلود مهر ماه در)

در دوران بوده اند و فرستادگان هر دو را بیکدیگر رسانا کام در آب میفند و غرق

منقولہ بالا اہم اسمان صحراہت ربالا آن صحراہی جہات

و با آسمان عزیزین پانصد که رحمت بیشتر دنیا بیا بمان و در برابر

و اندک نیایا باد و طهرت بیشتر پادشاهی از کافران است و مسلمانان

و این هفت زمین بر سر راه است و وسیع آن کار یا حی یا قیوم که آن کار و

سر دار و دیوان دوسر فرجه پانصد سال راوست و این کاو بالا تخت است و آن تختی است که

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

4187

[illegible]

و از راه اطلاق و طلب حق بخیریت و خست و سه
بر حکم آن که گمان الدکر مانع المومنین از خست
چاره ندیدم و بصورت استثال نمودم و در کتب اصول
و فروع و در بعض عقاید عام کلام نظر کردم باین اسلام

که درم بر حکم حدیث رسول علیه السلام هیچ چیز با منم آن
آب بر پنج باب و بر یک مقدمه طهارت و بعد
مسائل مشوره که از آن چاره نبود مشتعل گردانیدم تا بآن

مسائل و افعات در باب عبادان که حجت اسلام و محدثین
خاص و عام بود بر وجه اختصار جمع آوردم و حجت اسلام نام آن را
و بعد از آن بارسی هشتم تا عامه مسلمان را در جمله بارسی خان

خطای کامل و نصیبی نه اصل حاصل بد و الله الطوفی علی
تمام و اطمینان الاحتمال فی الایمان و المسائل عباد الدین و من ترکها
الاعتقاد بدیده ان الله ان الله که ایمان سر همه بیکجا

و اصل عامه شد و تمام است هیچ عبادت بی درستی ایمان در
نفس و جسم و جان و ایمان عقل است و بسبب و
قال انبی صلی الله علیه و آله و سلم

فلا تشبهوا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و انما روی دین شماست و برادر است بیکجا
و انما روی دین شماست و برادر است بیکجا

در صلوة مسعود دفتر اول
است و رکن وی اقرار و تصدیق است و گم وی سقوط می
اندر صمد و نیل ثواب است و ایمان فرضی در ایمان است بهیچ
حال از مردم ساقط نیست و خالی بودن از وی کفر است اما در
دیگر وقت با وفات است اول چیزی که بر بنده فریضه
ش از جمله فریضه های پس از بیع شناختن خداست و ایمان
آوردن بدو و ایمان را رکن است و شرائط و حکم و صفات فایده
رکن ایمان دو چیز است اقرار کردن بزبان و استوار داشتن
بدل چیزی را که بنده علیه السلام از خدا تعالی از رد معنی ایمان بیاری
کر و بدین است و حقیقه کسر و بدین بدو ظاهر است بدل یوزا
تا اگر بزبان اقرار بکنند و بدل تعصیق نکرند و موافق
قاسم بدین همین بمانند و بزبان اقرار بکنند و محقق
زیر آنچه جهودان بدل میدهند است که نمند که محمد بر حق است
و لیکن بزبان اقرار بکنند و خدا تعالی هر دو طایفه را سرور کند
پس علیه الصلوة والسلام هر که بدل کند و بزبان اقرار
بکند و در عهد بیرون آید امید بود العیاذ بالله اگر
بسیار بود و بیرون خود و خات باید در عهد بیرون آید
بسیار بود و بیرون خود و خات باید در عهد بیرون آید

بسم الله الرحمن الرحيم
 عیون بالله و آبان از در است بکش چون ثابت شد ایمان
 همین افتد از کمال و تصدیق است پس ایمان بقلید صحیح
 و لیکن عاصی باشد بسبب ترک دلائل توحید و تقلید
 بدو نوع است تقلید صحیح و تقلید فاسد تقلید صحیح
 آنست که کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله رسول
 گوید بدین معنی که بلفظ این کلمه آدمی مسلمان میشود
 نیز بدین لفظ مسلمان میشود و اگر گوید که این سخن بیگم
 و نمیدانم که چیست این تقلید فاسد است گوینده مسلمان
 نگردد و معنی کلمه این است که نیت جزوی الهیه بحق و
 و الله علیه السلام رسول وی است بحق و ایمان آوردن بر
 نه نرسیت یکبار است اما دیگر تجدید ایمان ایمان است
 نه نارسای ایمان آوردن شرائع و شرائط قبول کرد و بلفظ
 هیچ شرک بناورد و هم بداند مردود در وقت مردن کلمه
 در حق دانا حکم شرع این نیست که ستمار مرد و نرسکی
 بگوید ان راند و ندانست که از کلمه کفر است یا کفر نشود
 و در حق دانا حکم شرع این نیست که ستمار مرد و نرسکی
 بگوید ان راند و ندانست که از کلمه کفر است یا کفر نشود
 و در حق دانا حکم شرع این نیست که ستمار مرد و نرسکی
 بگوید ان راند و ندانست که از کلمه کفر است یا کفر نشود

شعبه و اگر کسی کلمه را او میشنود ایمان وی بر حکم شرع ایمان ۴
 اختیار می باشد و مقبول و صحیح باشد ایمان باطن نباشد
 و اما توبه باطن بر قبول صحیح از مؤمنان خاص مقبول و صحیح بود
 زیرا آنچه در توبه باطن جهت اختیار است بنا بر آنکه عاقل
 در حالت اختیار از راه بر توبه از گناه دارد و توبه را فعلی بقله ۵
 پندارد و فاما کافر در حالت اختیار اراده توبه از کفر ندارد و
 از تفر فعلی نیک نمی پندارد و ضرورت ایمان باطن مقبول
 نباشد و نه همچنین ایمان در وقت مسح شدن و بعد از
 شذول عذاب است و مقبول نیست زیرا آنچه غیب نامند
 در معاینه گشت و حد غیب است آنست که چشم
 و زبانی و دل به درک نمی کند و دوم آنکه در
 درگاه خداوندی را بطلان اعتقاد کنند و حرام گردانند
 خدا را بحرام اعتقاد کنند و هر که حدیم متفق علیه اطلاق داند
 و باطلان متفق علیه بحرام دانند کارکرد و حلیه و حرمت
 چیز که علماء و ارباب اختلاف است اگر چنانچه را حدیث

یعنی صورت الہیہ

مملو

و با حرام را حلال دانند یا گویند که نه نکرده و لیکن مبتنی باشد
 یعنی بدعت مذہب است و این نباشد از عقوبت خداوند
 بوی از عقوبت خداوند است چهارم آنکه نامیده نباشد از
 خداوند نامیده بودن از رحمت خداوند است پنجم آنکه گاهیان
 سخن غیب میگوید تصدیق نکند که تصدیق در اثر
 کبریا کفر است و گاهین آنست که گویند این یار است آن بود
 غیب خبر میکند و آگوید من انجمن شد و انجم غیب را فاما که
 که از تاثیر است ستارگان آسمان خبر میدهند و گاهین
 نباشد و از اهل محاسب باشد پرسیدن وی کفر است
 نباشد فاما آنرا پرسیدن و بیان آن
 جهل است که در وی نقص آنرا شکسته دارد
 بکتابی مندرج میشود و عمل بکتاب مندرج حرام است
 حکم ایمان آنست که چون کافر می ایمان آورد مال و جان از
 نشستن و برپا شدن در مال و دین و دین و دین و دین
 و جان و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین

مجله و مفصل بچل آنست که بر سبیل الجمل وی آنست با الله کا هو
یا سحایله و صفاته و قبلت جمیع احکامه و شرایطه یعنی
ایمان آوردن بربا تعالی که او است بی چون و بی چگونه با همه نامها
و کی و با همه صفات و او وی و قبول کردیم دین و سلطانی را و آنچه در
وی است و ایمان مفصل بر شش تفصیل است و بر قدر بعض
بر هفت تفصیل است و تفصیل هفتم و البعث بعلمه موت
و ایمان مفصل معتبر است بر شش فقره و نزدیک ششگان ایمان
مجله معتبر است پس ایمان تفصیلی باید آورد تا با جماع در است
با شش و از ده بیست و بیست و بیست ایمان مفصل این است
که کسی از من الله و ملائکه و کتبه و سموات و الارض و
جبروت و من الله تعالی و

است بحقیقت نه بود و جزا الله بحق نیست و دو نمیشد
 زیرا آنچه میدانم اگر هیچ وجه فزونی نباشد و کل محال بود
 اگر چیزی فزونی باشد در کم چیزی باشد که در دو باشد و آن
 دوم ناقص باشد و ناقص محتاج بهمال بود و محتاج الله باشد
 پس ثابت شد که الله یکی است و یزدان است نه بجان و شوا
 است نه بکوشش و بینا است نه بچشم و گویا است نه بزیان
 نه بدلی قادر است نه بن و ذات و صفات و می فهم است و صفات
 وی نه عین ذات و نه غیر ذات تا وی اگر صفات عین
 ذات باشد ذات بی صفات ماند و این کار نقصان است
 و نه غیر ذات وی زیرا آنچه اگر صفات بود که نیست است
 و جمیع صفات صفتی بر صفات دیگر

و آنکه خدا بماند به سبقت از صحتی علی جی این است
 تاثیر از علی تاثیر صفتی و خود را و رابطه نیست و بولفا
 او را نهایت نیست و لا هم عالم نبود و او را نه عالم نباشد
 و باقی است و باقی ماند و هیچ از مخلوق قائم باقی نیست

غیر ذات بود بعد از تمام اینها که صفات است

۴ آنچه خدا تا بار او قدیم بقای وی خواسته است آن نیز باقیه نهان
بفصل است. باشد و دوزخ با اهل نفاق و عرش و کرسی

و لوح و قلم و ارواح حق جانها و آوا ملکان است و هر که او را مکان

گوید مکان عقاید کند کافر شود و او از جهات متناهی است و جهان نیست
و او از جهت پس نیست و پیش نیست و در جهت نیست و جهان نیست
و اینست زیرا که این جهات نبود و او بود همنان به با افر

جهان بود و او افریدن جهات هم بدان صفات است که به نا

اگر از او صفات بگرد متغیر شده باشد و متغیر حاجز است

و عاجز لایق ضا سعادنا شود و آد حقیقت است و باشد

و بگویند وی وجود این عالم دلالت میکند زیرا آنچه وجودی

ادام دارد و در پیدایی اما ازین حال خالی نیست

و به اسی آید این افریننده و بیفعل که و با مادر و پدری و فرزند و

که کو بود خود را خودی و فرزند
خود بود

خود پیدا میشود زیرا آنچه او بودم است

و نمایی و م چگونه صورت که دو چگونه باشد

زیر آنچه بر تو نباشد و زده کسی و هیچ نامه بر نیاید بی

آرند و هیچ کتاب نوشته نشود و پانویسند پس چگونه

روا باشد که جانوری افریده شود بی افریده روانیت که گوید
 که دارد پدری افریده و پسرانچه دارد و پدر خود مانند صفت پسر
 نکی که در شکم دختر است یا پسر نیکو است یا زشت معیوب است
 یا درست و بسیار دارد و پدر بارند که فرزند خواهند و یا زشت
 و بسیار باشد که فرزند خواهند و باشد و بعضی پسر خواهند
 و در نه آید و بعضی دختر خواهند پس آید و یکی را مرد و آید
 هیچ نیاید پس ثابت شد به این دلیل و حجت که این عام را
 پیکار کند دیگر است بر نرو و نا و بینا که وی را شبیه نیست و مانند
 نیست و صورت نیست و جسم نیست و بر هر نسبت و
 عرض و کلا نیست بعضی نیست زیرا که این جمله از این است که
 است و او همچون و چگونه است

هم و خیال صورت بند که خدا چنین را
 خدا آنست بلکه آفریده مخلوق است و خیال وی به مخلوق
 پس مانند آن خدا چون چگونه است ما خیم خداست
 خیم هم چنان است پس از در آمدن در به است هم از به است

این را در صورت جسم که در آن است

در آن است

پس چون و بیکو نه بینم پیش از آنکه در بهشت در ایتم نه بینم در دنیا
و روز قیامت و چون به بهشت رسیدیم به بینم و هر که دیدار فرست
نکر شود کافر و دغا یاد بدار که در معراج رسول صلی الله علیه و سلم
را اگر کسی نکر شود کافر نگردد. لیکن به تبع هفت چیز است صحابه
در دیار شب معراج اختلاف کرده اند و نگارنده سه مورد مختلف
فیه کفر نیست و ایمان نیست ایمان از ندکان به پنج نوع است
مطوع و معصوم و مقبول و قوف و مرود و مطوع ایمان
و مستحکم است معصوم ایمان پنهان است و مقبول ایمان
مومنان است موقوف ایمان مبتدیان است مرود ایمان
منافقان و کافران است و نفع ایمان به چهار نوع است
آنکه در این جهان و در آن جهان نفع دارد آن ایمان ط
مان است و دوم آنکه در این جهان نفع دارد و نه در آن جهان
و آن ایمان با کافران است سیوم آنکه در این جهان
نفع ندارد و در آن جهان نفع نماند و آن ایمان منافقان است
و نیز آنچه چون بندگان ایمان آوردند نیک و فرشتگان و عالیشان

در میان دنیا بدو تیغ از ایشان بر خاست چهارم درین جهان نفع
 نهند فاما دران جهان نفع کنند و ان ایمن تمامان فرموده است
 که عین ایشانرا بکشت شمره ایمان ایشان را در اینجا بدینسان
 نرسیده فاما در اینجا صید بهشت ^{جهان} جاد ایشان پشرد و امان
 مخلوق است زیرا که فعل بنده است و بنده با فعل خود مخلوق
 است و روا نباشد که ایمان اسم داری مریدانیت و توفیق را
 اگر چه یافت ایمان بدهد ایت و توفیق است و ایمان چنان است
 که در دل بنده در آید بفضل و کرم خدا تا با بشناختن او
 صفته داریم است در مؤمن که موصوف است در جمیع احوال
 و حالات در جودت و محبت و در خواب و در بیداری و بیجا
 و در حالت طاعت و عصیت بر چیز تینست نه نه کند
 بجان زیر آنچه موصوف با ایمان روح است چون مافی
 بموت متغیر نشود اگر ترا پرسند که تو مسلمان هستی
 الحمد لله سوا کفین الحمد لله اسمی اینها و سلام نماید
 نشود تا اگر کافری سوره را که خواند ریزد بجهت کوبیدن مسلمان

ایشان

وجود

و جواب این قیاس با فرق است و وجه فرق آنست که اینجا
اگر جواب سوال است از اسلام است پس جواب بگوید چون
آنکه گویند مسلمان شود زیرا آنچه الهی گویند از سبقت
ایمان خود مسائل را ضمیمه اند و معنی میگوید آری من مسلمانم
بر خود میگویم بخلاف جمیع اقسامی و قرایندهای آنکه مبنی
بر سوال بر اسلام نیست اگر ترا پرسند تو از کجاء می
مسیحی بگو که بانه نام خود را ندانم که من مسلمانم اگر ترا پرسند
بالمهاجرات چیت الهام خود را نوریست در سواد بدو
نور و بدو نور و حد نیست در آن فرایر محیط بر شود
اگر ترا پرسند تو از کجاء میسیحی بگو از روز میثاق باز
مسلمانم اگر ترا پرسند میثاق چیت بگو میثاق عهد است
که آری تبارک و تعالی گرفته است از آدم و از فرزندان آدم
در درجه بعد از خود آمدن وی بر زمین در مقام بدو بارگاه میان مکه و طایفه
نعم است و بعد از آن میثاق در دراز عقیقی بود پس از فرزندان
بر نیز در بر زمین آمدن در درگاه آن که نه صحرای آن بعضی هزار ساله

راهت و طول آن صحرای که ندانم جز خدای تعالی بر هر شکاف و فرقه
 که ادم را بر تخت کند و بر استخوان مفتاح بر بند پیش در چنگ است و گفت
 عهد گرفتن آن به جوهر و نوار و خدای تعالی از پیش است ادم و
 این اورا که از نسل او آمدند و بر آیند و خواهد آمد هر تار و زیادت بر
 مثال مورچه خورد و در خاک بیا فید در این حیوة و عقل و خیم و نظم
 و بصر و خایت و چهار طبایع را در بی آیتن آب و خاک
 جلوا پاشف و مختدر و مستکلم و محسب که اندید بر این الزام چه را
 و بر آنچه خطاب به این صفت ممکن نبوده و ادم بنویس
 و می مظهر مطلع که اندید و بر سنگ مردان و زنان صورت ساخته
 باینسان سخن که گفت الکنت بر تکلمای نیستم پرور
 دگر دشمن قاتل ابلای هم جواب داد که از قتل که میمستی
 پروردگار را فرمان شده که سجده کنید و نه بر سر ایشان
 و سجده کردند و بعضی نکردند این چهار طائفه شدند
 آنکه نمی که سجده کرده بودند و براندریدند و سجده نکردند
 شد آن دوم سجده کردند و آن را پنجان و موزان

و در

بعضی کردند

بودند که امراد بدیده سجده نکردند شد از آن دوم سجده کردند و آن ارواح
 بهمان وجه همان بودند که در صفت اول علی السلام در دو بعضی از ایشان که
 سجده اول کردند همان شد که در سجده اول در سجده دوم سجده کردند و این
 در صفت اول علی السلام بودند و بعضی از ایشان همان شدند که در سجده
 نکردیم تا سجده سجده کردند و بعضی از اول سجده کردند و آخر آنون بیچاره طائفه
 آنست که همان کسانی که اول سجده کردند و دوم سجده نیز کردند مسلمان باشند و مسلمان
 بهر وجه و ایشان در صفت اول علی السلام بودند چنانکه گفتیم دوم طائفه اول و آخر
 سجده نکردند کافر باشند و کافر و در سجده دوم طائفه که اول سجده کردند کافر
 باشند که در دوم سجده نکردند ایشان مسلمان نمانند و کافر و در ایشان آنکه مسلمان
 باشند که احکام و رسوم و صفات ایمان ندارند و کلمات کفر گویند و ناهمان کنند و نه
 بنوعی گناه از دنیا کافر و در چهارم طائفه آنکه اول سجده نکردند
 کافرند کافرند ایند و پس مسلمان نشود و مسلمان بودند و از آن
 تر پس سجده اول و دوم علی السلام بعضی مسلمان بعضی کافر از که شدند
 ایشان بار پنجم آخر سجده مسلمان و کافر شدند چنانکه
 کیفیت سجده گفته شد و ایمان بفرشتگان آنست که بگویند و کافر
 بنده گان خط و نداشتند و در عبادت خدا مشغول و هیچ
 ساعت از طاعت غافل نمانند و در هر گاه نیند و گشت نشو و نه
 زانند و نه زاده شوند و ایشان صفت کردند به هر طوره روانست

و کا طعام ایشان تسبیح است و شراب ایشان تقدیر است
و معلوم اند از کتابان صغیر و کبیر و بعضی از فرشتگان و بعضی از ملائکه
و بعضی را نیمه از برف است و نیمه از آتش است نه برف است نه آتش
و نه آتش برف را میگذرانند و هیچ و آنست که میان ایشان
بین التلج و النار و از وقت افترش باز بعضی را نوع است
و بعضی در سوره اند و بعضی در قیام اند و بعضی در قعود اند و بعضی
کرد بر کرد عرش طواف میکنند و بعضی کرد بر کرد در سر و
بعضی کرد بر کرد بیت المعمور طواف میکنند تا قیامت و هیچ نیامند
و چون قیامت قائم شود زبان بعضی را بشاید و بگوید سبحانک
یا عبدنا المسکون عبد تک و در قیامت همه فرشتگان
بمیرند تا آنکه عزرائیل فرشته زنده پس از همه فرشتگان
دهد و یکس زنده ماند در آن وقت فرمان شود لمن الله
نبیوم چون ایچکیش شد جواب گوید حضرت خدای عز و جل خود
جواب گوید لله الواحد القهار و فرشتگان قدرت بر تمثیل
و تشکلیت ناماند صورت آدمی شود چنانکه جبرائیل بر تنه
دوجی کلبی آمدی و بر سریم بصورت بارسان بودی و در شمع ایشان
فرشتگان نفرست چنانکه بعضی عوام میگویند فلا کس عزرائیل است

و معجزه

حجاب

و معجزه

بعضی اند و آنچه در مصاحف مکتوب است کلام خدای تعالی است و کلام
و این جواب از متقدمان اهل سنت و جماعت است و اما آنچه از
از اهل سنت و جماعت برای تشکیک و تفهیم این مسئله است و معجزه
گفته اند بر کلام حقیق که نبی است و نبی است و نبی است و اطلاق کلام الهی بر
هر یک از نظم بر سبیل مجاز کرده اند زیرا آنچه این کلمات و تالیفات معنی
است بر فعل ما و جعلی فعل ما حادثه است و حروف و احوال است
و کلام خدا از جهت معجزه است پس چون کلام خدا سبحانه و تعالی
و معجزه است پس نبی که ان محال است و یافتن او محال تر پس چنانکه
چگونه یافت و جبر یافت و چه شنید خدا تعالی در کتبش بر اهل آوار
بیا فرید در آن آوار کلمات و تالیفات و حروف و اصوات بود
چون جبرائیل بر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم خواند
بحقیقت کلام خدا خواند و لیکن کلمات و تالیفات و حروف
که از جبرائیل ظاهر شد جعلی مخلوق بود و معجزه جبرائیل
تدبیر بود جبرائیل حمله قرآن را بیکبار که حکم فرمان خدا تعالی
از لوح محفوظ در شب قدم که بر قول صحیح است و معجزه
ماه رمضان با سجدات دنیا بر ملائکه مسطر و بر تالیفات
و انرا آسمانی دنیا بقدر حاجت در هر حادثه مسطر و
و آیت آیت رسول علیه السلام فرود می آورد و آنکه جبرائیل
چهار هزار و چهار صد و چهل بار جمله قرآن را تا مدت بیست

چهار

و معجزه

و در اسال برینا صبر علی السلام رسیده اولین آیت است این
 و آخر از آیه الیوم آمدت لکم دینکم و قول اولین آیه فاستمرو
 را ختم و الفیه و ما تیر جعون بود و بعد از فردا صدک این آیه
 در قول علی السلام هفت روز در حیات بود و بقول بیت یک روز
 بعمل افتاد و یک روز و بقول سرعت زنده بود جمله قرآن
 چهار کتاب منزل کلام خدای تعالی است و حق و صدق است و هیچ کتاب
 بر کتاب دیگر فضل و تفاوت نیست زیرا آنچه هم کلام خدای تعالی است
 در حق تعالی تلاوت بحکم و وعده خدای و بحکم قول مصطفی علی السلام
 تفاوت فضل است زیرا آنچه خواننده سوره اخلاص را وعده ثواب
 بیش از آن آمده است خواننده سوره تبت یدیه رات و
 حکمت در وی آنست هر چند این هر دو سوره کلام خدای است و برابر
 اندیشین در سوره اخلاص دو فضل است فضل ذکر بعض فضل قرآن
 و فضل مذکور به هر دو صفت خدای تعالی مذکور است و در سورت
 تبت یدیا فضل ذکر است یعنی قرابت ناما در وی فضل مذکور نیست
 زیرا آنچه در وی ذکر الهی است و کافرا مقبول و درود است
 فاما نظریه قرآنیت هیچ تفاوت ندارد و در شمار کتاب منزل

اختلاف است و اختلاف مانع قطعیه است و هم از نیجاست
حققان برای ایمان آوردن عددی که نه اند زیرا که عدد
کتاب بدلیل قطع معلوم شده است تا آنکه زیادت بر عدد
در معین بخشد ایمان بران زیاده میاورده بخشد اگر کم از آن عطف
بود ایمان بغیر کتاب آورده باشد و هر دو نقد بر کفر لازم شود و در
بعضی اقوال کتاب منزل را عدد معین است چنانکه گفته اند
که عدد چهارده کتاب معین از اسما فرود آمده است ازین

جمله چهار کتاب مشهور است تورات بنیان عبرانی که موسی علیه السلام
بود و فرقان بنیان عبری که بر محمد علیه السلام بود و فرقان فرود
آمده است و آنکه آمد محمد علیه السلام را عمل بکتاب سوسی و بعضی
است و عمل بکتاب بهاء و دیگر منسوخ شده است و عمل بمنسوخ
حرام است و هم از نیجاست که عمل بنجوم حرام و ایمان آوردن
بنجبران است که بگویی که پنجبران بنندگان خداوند است و او ایند

برای راه موفی خلق را هر چه آفتند و گردند هم حق است که راه را
فرموده اند فرموده فدای است از هر چه آفتند و بعضی مرسل اند
و بعضی بنی و مرسل است که در هر فرود آمده باشد و صاحب

سرایت و کتاب باشد مقلد به پیغمبری دیگر نباشد و بی ۱۲
آنست که راه کتاب باشد و بر وجهی و دنیا مدو باشد
نکته پس اوست پیغامبران دیگران باشد و پیغمبران مرسل
سید سیزده بودند که برایشان جبرائیل علیه السلام فرود
آمده و پیغمبران دیگر بعضی وحی در خواب دیدی که خواب انبیا
حجت است و بعضی در بیداری آواز شنیدی و یا اتمام شدی
و بقول شده پیغمبر مرسل بودند و در عهد انبیا اختلاف روایت
و بقول صد هزار و پست چهار هزار پیغمبر آورد و بقول دوایت
علم از چهار هزار اند و هم از سبب اختلاف محققان
که متراند که برای ایمان آوردن عدد تعیین کنند زیرا چه اختلاف
مورث شده است پس احتیاط در این است که علی الاجمال
بگویند ایمان آوردن جمله پیغمبران که اول ایشان مترادم
صلی الله علیه و آله بود از ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و هم
پیغمبران از وی پیغمبر گوی برابراند و در درجات یکی را بود
بر دیگر افضل است و محمد علیه السلام بر همه افضل است و او

معمولاً در کتابت هر جمله عالم از او میان و پیران از مشرق
تا مغرب و نرون بر داری و یکی بر اهل آسمان و زمین فرض است
و پیغمبران دیگر مخصوصی بودند بقوی و قبیل و جمله انبیاء و رسول
بجمله یگان فضل است و اولیا و زهاد را بر عوام خلا
فضل است و محمد علیه السلام ختم پیغمبران است و پیغمبری و
تا تمام شدن قیامت باقی خواص بود و بعد وی هیچ
پیغمبری مبعوث نشود و اما عیسی علیه السلام که از آسمان
جهان رفیر و باید بر شریعت محمد علیه السلام کار کند و خود
یکی از علما و ائمتا باشد و همه پیغمبران از عنان نبوة
اند که خدا تعالی هیچ پیغمبری را از پیغمبری مقبول نکرد و در حد
پیغمبران علیه السلام معصوم اند از جمله گناهان صغیه و کبیره
و پیغمبری و پیش از پیغمبری از گناه کبیره معصوم اند و با آن
صغیه بطریق ندره افتد و دلیل بر عصمت به بران آرند
انست نه اگر معصوم نباشد اگر گناهان قول الشان مقبول
نباشد در کار دنیا پس چگونه مقبول باشد در آخرت

فام از زلت و معصوم نیند و بر اسم زلت فعلی بر قصد مردم
در آن نباشد و عمل او اختیار نبود بلك بطریق خطا افتد
و بر عمل او خیر کار نبود بلك بطریق خطا افتد یعنی طریق
تغزیدن پائی در رفتن که مردم را در آن قصد نباشد پس
زلت از قبیل گناه نبود زیرا که در گناه البته مردم را نیت
هست و در زلت نیت نیست و پنهان بر هوا نفس نیست
نیست ندارند و جمله پنهان در میان است خود عالم تر
و عاقل تر و فصیح تر و خوب صورت و نیک سیرت
بودند و جامع جمیع خصال حمیده و بهیچکس از ایشان
زن نبوده و بنده نبوده و در بخلوی نه و در رنگ و رنگ
مثل و لوز نشسته و گند زبان که بدش می سخن می شنود
و آن پا و کمرش و ترش روی و سفید و سیاه اندام نبود
و هر چه زلت بعیب و امانت دارد در پنهان نبوده و فاما
حدوث ناپسندای باشد چه آنچه یعنوب پنهان را بنا بر آنکه
ناپسندای مانع تبایخ زینت نیست و گند می زبان مورشی

از پیغمبری بود و پیغمبر از عطا باشد فافاز و احتلام و مهمه
 و عک و اریغ نباشد زیرا که این صفات از شریکیت شیطان
 شیطان معصم اند و لیکن پیغمبر از سهو و لغیان و ترک
 اول آرزوی منت و مباح بازی روا بوده بینند و شفاعت
 پیغمبران دیکر و پیغمبر و شفاعت او بباحق است و صلوات
 علماء نیز شفاعت و بودگان خورد و در حق مادر و پدر شفاعت
 بود و مادران و پدران را در حق فرزندان شفاعت بود
 و لئمان حکیم و سلطان سکندر در حق الفرین از پیغمبران بود
 و خضر علی السلام پیغمبر است و پیغمبر از معجزه بود و پیغمبر
 عالمی از معجزه است معجزه آنست که او دردن مثل آن هر
 عاقل شود ایچا پس چنان تواند آورد خاصه در هنگام
 دعوی نبوة که دیگران از او دردن مثل آن عاجز و معجزه
 روا بود که بروی فرشته نیامده باشد و استجابت
 و لیکن بروی وحی بالهام بود و یا از بی شود و یا خواب بیند
 چنانکه بلا بالا گفته شد و معجزات پیغمبر عالمی است

بعضی از آن یاد کنیم یکی آنکه از جهت اوستی این بوده که ۵۵ باشد
 آنکه او بیک کاف و قصه او آن که بشی ابو جهل و یا
 جهل می برید پیغمبر علیه السلام مطلق شد نه ابو جهل و یا
 دید اندیشه کرده در این ایچنین وقت آنکه دشوار بود
 از محمد علیه السلام بخوابتم گفتند ای محمد علیه السلام بیخوابم که مرا
 دو بار تن پیغمبر علیه السلام با آنکه سومی ۵۵ اشارت کرد و پا
 شد یک باره بر چاهان دوم باره نزدیک پیغمبر علیه السلام بیامد
 پیغمبر علیه السلام فرمود که باز بیا و باز بیا و باره دوم بیورست
 او بر این معنی پیغمبر انرا بجهنمیت کرد گفت انت السحر انما
 وجهور مسلمان شد دوم آنکه وقتی که پیغمبر علیه السلام در سفر
 قضاجت شد و نماند یار برانرس به فلان درخت را
 پیغمبر علیه السلام ترا میطلبند چون پیغام پیغمبر علیه السلام بدخت رسید
 از پیغمبر بدست داد و آن بشی بیامد و اگر بر درخت رسالت
 کرد تا نظر کسی بر پیغمبر علیه السلام نیفتد پیغمبر علیه السلام چون
 از حاجت خارج شد درخت بر جای خود رفت سیوم چون از

نااه

از پنجم علیه السلام در وقت قضا حاجت چنانی که ظاهر شد
زبان فرود بردی و کسی ندید چنانچه او را آنکه کوه غفر
بریان بنده را بود پیش روی آوردند بریان در حال در
سخن درآمد و گفت یا رسول الله دعا بخور که من بزیر
الوده ام پنجم آنکه هیچ پرنده از پرندگان خورد چون
پشه و مگس و زنبور و امثال وی بر تنی مبارک و جامه
وی نه نشستی ششم آنکه لشکر در بیابان تشنه نشد
و هیچ جای آب نبود رسول علیه السلام قدسی طلبید و
آنکشت دست مبارک خود را در قناری و درخت و درخت
آب از آن دست وی بین آمد چنانکه جمله لشکر مبارک
شد و آب از آن گماند و معراج رسول علیه السلام حق
و صدق است و آن در بیدارترین رسول علیه السلام
از ملک بیک سال پیش از حجه بلویدیه در شب بیست
هفتم ماه رجب از خانه دضرعه رسول بود تا هفت
اسمان برسد و آن وقت قدم مبارک او بر چنین عرش

از میان دضرعه و طایفه

رسید و معراج وی از مسجد که ثابت المقدس نام
بود آنکه کسی از آن مکرر شود مستدعی باشد یعنی بد منصب باشد
رخوف کفر است و بقول کافی که در دوزیر آنکه معراج نیز مخصوص
قرآن ثابت شده است و آخرین جمله به غیران محبت و غم
به غیران اوست و بعد از وی یحیی به غیری نیامده و شریعت
وی تا قیامت باشد و بعد از وفات وی خلیفه بحق ابوبکر
بود و مدت خلافت وی دو سال و شش ماه و نه روز و بعد از
وی خلیفه بحق عمر است رضی الله عنه و مدت خلافت وی
ده سال است و بعد از وی خلیفه بحق عثمان است رضی الله
و مدت خلافت وی دو سال است و بعد از وی خلیفه
علی ^{مرتضی} رضی الله عنه بود و مدت خلافت
شش سال است و کسی را که از خلیفه نکوید او از خوارج است و کسی که عیار
نکوید او بیکر و عمر فضل دهد او را فحش است و فضل ایشان
هم بر ترتیب خلافت است و ترتیب فضل اولاد خلفاء هم
بر ترتیب فضل ایشان است مگر او در آنکه از فاطمه اندک باشد

بر همه اولاد صحابه فضل است او بپادشاه بر عوام شیعیان و
 عام ملائکه فضل است و کرامات او بی حد و انتهاست و این
 از برکت متابعت انبیاء است زیرا آنچه برای اظهاری عام
 غیب را اینها مخصوص اند و هیچ ولی برنجی فاضل نباشد
 و هر که ولایت را بر بنوع فاضل دارند کافه کرد و حکم عشره
 سر آند که خاتمه ایشان بخیر است و ایشان را بر جنت
 شده است و خاتمه فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم
 نیز بخیر است بخیر خبر علیهم السلام فاما در حق صحابه دیگر بسیار
 قطع و یقین حکم کنیم بخیریت خاتمه و لیکن همین دریم
 ثواب را در حق ایشان زیاده از آن که امید داریم سایر مومنان
 و حکم زنان پیغمبران است که هیچ زنی از زنان پیغمبران پیش از کس
 ایشان و بعد از کس از کس ایشان زنانند و است زیرا آنچه ایشان را
 تعالی داد من افرید است و هیچ امتی را از او نباشد که زنانه
 پیغمبران خود نکاح کنند پس از موت ایشان یا هم در حیات باشد
 که دشمن از جهت صوم داشتند از پیغمبران و همان بقیامت است
 که بدو کما که قیامت آمدنیت هیچ شک نیست در پیامت

خدا که همه خلق را بمیراند و همه را ز چل سال همه را از سر
 زنده گرداند از آدم و میلان و پریان و فرشتگان و خردندگان و جهنم
 بان و ملکسان و پشکان و جمله جانوران تا آنکه بسقطرا
 نیز زنده گردد و همه را برای شفاعت مادر و پدر و فقط
 بیاری افکانه را گویند که صورت بسته و جان درود در نیامده
 باشد و آنکه در این ریس بنجر امروز در بهشت است و زنده
 ماند و میروند با آنکه او موت در دنیا چشمیده و با آنکه موت در دار
 نیا حق است و آن عدل است از خدا بیگانه و خلق بنابر آنکه
 وی را کاک ملک مطلق است و مالک مطلق را نصرف مطلق
 و همچنین بیاریها و پاره عدل است و هیچ آنکه مطلق
 و بالغ از آنچه بر باری سقا و اجب نیست و سلامت داشتن
 سی را وقت دادن و جان دادن و راحت دادن است که در
 فضل است و آنرا که ندیدیم باز وی عدل است سوال کور حق است
 مومن و کافر و خرد و زکر که بشرط آنکه از چشم مردمان
 عایب شود و اگر در عصر اجمیر و دو ماده بخورد و یاد آب

سقطر

بسم الله الرحمن الرحيم

من ارضك

و من اخوانک یعنی ای بنده خدای پروردگار تو گیت و پیغمبر
 تو و دین تو چیت و قبله تو کدام است و امام تو گیت
 و برادر تو کیاست چون بنده ملک بخت بود جواب با صواب
 تو ایده ای بنی محمد علیه الصلوٰۃ و السلام نبی السلام
 سلام دینی و الهی قبله قبلی و القرآن امام من و مؤمنون
 احدی ای پیغمبر خدای جل جلاله پروردگار من است و محمد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم پیغمبر من است و دین مسلمانان دین
 من است و لعبه قبله من است و قرآن امام من است و مؤمنان
 برادران منند و فرشتگان توید منم کفره البصر و
 سالی منند - المحروم یعنی محروم از آب خویش
 و بنای من بهشت جاو خویش است - و از راه برای ان بنده در راه
 روزی از بهشت بکشایند تا نظاره کنند و اثر پوی بهشت
 بدو و مقدار مده که در نور بهشت اسنان بگذرد و آن
 معاد الله بد بخت بود جواب اباب توید فرشتگان
 تو بدکار است یعنی ندانی تو سرور دشمن بر سرور

۱۸

ادسیان و پریان هلاک شوند و در آتوبه استه شود و جگه ناهکلا
 در زبان نامید شود و در دوی در عالم پیدا شود در مشق
 تا مغرب بکیر در مؤمن هیئت ز کام پیدا شود و در کات یغ
 یارین من طاهر زنی دست عذاب نه منج فرح و شادی
 قباله الله لعائن الناس سگاری و ماهم سگاری
 و لای عذاب الله شد بد پس از می و کوشی کفران
 و در بیرون ابد سوم آتشی از سوی مشرق بیا شد
 و در مغرب رود و تقوی از فقه عدل پیدا شود و در سوتی مغرب
 رود چهارم حیدر مشرقی بود چشم حیفی در مشرق
 در ششم حیدر در جزیر مغرب پیدا شود و هفتم
 مروج جال باشد از زمین اخلاصان و از زمین صفا
 از زمین کوفه و بیک چشم کور بود و در نیم روز
 عالم بگرد و به ضی سلاخان از زمین بگرداند
 و تقوی قبل روزی زمین بگرد و در میان فتنه آید
 و بر او بر روی دوزخ و بهشت به آتش و بیست

۱۸

ع

و پشت وی آتش باشد و هر چه از کایها برسد که در دست
 و سجده رسول علیه السلام و سجده قهی و مسجد و مسجد
 نروان و بی علیه السلام که از چهارم آسمان بوقت صبح در
 جنان قدس برای شش نجات فرود می آید به سحر است
 بعد از آن روز صبح در مدینه بیند مردان عیسی علیه السلام
 بر ستونی از ستونها بیت المقدس و مردان بنام باند
 مشغول باشند و اقامه بدیدن وی پشت خیزد و عیسی
 علیه السلام نماز اقامه را مقدم می کند و پس وی افتد و در
 رعیت محمد علیه السلام تان بگذارد و خود اقامت نکند بپس
 آنکه عیسی منتقل می شود و در آنجا بود و چون از
 شد به بطله و حال بیرون آید بر خم دشته و بال را بکشد
 و چهل سال بر روی زمین بماند و بقول هفت ^{هفت} سال
 و بقول سی سه سال بماند و پس اقامه دهد تا بگذارد
 و چون وقت نماز برسد بر سنگ صخره بنشیند و مشغول
 شود و سه بار بگوید و عزرا بیل جان وی قبض کند

در پسر

۱۹ و دفن کنند و دفن وی پیشتر کعبه است اما مقدس بود
در وقت خروج عیسی علیه السلام اصحاب کثرت از غاری
بیرون خواهند آمد و برابر عیسی علیه السلام خواهند نشست
و هر جا که حصار می بلند خواهد بود ایشان را از سینه
نکند و انصار را از خندان و ویران کنند و ایشان هفت
تن اند و امروز در حال ایشان اختلاف است که مرده اند
یا زنده به حال که هستند یا باشند و در آخر الزمان
زنده خواهند شد و آنهم در ابقه الارض بیرون آید یعنی جسد
بیرون آید از زمین یا مردمان بزبان عربی تکلم نمایند و چهار
سمت روی بگردانند و ندانند که جمله دینها باطل است
بنزیرین مسلمانان و این اواز بهر طرف چهار سمت تا
افق آسمان بشنود و چو بیرون آید متعجب و استعجب
و مرده در طوائف اعجب باشند زمین برای ایشان بگردد
صحرای مرمی باره شود و آنکه الارض از زیر حجر
آسمانی تا سه روز بیرون آید و بیرون از زیر کتب و

و بقول از کوه صفاء در پیش مسجد هرام است و بقول
 از سنگ مخروبه بیرون آید و طول وی شصت گز پنجه
 و بقول سردی تا ابر بساید و هم ظهور یا جوج و جوج
 است و یسین بنسکان در نوح علیه السلام و فرزند آن یافت
 اند قامت بعضی بلندتر از هر بندی است و قامت بعضی
 یکسان است بود و چون این علامتها ظاهر شده باشد و هر
 قیامت ظاهر شود از هول روز قیامت حامله بارند و درون
 در هیبت عذاب است باشندستی اندوه و هیبت و بودگان
 خورد از هول قیامت پیر شوند و همه دیوان و پریان و سرایا
 این کسریزان بگردند و همه اهل اسکان زمین از هول قیامت
 میگردند و درازی روز قیامت پنجاه هزار سال بود و اسرافیل
 صد بار صد و صورتی بیرون آید و درازی وی سی هزار
 ساله است و به ناطی وی ده هزار سال راه است و صور هفت
 از سبیل است و در صور سوراخها بود و درم با نوری است
 و در لفظ نند و یان دو سه مرتبه سال فرق باشد و در این

اول جمله ارواح در صودر آید و در آن روز دوم چندان اوج
 او بر بیرون آید که در میان زمین و آسمان چارگانند پس نیک
 در روح سوی حق غور و دو نور با شکافند و نثر راست شود
 جمله ارواح در ره پستی در قالب در رود و سختی تو خیر
 علی السلام کافند چون پیر علی السلام از نور بر خیزد جبرائیل خال
 است من بیت جبرائیل گوید و از نور در برده همانند نبات
 مرتراست اول کسی که سر از قبر برآمده است توئی از ان
 جمله خلایق بر خیزد و یکبار که سوی محشر رود جبرائیل و متحیر که
 و یکبار از خود خبر نباشد و چشمها همه سوی
 آن بود تا چه وزن بد خداست بمقدار هفتاد سال سوی ایشان
 ننگد و بعلقان آید که تا آنکه آب در چشم نماند و خون آید
 تا در خون غرق شوند که هر نایب بان و گروه تا به سر
 و در ای تاتار که سر بخون غرق شوند و ایشان کافران
 باشند و بقول تا چهل سال بر سرها استاده باشند و نه
 بفران نفس نفسی نوبت که بیاید ما متی امی گوید خدا

تا جایی و حکایتها بتمام است

بر کسای اخیری جبرائیل

یا بندهگان خود حساب و سوال کنند بعد از حساب و سوال
میان خلق بعد از انصاف حکم کنند و بجزای جاوده هر مؤمن
از بجزای نشت دهد و کافر از بسزای دوزخ فرستد
و حساب اول از چهار بابان بگیرند داد ایشان از یکدگر بپسند
تا انصاف نوسپندی که شاخ وی شکسته باشد بدیند و بمان
که در بجهاد در دینار رسیده باشد بمقابله آن نعت دهند و خاک
گردانند در آن وقت کفار از سختی روز قیامت گویند یا
یا لیتنی کنت ترابا ای شکلی که ما این خاک شدیم و میان
آدمیان و پریان یکی و بدی حکم ندایی ظالم و مظلوم
دهند و اگر ظالم را کیل نباشد بدیها مصر در گردن نهند
و هر که براسبی و ستری و نوسپند و جانوری ظالم گردید
شد راندن آله عقوبت برده شود تر و هر را حساب با سزا
شود مقدار دو شیدن کاو و نوسپندی که روی بدی
حساب شود نامهای اول مؤمنان بدست راست دهند و
کافران بدست چپ و پنج کافران در دادن نام بدست

چپ دهند بد بختی بیند دست راست برش برد تا نامه بدست
راست بگیرد فرشته دست چپ او را بگیرد و دست راست بگیرد
و نامه بدست دهد و اندامها نیز از این دو دوا هیر دهند بر
کردار بند و کافر از اسباب و وسایل کند و نه بر سندانچه
کردار بد و کین بر سندانچه چرا کردید و سنجیدن اعمال مؤمن
و کافر لاحق است بینی و بدی در میزان بسجده قلا وزن
ایمان و کفر و انیت زیرا آنچه اگر در یک پله ایمان نهند
پادشاه هم طاعت بود و دیگر پله معصی بود پله ایمان بچرخد
و اگر یک پله کفر نه نهند دیگر طاعت بود پله کفر بچرخد
و آنکه در خضامه است آ چون بلمؤمن عامر بچرخد کافد
پار با بران پله بیاید مقدار سه انگشت و سه شصت بود
لا اله الا الله محمد رسول الله اگر ان ایمان بود
میزان را دو پله بود یعنی از فور دوم از ظلمات یک پله در مشق
و به دوم در مغرب بود و میزان بدست میکائیل باشد
و نامه ها بند کافر از طاعت و عصیت نسته اند در ترازو

نهند و با همه نیکبها نرا و بدیهما را حق تعالی بکشد و در دوزخ
 نهادن فرماید تا فرشتگان بر خند آید و مقدار آنرا سپند
 برده غالب آروی موجب بهشت گردد و اگر بدی برنگ
 غالب شود و مستحق عتاب دوزخ گردد اگر خدا بخواند
 از وی عفو کند و اگر نخواهد عفو کند و آنرا از پله
 نیکی و بدی برابر آید از ایشان جمله اصحاب اعراض اند
 نا آنکه خدا سزاوارسته است زیرا که طاعت شای زیاد
 نه برآمد مگر که برهنه و معصیت زیاده نه مستحق عقوبت
 دوزخ شوند و اعراف پشته است از مشک سپید میا
 بهشت و دوزخ و گذر بر پل صراط حق است و آن پلی است
 بر پشته دوزخ که درازی وی سه هزار سال راه است بگذر
 آنکه در آن جلاله خلایق و صفاتند شوق آن بود که یک
 سال از نشیب بالا روند چنانکه از نشیب بالا روند و یک
 هزار سال برابر هموار روند و یک هزار سال بالا روند
 آمد چنانکه از بالا نشیب فرود آیند و پهنای صراط بار
 تر از موسی و نیز تر از تیغ است و فرود وی عمق دوزخ است

و بحق دوزخ آن مقدار است که از روز آفرینش عالم شکلی
 از لب دوزخ فرود انداخته اند تا آن روز که اهل بهشت در
 بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ پس اونی برآید
 فرشتگان گویند مروز آن ^{شکلی} در قعر دوزخ رسید است
 و چون حقایق بر اهل دوزخ بگذرند هر کسی در گذشتن بروی
 بر اندازه اعمال قوت قدرت یابد و چون اعمال متفاوت بود
 گذشتن نیز متفاوت است بعضی حیثه برقی بگذرند و بعضی
 چون باد و بعضی همچون سبب تازی تیز رود بعضی چون روزه
 گام روند و بعضی چون مورچه بگذرند و دخول در نار هر جمیع است
 عام خواهد بود از مؤمن و کافر و خروج از نار مخصوص از مؤمنان
 باشد و بجز نرادخول در نار نباشد و حساب کتاب و ادل
 نباشد از آنچه ایشان محض حق از هر خلق در محبت محتاج
 درگاه بگذرانند شفیق است اند و شفیق قادر و قوی باشد و
 در مانده نباشد تا اگر بغافل از این نفس خود در ماندگی باشد بقدر
 نیز نتواند کرد و حوض کوثر حق است و آن جوی است در

در تفاوت

واصل بنیاد وی از یونیک پیغمبر علیه السلام فردا نیست پیغمبر علیه
 الصلوٰۃ والسلام که نگار از آن حوض آب و بهر یاران در
 رضی الله تعالی عنهم نیز آب خواهد داد و او آنها بر سر حوض
 بر چارستارگان با نهد و بهشت حق است امروز بجاء خود
 موجود است و تا بد خواهد بود و دخول در وی بفضل خداست
 و یافت در جات بهشت خدای است با اعمال صالح است و ثواب
 بر طاعت و عقاب بر معصیت از روی فضل است و عقاب
 کردن از روی عدل است و مؤمن عاصی در آشنای معصیت
 شایسته دخول جنت نگردد و اگر بعد ترک معصیت لائق
 دخول جنت گردد و یا بتوبه و یا بعفو پیش از عذاب که
 آن نظر است در حق بنده و یا بعد از عذاب که در حق است
 در حق وی از برانجه جایز است که حزن تعالی بفضل خود گناه کبیره
 عذو کند و جایز است از روی عدل گناه سفر بگیرد و عاصی
 عاصی که بی توبه مرده است در مشیت خدای است اگر خواهد
 عفو کند از آن جهت که عاصی خالی از اعمال صالح نیست زیرا که

تحقیق نیست بلکه
 عاصی است و ثواب دادن از روی

اثبات وی اعمال صالح است و صف وی از خالق از اعمال صالح است
هر جا وی بخدای از اعمال صالح است و بخداید امر وی یوحدا
نیت خدای و چه نیز بدن وی از شرک است این همه اعمال صالح
و اگر خدای بخداید بر اندازد گناه وی عتوبت کند و در بهشت
فرستد و بر وی مسلم در بهشت در آید و بر وی کافر در دوزخ
رود و اولاد کافران و شرکان که پیش از بلوغ مرده اند خدم
اهل بهشت باشند و در بهشت روند برای خدمت بهشتیان
زیر آنچه ایشان را نگرده اند که بدان مناب شوند و خدمت
کردند و گناه نکرده اند که بدان معاقبت گردند پس سفول
گردانیده شوند خدمت تا ایشان را نه راحت باشد همچون
راحت بهشتیان و نه عتوبت همچون عتوبت بهشتیان
بالا هفتم آسمان است و عرش عظیم بهشت است و روضه
فرشته هشت است خدای تعالی و خلعت مهربانی
پوشانند و لباس را فت و رحمت در بر او کرده است و در
و بهشت را هشت در است و زمین بهشت از نقوش است

و خاک وی از مشک است این درختان از زین و لیم
 و شاهان از روارید و زریچ و در بهشت چنان است که هیچ
 چشم و کوشی نشنیده و ندیده و ندیده و ندیده
 و بهشت را هر روز نادق اندر کمال و جمال و زیبایی
 بود و اهل بهشت همه مردمان سی و سه سال باشند
 عیسی علیه السلام و سه سال و یا نه سال باشند و با
 و آدم علیه السلام باشند چنانچه شصت و نه و در پناه هفت کز
 و بحال یوسف علیه السلام و با و زکریا علیه السلام و بنور محمد
 علیه الصلوٰه و السلام باشند و هم زنان عمر سی سال یا
 هفده سال و یا شانزده سال باشند و هم مریم بار
 و سه سال باشند و در قد قامت همچون مردان
 شصت و نه و در پناه هفت کز باشند و مقامها و مرتبها
 بهشتیان بسیار است کمینه کسی که در بهشت مقام یا
 کم و در دنیا چندان طاعتی نبوده باشد چندان
 با و یا هفت بار باشد و انداز هفت بهشت بهشت

سنة (میداد)

و اندر

نمبر یکم

زین بید میرا دار الحلد است و آن از فقر خاتم به مقام اعوم
 مؤمنان است و دوم دار المقام است و آن از زین به سنج که
 انجام غنیاء است اگر آن است مجرب باشند سوم دار السلام
 از باقوت شریع و بیستم فقر اصابران چهارم دار القدر است
 که از زین در سبزه است مقام غلامان و عبیدان و کنیزان
 و سخیان و عادلان و غازیان و نهبدان و امامان مساجد
 و عبیدان آن روز جملا قبه برابر باشند ملک بر تیره دو
 سنگان خدا باشند چنانست عدنان است از مرقد
 دو شهر که علماء اسم عمل و حافظان انجام باشند
 جنات النعیم است از زین در لعل که شهیدان حکمی چون
 و مبطلون و مبطل و غریق و حریق و مؤمنان ابرار باشند
 جنات النعیم است از زین در لعل که شهیدان حقیق و متیقین
 و طایف و عارفان انجام باشند جنات الفردوس است
 که در زین در لعل و علماء با عمل انجام باشند و میان آن بهشت
 غنی است نه بر سر و طریق ابرار نمایند و آن غریبه از نور

و مبطلون
 یعنی زنی که در وقت زنا
 یکبار زن بمیرد
 کاظم
 یعنی غنیمت خردن زکات

رضاء است که مقام محمود و سیدت خوانند پیغمبر و علی الصلو
 و السلام اینجا باشند و همه بهشتیان جوانان باشند
 و همه بازیب و جمال باشند بی عیوب و بی موی و در تمام
 ایشان موی نباشد و وجودشان در سرسبزین باشند
 و پیغمبران را نیز ریش نباشد مگر چهار پیغمبران در بهشت
 بارش باشند آدم و نوح و ابراهیم و محمد مصطفی علیه
 السلام زیرا که آدم و ابراهیم و محمد مصطفی علیه السلام زیرا که
 آدم پدر امت است و ابراهیم صاحب ملت است و محمد
 مصطفی صلی الله علیه و سلم شایع شده در عالم است پس
 بصفت که الی باشند و همه بهشتیان را یک زبان باشند
 زبان عربی که بهترین زبان است و پاک باشند از همه عیبه
 هیچ عیبی نباشد و بوی و عطر و خوی و نلیم و آب دهن و آب
 بینی و نسبت بعیب و نقصان و آفات نباشد و آن نیز نباشد
 خواب و موت نباشد زیرا که موت را بصورت کوهی می بینند
 کرده در میان بهشت و دوزخ ذبح کرده باشند و در بهشت

در این کتاب و در این موی آنجا نباشد
 بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم

آنها را می و مانند یک بود و این عیب است و عیب از اینست
بر که گفته باشند و این صور در آنها بعد از حجاب و نقاب و
تسبیح و کفن در پیش نه بود و جمله اعضا که ناوض باشند
راست است و فاما بوی بر صورت که با و قی شده است
همی آرا صور است بود و بهشتیان را بقا و کفن حله بر
یکمختق بر تن باشند هیچ حله بر علیه را حاصل نیاخذ و هو
ران نهشت در غایت صفا باشند سیاه چشم و غایت
سیاهی و سپیدی چشم بغایت سپید و هر از روی
و کند بیانی روی چه در تقدیر کرده شده است و این چیز
از روی بسته گرداند و هر روز است از سال
باشند و زنان را فاضل تر از خود را باشند از هر
کردار ای نیک که در دنیا کرده باشند و زنی که در دنیا
کرده باشد یا زیاده از آن فرماورد یا شوی و سرب
بزد و اصح آنست که زن اخه را کند با وی باشد
و شوی کرده میرد او را بخیر کند از جنس او و باور

و با حور که راضی شود با وی جنت کرده و پس از آن که میان وی و
شوی وی مخالفت بود و یار زیب و جمال و جلال و جلال و شوی راضی
کرد اندود و رخ حق است یعنی قذاب در رخ برای کائنات و سید
راضی است یعنی نایت است و امر و رخ موجود است و تا به
خواهد بود و در دل رخ فرود هفتم زمین است بعضی فرود و بعضی
میان هر دو رخ هفتاد سال راه است فرو تر و هفتاد بار گرم تر و
مازان اندران بیشتر و از رحمت خدای دور تر و از زهراد دور
است و هر دین صد هفتاد سال راه است و در راه هفتاد بار اروا
است از دانش و هفتاد هزار سال از زمین و در سال دو بار دم
میرند که در آن دم گرم چون زنده تا شش ماه بعد از آن گرم
میشود و آن که در آن دم سرد بیرون آمد و هفتاد شش ماه بعد از آن
میشود و عین و رخ و در آن سال راه است و مالک خازن و در آن
حق تعالی است و غیب داده است دانش و نیا یک جز است
از هفتاد و شش سال و در آن دانش و این دانش را هفتاد بار
و در دنیا فرستاده اند و در آن هفت است

که روبرو ملائقی بروی بود و عیان است در وی باشد
نهیست بولمان در وی باشند

یعنی در سایه انوار رحیم موصی با انوار است
بجوسی انرا بفرستد

یعنی بت پرستان راست
و قارون و غیره

و در خط یافت و دست عیسی و برادر اول
نومینه نمکین بین مردم نیستند

تا آخر پروردگار
اندر فواید الهیه

فولک القایه بستم
اوردن تقدیر بر روی آفتاب

است و می آید از نیکی و بدی آفریده خدای است و در بدی
در یکی رضا خدای تعالیست و در بدی رضا نیست
بدی بدی آفریده خدای باشد و بارادت ندیم

و تقدیر کنیم وی بود لامحال از بنده نسب جوایم در بقی
معین هم بارادت قدیم وی ظاهر و باهر کرده و بنده را از بند
بهیچ وجه از و برای مکن نگذرد بهمان میشود که بنده
اینچه مقدار است بهمان پیش پد و کار هم بر آن میرود
والا انکم عذابا در حق بنده بعد از رضا خدای است از سبب
اکرام خوردن بنده است که در وقت معصیت نظر بر تقدیر
و اراده نمیکند خود را در میان می آرد و هنگام عصیان نظر بر
بر قضا خدای نمیکند و نیست را به عمل مقرون میکند و نداند که
هم معصیت نظر بر قضا خدای کند تا این حد معصیت بازمی
ماند با خائف را نادر شده به معصیت شود
و خوف و ندامت رکنی از کمال توبه است و شد قضا آنرا نقدید
بدی بارادت خدا را که اندک کافر کرد و اگر کما معصیت را
بعد از اراده هوا کند خود را چه ساخته باشد و به
صحت ابطال رسال و ابطال انزال کتاب
و کلمات و ابطال ثواب و عقاب و ابطال مژده

۲۰
بر افرات و صاحب مذهب ابو حنیفه رحمه الله و اولاد
و اولاد و نه زاده از ابراهیم و اولاد علقمه و اولاد عبدا
سعود و اولاد از عباس و اولاد علی و اولاد یحیی
صلوة و السلام و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
فیل و اولاد یحیی دو قول است بنی آنکه عنری یحیی علم
از حضرت محمد ص گرفته است و آنکه علم از یحیی محفوظ
گرفته و در یحیی محفوظ از حضرت محمد ص گرفته است و قال الله
یا ابا الدین عند الله الاسلام
و صول
غ طلب انما یساکه جلا و نوم و
فلیضه است برم
و زناده و صرفه
مفرض کفایت است
و بنم فرقه و نقابت است
چون بعضی بیاورد
و بیام زند از مرد و دیگران را
شود اما بوقت حاجت
نیامد کرد و آنچه ضرر بعین است
کرم و اولاد
الهی عذابا ساقط نشود از مردان
و زنان و انهار
علم توحید و علم نماز و علم روزه و علم

حیض و نفاس پس مرد مرد واجب است تا
 و بخار خود را چون مادر و مطهر آن چنانکه هم بنویسند
 که در جزیره است و اقیامت از جهت آنست
 چهار مرد در عتاب به نذرند و پس و بزرگ و شوم از آن
 سبب که در اموختن علم تقصیر کرده است و بر او بی بیج
 کس در عتاب باشند و پنجمش سلطان باشد
 و نیز بر مولی واجب است که بنمکان خود را احکام و کلام
 شده و آن و غار و روزه و قرآن بمقدیر که غار و
 روان باشد و امون و نه برود و پدید آید و سلطان
 از جهت آنست که صغیر در آن و علم و اموختن
 است و آنکه چون گویا که باید که از نوز چنانکه
 چون شیدین است و آنرا پنج است چنانکه باشد تا
 نفس در آن است و آن است و آن است و آن است
 آنست که در آن بود و در آن شیدین است و مشغور نشود و در
 کلون سر است و پاک است و در کلون عدد است

۲۸ پنجم یک شنبه باشد و در عهد کرم اختلاف است
یکم از دو یا چهل گاه زرد و یا هفتاد و یا است چهار بار
زرد یا رعد و یا بمقداری سال عمر کام باید زرد و پای را زرد
سوی پای چپ ببرد و پای چپ را سوی پای راست ببرد
و از این سی بالا رود و یا از بالای سی و دو و چون طبایع مردمان
مختلف است صحیح آنست بهر چه کسی را طبعیان شود اندک
یا بسیار همان معتبر است و کام زرد و این انواع بکار بستن
در حق مردمان است از آنکه اندک ایشان چشمه در دست همچون
بستانان چند که در چیزی بیرون آید آنرا
کازدن بود از بوی تن نیست بلکه بوی یک یا یک تان
بیشود زیرا آنچه در وقت بیکان است هر چه در بیکان
بیکبار یک بر می آید از غایت آن شود موضع سخاست
و خراک کند و این است و
که کاج را بدست چپ گیرد و از پیش تن بگذارد
معمول از پیشین و کوفت شیرم را با ناز پیش بکشد

و اگر زیاده حاجت افتد و چون زیاده ختم بطلاق ... و اگر
هم یک کلنج پاک شود بسند باشد زیرا آنچه در ...
نیست و کلنج چنان بکار بندد که نجاست در موضع پاک ...
و چون استجباب کند کشاده بنشیند آب بریزد تا باندست
میکنی دست چپ موضع نجاست بشوید و در تابستان اولی و در
بشوید بعد از آن قبل بشوید و در زمستان اول قبل بشوید بعد
از آن در بشوید هر بار آب بریزد و موضع استجباب نجاست
شوید تا آنکه تر نجاست زایل شود و بعد از آن وقت دست
از آن آب سریزد و در ریخته ...
و اینج را میانه و بانه بار و بانا ...
آخر را بر گیرد و بخورد و در دل ...
دای قهرا بر داک ...
آب ...
و بر ...
بآب بعد از قهرا ...

ست اما آنکه اگر فی مقول مقدار دم است و عروق آلم از آنست
و مقول از آنکه از دم آمده باشد شستن آن آب فربه
نمود و در دم آن آلف دست است که در و در آب قرار گیرد
و یا چون دست بر خاک نهد و آن خاک را بر سر دست آن حد مقدار
درم ۳ و یا مقدار سخوان چشم نهاده آدنی و مقدار رنگه
نقره که مقدار است و چون رقیق نماید که هیچ شود سخت
کشاده تر از مردان بشینند آب بریزد و نکشت بنظر
ظاهر فرج بگرداند شود و در فرج نیارد که شستن باطن
فرج لازم نیست که مقول است که عورتی پیش از
میامد دهن خود باز دو انگشت در دهان بچرخاند و گردانید
محبتند بجهت کباب در دست روی آوردن نکشت خود
بر لب خود مایه آرد و با آنکه دست نکشد و بپزد
و آن عورت چه را آرد و بپزد و بپزد و بپزد
بپزد که در وقت است که تا آنکه در فرج در دم
نکشت که بر ظاهر فرج بگردان آن اشارت من مهم کرد

و باز گشت پس ز نامرانشاید در وقت استیجار نکشت در فرج
در آرد زیر آغچه در وی صرجه است و صرجه ریشیه رخوع است
و نیز ششوفه انگیز است و زبان شستن و پس از ستان و روتا
بستان بخیزانده پیشش نشاند و خواه پس بشوید زیر پنجه حکم
استیجارشان در هر هوای برابر است و بیون مرد خواهر که در خلا
بر و داول کلوخ ساخته کند و در وقت در آمدن در خلا از شر
شیطان استعاذة کند و در وقت و تعویذ و آیات و هر چه
بر وی است و بوی نام خدای تعالی و نام انبیاء علیهم السلام باشد
است و خود را کند و آب بحیثم اولی بود مثل کلاه و دستار
و جب و سر و کلاه و نمائند و غیر آن از خود جدا کنند و بای چپ
درون نهند و غالبه قبله نه نشیند و پشت به سمت اقصای
و در شب نکند و روی بسوی ایشان آید و خانه را و جانب
ای بسوی بول نکند و سرش را به سمتی جانب و بسوی باز دارد
بر هفت نهد و در سوراخها بول نکند که سکن دیوان و
و در وقت غایط بر بای چپ قوت کنند تا زود فرج شود

موضعی نضا حاجت باب است چنانکه و اگر در سجده بود از خلق
 زتر و در گناه شکاه و در زبرد و خست پیوه در
 و سایه در نبود نه نشیند و چون غایب شود
 خود بیکو از هفت جزایک کند سنگ و منج و خاک و ریک
 وینب و آینه که و غمد و شانزده چیز است که استی بایشان
 مروه است بدست راست و سر کپن خشک و گیاه و سنگ
 ترو استخوان و سنگ سنگ و چاه و تو و خشت پخته و سفاه
 و سنگ و گاهد اگر چه سپید بود و نان و گاه و ریک و سنگ
 و بدایم علف سر و در چون اسراب و در خود را برده اند
 برای روزه و غسل که نظر مردمان بر عورت روی افتند و چون بدین
 مبتلا شود و آنکه در راه را با یکدیگر فدری روی بگردانند
 تاوی و اسق نشود و لراهی فاسق در آنست
 و اگر روی نکردند بکار خود است و
 محاکمه گاه شد و چون مردمان درون بنگرند بزه کار سازند
 فاما بدانکه همه آبها بر پنج نوع است مطلق

مقید و مکرر و مشکوک و مستعمل آب مطلق آب است
 و آب در اینها و آب چشمها و رو و باران و آب غسل
 و رو و آب است و آب مقید آب که آب و رو آب
 تر و آب میوای چون خربزه و خیار و نه بزر و انگور و این که
 چیزی پاک درو آمیخته باشند چون شربت و نذران
 بدین آبها نزدیک امام اعظم و ابی یوسف رحمه الله دور
 کردن نجاست رواست و یک زعفران و شافعی و امام محمد رحمه الله
 و ابی یوسف رحمه الله و ابی یوسف رحمه الله و ابی یوسف رحمه الله
 و ابی یوسف رحمه الله و ابی یوسف رحمه الله و ابی یوسف رحمه الله
 بدان رو با دست چنانکه سر که در شیر فاقه آجماع رنجه دور کردن
 نجاست بر روغن روانند و آب و رو و خربزه و کلبیان
 که که در آب خورده در نیکان پرند و جو
 است و این که رهیتهم که رهیتهم منزیه
 و اگر آب حرمه و قوی برین قول است تا اگر کسی ماه
 آب مطلق بدین آبها وضو سازد و آب بود و آب مطلق است

است و فرو آب مستعمل رسته و به است پاک و پاک کننده است
باز به شستن و با اتفاق آب مختلف فیه پاک کننده است
نه در آن کاس بیور صحنه که به بدان طعام خورده شود

شونیده به با اتفاق بلید است اما است که بدان نجاست از
تن و یا از جامه سسته است و آب مختلف فیه آن که در آن وضو
ساخته مادام که بر اعضای مردم است پاک و پاک کننده
و رجوع همان عضو چون از اعضا مردم جدا شد حکم آن آب
اینست که تا جامی و یا رنگی مستعمل نشود چنانچه جامی و یا رنگی
ردی که به نام است و جامی و یا رنگی مستعمل نگردد
پاره از مردم شرعی نماز را باز دارد اما ابویوسف
که روایت است همچون نجاست نجس فیه مقدار
کوب رویت و وی پاک است اما مالک است
در نجاست و جامه و کاس و غیره

در نجاست و جامه و کاس و غیره
در نجاست و جامه و کاس و غیره

باب آشت که پس خورده هر جائی نوری باغبان اعتبار کرده اند
و اغباب و بر الگوشت وی پس بر جانوری که کشته شده اند
آلک بود پس خورده وی پاک بود هر جائی که کشته شده
پس بود پس خورده وی نه پلید بود و هر جانوری که کشته شده
مکروه بود پس خورده وی مکروه بود هر جانوری که کشته شده
مشکوک بود پس خورده وی مشکوک بود هر جانوری که
آدمی پاک است مسلم باشد خواه کافر باشد از چه جنب بود
پس خورده جانوری که گوشت وی خورنده آن است
پس خورده آن است هر جانوری که گوشت وی خورنده آن است
و پس از خورده آن است و خوک و درندگان بهایم
و پس خورنده کربه و آیه که کتد پلید

درندگان زنده چون شاهین را ازوغه

نار و پس خورنده آن است

و خود را نوری معتبر گوشت او است زیرا که خود
از گوشت مکروهی است و هر آن که بالاتفاق پاک است

معتبر

مهر پوشش ایشان نیست و یکم پس خورده است و دراز
گوشش است و در آن ب مطلق و مرقه وضو بدان و با
و اگر سر و تن آن دیگر نباشد جمع کنند میان وضو و نیم
دل وضو شد و نیم کنند و غی حالض و جنب یا اگر است
و اما سائل البیضاء که آن جنب آنه چاره پیدا کند و دولت
مری و غیر مری اما غیر مری چون بول و منی و حوله و غیره و مانند آن
اگر قطره از بینها بر چاه افتد کلا آب باید کشید و اگر یکم چاه چشمه
دار است کلا آب کشیدن ممکن نبود و در دست دلو بکشند و وقت
بر برآورد و اگر لول کو سینه و آنچه در دست پیدا شود
یک سینه خورده در چاه افتد همه آب نریزد اما غلط ^{است}
پیدا شود و نریزد و باید پیدا نشود و مگر آنکه محل غالب
به و و آب را از آنجا باز دارد و آنجا است مری و در
در دست سبک و عنبره و سر سبکی و بیچاره و اگر باشد
اینها اگر در چاه افتد اول بخارست را بکشند و بعد تمام آب
بکشند و بخارست مری شش نوسرست یکی جانور را خرد

احتمال دارد که این زمان علوی از جانوری دیگر انداخته باشد و
 امکن در سینه چاه آب است که جانوری خورده در جانور بر کشته اند
 نیز در چاه آب اگر کسی بر او شش بریزد و بکشد و تراسته
 موش را این حکم است و در چهار پنج موش چل دیو بکشد
 و در ده موش در چاه بلاد بالاتفاق کل آب باید کشیده فاه اگر
 موی خاک و یا آب امه بپسند و یا چوب بپسند در چاه افتد آب چاه
 بپسند نمردند لعموم اسلوی و کفای آن حیوان از چاه زنده بیرون
 آید بپسند آب را کشد هر حیوانی که باشد که یک و فوک باید
 که آن وی آب را رسیده باشد و اگر در الشرب آب رسیده
 بنگرند اگر پس خورده وی نجس بود یا مشکوک تمام آب
 بپسند شود اگر پس خورده وی مکروه بود بر طریق استیجاب
 ده در گوشت هر اگر مرد از چاه بیرون آید اگر بدست بود جمله
 آب بپسند شود و اگر جنب بود بطلد بود در چاه زو رفته همه آب
 بپسند شود باری ملاقات و هم آن شخص بپسند بقاع جنایات
 در باقی اعضا و علمه تقوی و بر قول ابو یوسف رحمه الله

در ده موش در چاه آب است که جانوری خورده در جانور بر کشته اند
 نیز در چاه آب اگر کسی بر او شش بریزد و بکشد و تراسته
 موش را این حکم است و در چهار پنج موش چل دیو بکشد
 و در ده موش در چاه بلاد بالاتفاق کل آب باید کشیده فاه اگر
 موی خاک و یا آب امه بپسند و یا چوب بپسند در چاه افتد آب چاه
 بپسند نمردند لعموم اسلوی و کفای آن حیوان از چاه زنده بیرون
 آید بپسند آب را کشد هر حیوانی که باشد که یک و فوک باید
 که آن وی آب را رسیده باشد و اگر در الشرب آب رسیده
 بنگرند اگر پس خورده وی نجس بود یا مشکوک تمام آب
 بپسند شود اگر پس خورده وی مکروه بود بر طریق استیجاب
 ده در گوشت هر اگر مرد از چاه بیرون آید اگر بدست بود جمله
 آب بپسند شود و اگر جنب بود بطلد بود در چاه زو رفته همه آب
 بپسند شود باری ملاقات و هم آن شخص بپسند بقاع جنایات
 در باقی اعضا و علمه تقوی و بر قول ابو یوسف رحمه الله

بر حال خود جنب بود و آب بحال خود پاک باشد و بر قول محمد رحمه
 بود و پاک باشند و اگر زنی حائض در چاه افتاد بر تن
 وی نجاستی نبود اگر بعد از قطع خون افتاده باشد حکم وی
 جنب بود و اگر پیش از پاک شدن افتاد حکم وی چون حکم
 مرد در باشد لا ینعلم تخرج من الحيض اگر یوں کر
 یادم میوش در چاه افتد کل آب پلید شود زیرا پنجم میوش
 خالی از خون و ریم نبود و خون و ریم اگر چه یک قطره باشد تمام آب
 پلید کند اگر چه آب چاه پلید شود و وقت و هیچ آب نمانده بعه
 باز آب بیرون آمد آن آب پاک باشد لانه ماء آخر و اگر آب
 چاه مقدار واجب که می باید کشید اگر دو روز و یا زیاده آن
 بکشند روا باشد زیرا پنجم توانی و تدارک در طهارت شرط
 نیست و اگر مقدار واجب آب میکشید از ملائمت دلو
 واجب بود و دلو کش که در چاه آب نماند بعه آب دیگر
 بیرون آید همان دلو کشیده بود دیگر کشند که در چاه آب نماند
 بعه مقدار واجب آب کشیدند دلو و رسن و عمارت

۳۴ چاه سرپوش و غلاب و عطیش و آنچه لازم چاه است
 همه پاک باشد و بر آنهم آبی ایشان تابع با چاه است
 که در چاه یک است استرو و کوسبند افتد بپید نکند تا فاش
 نشود و فاشش نیست که در دهان انرا بسیار بیند دارند و بسیار
 شمارند و بر و آبی فاشش نیست که در هر دو یکان دو کان بیرون
 آید آیند و معتبر در هر چاه دو یکان چاه است و بر و آبی معتبر در
 که در روی یک صاع کنجد و اگر از چاه مقدار بیت دلو میان در
 یک دلو نیز یک مثلاً باشد و آبی باشد حصول المقصود
 جانوری که حیوانان در آبست چون ماهی و غول و
 مانند این و یا جانوری که خون روان ندارد چون پشه و مگس
 و زنبور و کتر دم اگر در چاه بمیرد چاه پلید نشود و این احکام در
 آب داریم که گم کرده در ده است ما حکم آب روان و حکم آب
 داریم در ده در ده بود آنست که در افتادن بخارت و مردار اگر چه
 مقدار پیل و شتر بود پلید نشود مگر آنکه پیل از وصف هر سه
 وصف آب ببرد یعنی رنگه و بوی و مزه آن زمان آب پلید

سشتن آن فرض نیست فاما سبک ریشی آب لا
رسانیدن در همه روی و موی فرض است زیرا آنچه در حق
به هر چه نیت و آب رسانیدن که ساقط شده است
بنابر مریج بود و همچنین فرض است در وضو آب رسانیدن
در زیر سبک ریشی سبک و ابرو و پلک چشم چنانکه
جمله موی تر شود فاما آب رسانیدن اندرون چشم صح

و موه وضع جراحی که آب رسانیدن بدو و مضرت و زیر جیره شکلی
و زیر جامه که زنده بر رکه یا بر جراحی بند و ساقط است
و صاحب جیره و مانند این بجای شستن مسح کنند و اگر
نکنند روا بود و بقول صاحب ترک مسح بغیر عذر روایت
دوم دود است سشتن تا رنج در سشتن در می آید و بقول
زیر جمله است و آن آرنج در شستن در غمی آید اگر کسی
دود است مثل است قدرت بر وضو ندارد و نیم کند
دست تنها تا آرنج بر زمین مسح کند روی بدو باراد مسح
کنند نماز گذارد و ترک بگیرد و اگر هر دود است و هر دو پای بریده

[illegible]

کند بر مضغه از سنت محسوب است و قوی همی
نیز آنچه سنت وی موقت است، بوقت مضغه و بروائی
مسواک سنتی جداگانه است نه سنت طهارت و احادیث
مسواک از جانب راستان کند اول اول دندان بالا
راستان مسواک کند بعد دندان فروراستان
و همسرین طریق جانب چپان استعمال کند و طول
و عرض او را در استعمال اردو اگر عرض بلند کند
رو بود مسواک را طاق استعمال کند و اگر مسواک
موجود نبود دهن بجامه پاک کند و چون جامه نباشد با انگشت
بالکند و بروایتی انگشت قایم مقام مسواک نیست
چشم مسواک سنتی است عام شهری و بروی مقام
مسافر و مردن و مسواک نشسته باید کرد و استن
مسواک کردن در میان جماعت در میان و در حمام مکروه
نیز چشم آب در دهن کردن و جنبانیدن سنت است
و مسواک در دهن کردن از سنت و این نیز از آنچه معنی

مضمضه آب در دهان کردن و جنبانیدن است ششم غرغره
 در صورت است و در غسل نیز و لیکن غرغره مرطابیم
 مکرده است زیرا آنچه خوف شکستن روزه است بهتم آب
 در بینی کردن تا آنجا که نرمه است ششم چراکنده کردن آب در
 بینی فم خلال ریش کردن و صورت خلال ریش آندست
 که با انگشتان از فرو ریش سوی بالا خلال کنند دهم خلال
 کردن انگشتان دست و کیفیت خلال لند اما انگشتان پای
 از فرو و خضریای راست را بگیرد و بنخورد تا چپ ط
 خلال کند و ختم به خضریای چپ کند و هر ششقی سه بار
 آب رسانیدن سنت است یا زدهم در وقت شستن ده
 دستها آب از سر انگشتان سوی آریج بریزد سنت است
 نیت و صو که در بدن یا بزرگان سنت است تمام سر را
 کردن یکبار سنت است و صورت مسح تمام سر را سنت
 که آنست که با انگشت هر دو دست را که وسط
 و خضر است هر دو که بر سر از پیش بنهد تا قفا باشد

مضمضه آب در دهان کردن و جنبانیدن است ششم غرغره
 در صورت است و در غسل نیز و لیکن غرغره مرطابیم
 مکرده است زیرا آنچه خوف شکستن روزه است بهتم آب
 در بینی کردن تا آنجا که نرمه است ششم چراکنده کردن آب در
 بینی فم خلال ریش کردن و صورت خلال ریش آندست
 که با انگشتان از فرو ریش سوی بالا خلال کنند دهم خلال
 کردن انگشتان دست و کیفیت خلال لند اما انگشتان پای
 از فرو و خضریای راست را بگیرد و بنخورد تا چپ ط
 خلال کند و ختم به خضریای چپ کند و هر ششقی سه بار
 آب رسانیدن سنت است یا زدهم در وقت شستن ده
 دستها آب از سر انگشتان سوی آریج بریزد سنت است
 نیت و صو که در بدن یا بزرگان سنت است تمام سر را
 کردن یکبار سنت است و صورت مسح تمام سر را سنت
 که آنست که با انگشت هر دو دست را که وسط
 و خضر است هر دو که بر سر از پیش بنهد تا قفا باشد

و بقدر وسایل سرافقند و او انکسرت خالی دارد بعد از انکه شستن
بر دو دست از شش مسح کند تا قیاس بر دو چهاردهم باطن دو گوش را
یک سر با انگشت هر دو سیاه به مسح کند و او را سر انگشت
سیاه در سوراخ گوش بگذراند تا تمام گوش را بسیار
مسح کند بعد ظاهر هر دو گوش را بعد از او با تمام مسح کند
پانزدهم ترتیب وضو نگاه داشتن در فریضه وضو سنت است
شانزدهم توالی و بیانی شستن سنت است و توالی در
دو اندام معتبر است نه در یک اندام تا اگر کسی روی شست
بعد از درنگ کردن بایستد تا اگر سنت باشد بایستد
ترک توالی تا اگر یکبار رو شست بعد درنگ کردن دوم
بار سوم این شود تا اگر سنت نباشد زیر آنچه توالی
در دو اندام معتبر است و فتوی همی است و بعد هم استجا
آن که در دو بار اول وضو است و بقول اسحاق
و کفوف سنت است و ای شستن بر
سنت معتد کم از درم شرعی الود با
و از آن یاده درم

شش شستن آن محل فرض بود
سجده در وضو و چیز است اول از راستان آغاز کند
هر اندامی در وقت شستن دوم مسح رقبه با آداب وضو
هشت چیز است اول آنکه برای وضو در مقام پاک کردن و بلند
و استقبال قبله بنشینند تا سر شک آب وضو در جامه بر
دوم در جامه بول و غائط وضو کنند سیوم از غیر پاری نطلبند و
اگر بطلبند رو بود فاما پای خود باشد به چهارم او ند بدست چپ
گیرد بدست راست استعمال تنظیس دست چپ را
بادست راست قسم کنند و بعد در وقت استیحا او ند دست
راست گیرد و بدست چپ استیحا کنند پنجم پیش از
آمدن وقت وضو بزد ششم بعد وضو و نه ایاز برکت
تیت آنکه بار دیگر وضو بزد هفتم قدری آب ببرد و ده و یازده
دفع و سیزده در جامه زار و بزد ششم در وقت شستن
هر اندامی خواند و یا کلمه شهادت گوید که آن
نهم بعد از وضو بقیه استاد به شاه و سینه

استاده خوردن جایز است آب از نفیقه وضو و آب سبیل
و آب رزم و مکار و است وضو و از ده میر است آب بروی
سخت زدن و شکر کردن بر عورت خود وقت استنجاء مذکر
برای دفع شبیه را بود و آب بجا کردن بدست راست و آب
در دهان کردن بدست چپ و بیرون آوردن خلم بدست
راست و از بینی و آب در آغوش و انداختن و برهنه وضو
ساختن عورت بر پیکر استنجاء بعد از استنجاء با ده از
بارشستن و آب از سر آنج سوی سر دست بردن در
وقت باروشستن و کلام مباح کردن غاما غیر مباح یعنی کلام
فاحش بالاتفاق در همه اوقات حرام است و لیکن در
وضو کلام مباح هم نشاید و از خود هم دست و پا می شود یا
یا نیدن از غریب غاما اگر برای ریختن آب یاری منطبق
دموی بمیرین است زیرا چه بغیر الصلوة و السلام
اختی و مغیره آب ریختن پس استعاضه در
وقت زدن باشد و چند آب است که وضو کردن بدان آبها

زوالت آب سیلاب و آب که در وصلیون و یا رشتانه
 امیخته باشد و آب تیره که برو خاک خالی است که اگر غلط
 بود چنانکه بر اعضا سیل نلند و در وقت پاک چیزی امیخته
 باشند و یک صفت آب گردانیده باشند و ضرر بدان
 روا باشد و آبی بنجسالک است که مکرده باشند و بقول
 مالک رحمه الله بدان آب وضو مکروه است فاما آب خریزه
 و آب خیار و آب باقی و آب را بیده آب مستعمل و شربت
 و آبی که از درخت شلیده باشند و یا از میوه و یا از
 گندم آب نشالک^{سطه} و ضرر روا نباشد و غ فوافض
 الوضوء بدانکه شکنده غیر سبیلین آن یازده که از سبیلین
 است دوازده از شش از سبیلین است بول و منی و غذای
 وودی و سنگ مثانه و خون استحاضه فاما بادی
 که از دریا قیلا ازین بیرون آید شکنده وضو نباشد
 و لیکن زنی که دوا یه او یکی شده باشد در حق
 مسح است که وضو کند زیرا که احتیاطی ندارد

بیکس است دوازده از
 شش از سبیلین و بول
 و منی و غذای

که آن

که آن باد که آن از در بود و منی آب است بیرون آمدن وی
شبهه کم شود و منی آبی تنگ نزدیک شبهه بیرون آید و
بیرون آمدن وی شبهه زیاده شود و وی آبی سپید و
تیره که بعد از بول بیرون می آید و هیچ از پس شایط و باد که
مفقود که آنرا سفره گویند هر چه از باطن بظاهر آید طعام و آب
و دارو و جز آن و بیرون آمدن آن از مقعد فاما گریه که از جراحت
بافتد و نار و آله بیرون آمدن و پاره گوشت که از جراحت
جدا شود و نوشتن همچنین اگر کسی جراحت و یا آله خود
بکشند و یا بشایدن و چیزی بیرون آید و خوشکشند زیرا آنجه
خارج نیست بلکه منخارج است و اگر کسی را درم ثناء غار دل و کو
کیر که باد و بول بیرون آمد و خوشکشند تا مادام که بر حدش یقین
نشود چنانکه آنرا باد ایشانود یا بوی کندی می آید و یا بول ظاهر
شود که آنجه برای کفایت شدن بول پنبه در سوراخ است و راخته
دعا است که اگر پنبه بود و بول بیرون آمدن آبی نیست و وضو
نکشند تا آنکه آن بر پنبه ظاهر نشود و اگر پنبه بیرون آید و پنبه

بینه تری بول همان ساعت که بینه بیرون آید وضو بشکند و فتوی
جهنم است و اولاد هم در غیر سبیلین است یکی بیرون آمدن
خون از اندام است و ریم و زرد آب فاماریم و زرد آب که
از لوشی بیرون آید اگر از در بیرون آید وضو بشکند زیر
آنچه از جراحت بیرون آمده است را اگر بدر بیرون نیامده
است وضو باقی بود چهار هم آب صاف از ابله و یا از دبل
و یا از جراحت اگر جراحت باشد از زیر سر جموضع که شستن
آن موضع فریضه است در حدش و یا در جنابت یا ناله خود
از ده غروان شده و در نرجه بینی برسد وضو بشکند
زیر آنچه شستی آن موضع در غسل فرض است و در وضو
سنت و اگر خون درون چشم هر دو میگرد و یا از جراحت
آید هم در جراحت بماند وضو بشکند زیرا آنچه آن موضع نه
سنت است و نه فریضه و اگر بعد از وضو خلق کرد یا سبالت
بست کرد و یا ناخن برید و یا پاره گوش از اندام جدا کرد
وضو باقی بود همان موضع بشوید و اگر سر یا پاره پیر انداخت

حاله و خون روی آب می رسد اگر تحول آب پارگی را مضطرب
 میکند و ضرر و ابود اگر مضطرب نمیکند و ضرر و ابود باشد باید که در
 پارگی آب هر ساندن چشم قهری دهن آب باشد با طعام یا خون
 بسته یا تلخ و قهری دهن آنست که نقانند داشت در دهن
 مکرر بخوری فاما در ساندن باغرم رضو باقی بود و قوی بهیچ علی بن است
 و بقول ابو یوسف رحمه الله بگفتند فاما اگر خون و باغرم بگفتند اگر
 خون غالب است و وضو بشکند و اگر باغرم غالب است و وضو باغرم
 بود و اگر هر دو برابر است احتیاطا وضو بشکند اگر خون بسته
 بگفتند قهری دهن شرط است و اگر خون روان قی قهری دهن
 شرط نیست اندک و بسیار وضو بشکند و قوی بهیچ علی بن است
 و بقول صاحب رحمه الله در خون روان نیز بر دهن شرط
 ششم خواب که بر پهلوی غلطیده باشد یا بر سرین بسته
 و پیشتر بر چیزی نهاده که اگر آن چیز دور کنند تا بیدار شوند فاما خواب
 در غمار شکند و وضو نیست بهر حال که باشد استاده و نشسته
 یا در رکوع و یا در سجده فاما شرط سجده آنست که سون

اما اگر اندک اندک بر می آید
دو می باشد چون من از آن
اول را با خبر صلح کردم استیمن
ثو دو مجرب است بیست و یک
ثو در طهارت نباه شود
ثو در طهارت نباه و سبب
مجبوس نباشد و سبب
ثو طهارت باقی بود و سبب
نباشد بود و سبب نباشد
طهارت نباه شود و سبب
باقی بود و سبب نباشد
آیینی نباشد باقی نباه شود
ثو دو نباشد که حق است
دو مسلم اصل دو از مخالف
و درین دو مسلم از مخالف
ازین خلاف بر این اصل است
که ابو یوسف رحمه الله اعتبار
دارد و محمد رحمه الله سبب را اعتبار
دارد در صلوة سعد و در

چنانکه دو بار و از سه بار دور بود و شکم از ران و ران از ساق
 و ساق از زمین و اگر سجده مستون نباشد خودت سابد
 وضو بشکند اگر کسی در قعود نماز عهد انجواب رفته انفاق است
 که وضو باقی بود نماز در رکوع و یا در سجود عهد انجواب رفته
 هم وضو باقی بود و بقول ابو یوسف رحمه الله وضو بشکند مگر
 بی هوشی و هشتم دیوانگی نهم باد صرع و نهم مستی غالب
 و حدیثی است که در رفتار بی جنبه پدید آید باز دهم خنده
 قهقهه از بالغ در نماز مطلق بود و نماز مطلق آنست که بار رکوع
 و سجود بود پس خنده قهقهه بالغ در نماز جنازه شکسته وضو
 نیست زیرا آنچه نماز مطلق نیست فکند اگر بالغ در نماز انجواب
 رفت و در آن نماز خنده قهقهه که وضو باقی بود و صحیح است
 که وضو بشکند نماز قهقهه نابالغ هیچ حال در نماز شکسته و
 ضو نیست و خنده برشته وجه است قهقهه و ضحک و تبسم
 و قهقهه شکسته وضو و نماز است و ضحک شکسته نماز است
 نه وضو و تبسم شکسته هر دو نیست بلکه در نماز ستوده است

بیغیر علی الصلوة والسلام در نماز ایستاد بودی و حد فتنه آنست
که خود بشنود و نه همسایه و بیستم آنست که دندان سپید کند
و دوازدهم بباسترت فاشه که زن و شوی هر دو برهنه باشند
و اندام یکدیگر را لمس کنند یا دخول و بی آنرا مال کشند
و وضو است و بتو که شکنده وضو نیست و احداث بر سه نوع
یک شکنده وضو نماز است و آن چهار است یکی بیستم حدث کردن
و احتلام و فتنه و بی هوشتی دوم شکنده وضو است نه نماز و آن
سه است حدث که خود آید چون بار و خون بینی و قی برای دهنه
سیوم شکنده نماز است نه وضو و آن بنزیه است است خوردن
و استامیدن و سخن گفتن وضو بر سه نوع است فتنه
و آن برای نماز و جنبازه و سجده تلاوت و واجب برای طواف
کعبه خانه و مسجد و آن برای خواب و از دروغ و غیبت و از
خنده فتنه و ذکر بخل و خواندن شمری که در وی ذکر خال و زلف
باشد و از برای میت و بد بکشی شستن اعضاء وضو یکبار
فرض است و دوم بار و سیوم بار شستن سنت است و آن برای

عضو را بایکان بار شوید اگر آب اندک باشد و یا خوف سرما
 و یا سببی دیگر بود مکرره نباشد و همچنین اگر اهمیت نباشد
 آنوقت از اوقات برین طریق وضو کنند فاما اگر بدین نوع عادت
 سازد مکرره بود و مقدار آب برای وضو یک من مکه است و
 من مکه بونف سیر صد درم سنگی دو سیر ده درم سنگ
 است پس نیم من مکه برای شستن روی و دودست تا از پنج
 و سح سری باید و نیم من برای شستن دو پای و اگر
 استنجا حاجت باشد یک نیم من مکه باید و اگر مسح موزه
 خواهد کرد و برای وضو نیم من پسندیده و برای غسل چهار من
 آب باید و آن چهار من بوزن سیر صد درم و هشت سیر
 و چهل درم سنگ بشود و کیفیت استعمال آن بدین
 است که به نیم من بخارست شوید و نیم من استنجا کند و به
 نیم من روی و دستها شوید و مسح بکنند و به نیم
 من پا دها شوید و دو من باقی آب بر تمام اندام ریزد
 و غسل بد آنکه غسلاها بر چهار نه عزت فریضه واجب و نه

نشاید زیرا که خوف شکستن روزه است دوم استنشاق
 کند یعنی آب در بینی کردن تا آنجا که نرسد است برساند
 سیوم تمام اندام بشوید و در بچه های کوشش و در زنان و
 در زیر آتشتری تک و در زیر دست و نه چشیده آب
 برساند و شهری در زیر باغش با آب برساند و اگر در
 میانها دندان که طعام مانده باشد آب برساند و اگر نرسد
 غسل او را بشود و بقیه واجب است رسانیدن آب
 درین جایها زیرا آنچه آب شستن لطیف است خواهد
 رسید و همچنین زن بی کیویها و مرد با کیویها که ترک
 و علوی در تمام موئیها آب برساند اگر یک موی و یا دندان
 سوزن جای خشک ماند حیانت باقی باشد فاذا زن با کیویها
 در تمام موئیها آب رسانیدن فرض نیست باید که در بچه ها
 موئیها آب برساند و نیز مرد ناخسته کرده را درون پوست
 بر دستهای را در زیر ناخن آب برسانیدن فرض نیست
 و وجه فرق میان شهری و روستایی آنست که شهری

غالب درت چرب می باشد پس آب در زیر ناخن بخورند
 رسید بخلاف روستائی که یکناز زراعت و عمارت مشغول
 آب درون ناخن خواهد رسید جنب و حائض و نفس را
 نشستن اندام بر وجه توانی و متابع شرط نیست تا اگر بعض
 اندام شست بعضی اندام تا آب دیگر بوسی بر رسید از دم شست
 خشک شد و ناشستن بعضی اندام بخواب رفت و یا نش
 و یا بکاری مشغول شد غسل روا بود باقی اندام ناشستن را
 بشوید و حکم غسل جنب و غساله وضو چون بخارت مغلظه است
 نزدیک امام اعظم رحمه الله و چون بخارت محقه است نزدیک
 امام ابو یوسف رحمه الله و پاکست نه پاکنده نزدیک امام محمد رحمه
 الله و فتوی بر قول امام اعظم رحمه الله است در غساله آب جنب
 یعنی بلبید است تا اگر قطره بجامه و یا باندام رسید پاکست
 و چون زیاده از دم شرعی بود و در غساله وضو لعموم این
 فتوی بر قول امام محمد است یعنی پاکست پاکنده نیست
 تا اگر سی بدائط طعام پر در زیر بخورد و یا جامها پاک بداند

۴۴ آب تر شود آن جامها پاک بود ولیکن پاک کننده نیست تا آنکه
 بدن آب کسی وضو کند و با نجاست شوید پاک نگردد و بکند
 مزبل بود و غساله ابی را گویند که از اندام جنب و یا از اعضای
 تر نمی جدا شود و در محلی ظاهر جمع شود تا آنکه در محلی پاک جمع
 شده نشود است پاک و پاک کننده است و غساله نیست تا
 اگر جنبی مثلا مثلا بالا درختی و یا بر بامی که آب از ناودان فرود
 می رود غسل میکند و فرود شده جنبی را که بر بدن آب غسل
 میکند روی بود اگر هر چند جنبی بر طریق غسل کند و همچنین
 اگر کسی وضو کند بر بلندای و یا بر بام و شود دیگر فرود شده
 و بدان آب وضو میکند روی بود غساله جنب که اندک است
 چنانکه سر خشک و قطرات آب باریک اگر در او نهدی
 و یا در جامه می افتد و اثر آن در بینها پیدا نمی شود بلیه نماند
 و اگر در او نهدی آبی بلیه نکند و گذاشت قطرات باریک از دست
 جنب در حاله غسل که در آن می افتد عفو است و معتبر
 برای وجوب غسل خضو است از مکالمه آن خولری

بروجه دفع و شهوة نزدیک ابی منیفه و محمد رحمة الله و نزدیک
 ابویوسف رحمه الله معتبر الفصال منی است از سر آلت به
 وجه دفع و شهوة و ثمره اختلاف جای ظاهر شود که مرد وقت
 شهوة آلت که مدت تا آن زمان که شهوة فرو نشاند
 بگذراشت و منی بیرون آمد و با آنکه بعد جاع بماند و نکرده بود
 غسل کرد بوجه از وی منی بیرون آمد نزدیک امام ابویوسف
 رحمه الله غسل و رج با اثر از بر آنکه معتبر نزدیک وی جستن
 منی است از سر آلت بشهوه و نزدیک امام اعظم و محمد رحمه الله
 معتبر جدا شدن منی است از مکن وی که صلب است و قوی
 بر قول ایشان است اگر کسی بر قول امام ابویوسف رحمه الله
 در مسئله منی ضرورت عمل میکند بخوف تنه است و یا بغلبه
 شرم چنانکه در خانه مردمان معظم می باشد و یا بر آن کسی
 است که انزوی خوف دارد محتمل شده باشد می باید که بگوید
 ابویوسف رحمه الله عمل کند با حکم نمازهای وی از آن است
 که زنده است حکم کرده ، ابویوسف رحمه الله تا آنکه

اعادة نیت بر روی واسطه نخواهد گذارد حکم کرده شود بقول
ابی حنیفه و لیسوا لهما الله تا آنکه لاعادة نماز آئینه روبرو نباشد یعنی
تا چیزیست که از پیش مردم بیرون می آید و آن پلید است
منی و مدی و مدی منی آبی است در شست و تیره که بیرون آمدن
و آلت است شیره شیره شیره شیره شیره شیره شیره شیره شیره شیره
که وقت شیره بیرون آید خواه بازی کردن با عورت و با هر
رغبت نفس بود اندیشه جماع و مدی ابی اسپید خام درشت
که بعد از بول بیرون آید اگر منی بجامه رسید خشک
مانیدن جامه پاک شود بشرط آنکه تا آلت نشسته باشد
و پیش از خروج مدی منی بیرون نیامده باشد تا اگر منی تر
باشد و آلت به بول پلید باشد و مدی پیش از بیرون شدن
منی بیرون آمده باشد در بین هر سه صورت پاک نشود مگر
بشستن و این حکم در جامه است غایب منی که باندام رسیده باشد
نه بود و یا خشک اندام هر یک از این سه شستن و برون آید
اندام نیز پاک شود بمانند اگر منی خشک باشد اگر مرد

بلی فرود آمدن منکی بجواب یابیداری دوم بار سنان یعنی هم
ایشان عورت را حمل شود سیوم آنکه که بگوید که باز زده
شدم و بلوغ دختران چهار چیز است حیض و احتلام و حمل و سباح شدن و عرق شدن
و اگر استثنای سال و کمتر مدت بلاغت دختر نه سال است و اگر تجاوز آن را بکند
و نه است بلوغ ایشان با حیض بیند و یا حامله شوند و یا بفرده
سال شوند و کمتر مدت بلاغت پسران دوازده سال است ایشان را اگر از این
و یا زده سال شوند و لیکن فتوی به باز زده سالگی است در فتوی
بلوغ باغت هر دو طائفه چنانکه گفته شد و اگر مرا سکه ای
شدند و بگویند که ما بالغ شده ایم تصدیق داشته اند و اگر نه
و حکم ایشان حکم بالغان باشد غسل پاکی و پاکیزت
در خبر است که غسل در حق آدم گرم خدا است جبرائیل بیامد
آدم را غسل تعلیم کردند آنچه آدم علیه السلام از بهشت برین
فرستاده شد سیصد و یک سال یکدست چون توبه قبل
افتاد و خوشی گشت باد
صلوات الله علیه غسل تعلیم کرد آدم علیه السلام بر سید رحمت
من بر بر فرم و فرمودم تا خاک پدران را

همچنان کسی که جنب باشد و چنین شکل کند بدل هر سویی که در
تن غاسل بود ثواب عبادت یکساله قیام شب و صیام روزه
ویرا بنویسند و هر قطره آب که از تن وی بچکد آفریده شود
فرشته مر او را تا قیامت ثواب بنویسند و این ثواب غسل
فرضیه است و ثواب غسل سنت است که هنوز مستحضر است
نگذیده باشد که ویرا بیاموزند و در غسل چنان احتیاط کنند که جای
سر زدن خشک نخانده اگر خشک بماند غسل روا نبوده و
همچنین در وضو اعضا شستن آن فرضیه است اگر سر سر سوزن
خشک ماند و وضو روا نبوده در وضو است که ابلیس لعین در
وقت وضو و غسل انگشت در محل شستن میدارد تا خشک ماند
و نیز در وقت استنجاء در راه بول می آید و بعضی از بول باز میدارند
بعد وضو بقیه بول را میکنند بفرصه علیه و سلم علاج فرمود که
غاسل و متوضی در وقت وضو و غسل لاحول و لا قوه الا
بالله العلی العظیم
مس را جامی انگشت نهادن است
شستن بگل صباح است و بفر علی الصلوة والسلام بدویم

بشر شستن است

روزی صومای رسول شریف
علیه السلام

شستن است و غسل بعد از خستنا از قبیل سبب و ادب است
و خفته مردان و زنان را جز است اما مردان راست است و زنان
و اگر است است یعنی ستر تمام است و خفته سنت است و برافتن
نی واجب و بروائی در خفته است فتویٰ بر سنت است و از این جهت
وقتی معین نیست در یوزن بکند اگر طاعت دارد خفته نهد اگر قال
طاعت ندارد فتویٰ برین است که تاخیر نهند و بروائی ناهفت
سال تاخیر نهند و بروائی ناده سال یا دو از ده سال تاخیر نهند
و عقیقه دادن سنت است ایمنی هر سالی کردن بدو کج کردن گوشت
در زنت فرو دامن موی از سر بچه سنت است و صورت
عقیقه آنست که سر بچه را حلق کنند و خوش بوی بمانند
و عقیقه در پنجم روز و ولاده تا چهارم یا بیست یکم دهند و استخوان
عقیقه نکند و یک ران دایه را بدهند و باقی را بعد بخشن تصدق
کنند و عقیقه از پسر سنت است و از دختر نیز و دو توکسپند
بدهند و اگر یکی بسند کنند رو
بچه را شیر دهد و نیز رو است که مسلم کافر بچه را شیر دهد

در اول

فاما اول آنست که مسلمان بچه را شیر کافره و فاجره
نهد و اگر بالغ را ختنه حاجت است بقدر حاجت بجمام
بنمایند و جمام را نظرسوی فرج مخنون مباح است بقدر حاجت
و تا نواالم ند چشم بپوشد و همچنین دایه و طبیب را بوقت
دو کردن نظر سوی فرج مباح است و اگر ختنی را حاجت ختنه
است برای ختنه او نیز که است از بیت اکال بخواند و بعد ختنه بفرود
و مال در بیت اکال برساند ختنه بر قول صحیح سنت است و
سترسورت بالاتفاق فریضه است و برای ایتان سنت ترک
فریضه مشروع نیست ختنه هر چند که سنت است فاء اشعار
اسلام است و اشعار اسلام فریضه است پس ترکه فریضه
برای فریضه را خواهد بود و خصی کردن بهایم و سورانخ در روش
پس زنان و دختران مباح است سنت در غسل جنابت پنج چیز است
دو دست شستن تا بند درسد و شستن بخت اگر باند ام و یا سید
باشد و وضو ها و نماز فاء در شستن بای ناخن کشیدن
جایی که قدم در موضع پلید باشد و یا در موضع جمع شدن آب باشد





49

و اگر قدم بر خفته و سنگی و یا بر بندری باشد و شستن پای تا خیسند
و اگر دغسل جنابت وضو کنند آب بر سر و جلد اندام بر سرانند غسل
روی و باید که مضمضه و استنشاق کنند که هر دو فریضه است در غسل
چنانچه در پنجم تک کان کثرت آب و تخن بر سر و هر تمام اندام و اگر
آب بیک کثرت بریزند پس بدهد و اگر رعیت است که خادم در غسل
اندام غاسل جالد بسا بود که بشوید جالد و اگر ضرورت بود باقی باشد
فی التیمم در تیمم نیت بدل فریضه است و بی نیت تیمم بداند
تا اگر کسی بفیضه را نود شد در وقت رسیدن عیار نیت تیمم بدل
نبود و تیمم نباشد و حدیث باشد چنانکه بود در تیمم چهار چیز فریضه
یکی آنکه نیت کردن بدل است دوم خاک پاک می باید سوم آنکه در
دست بر خاک زدن بوده باشد و بروی کمال چهارم آنکه هم بر
طریق دود دست بر خاک زدن بوده باشد و تیمم کند در دست راست
بدست چپ چنانکه بنده سر است که است دست چپ از طرف
شمال بر سر است که است پاره

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

(Faint handwritten Persian script at the bottom of the page)

آنکشتان تا آنجی برسد چنانکه استخوان آنجی در سطح درآید بعد
 بدو آنکشت دست چپ که ایهام و سبابه است شکم را عدد دست
 دست راست کند چنانکه شکم را آنکشت دست چپ بر پشت
 آنکشت شهاده دست راست بگذرد و بدست راست دست چپ
 هم برین نوع تیمم کند و سر و پای را تیمم نیت در تیمم استیجاب
 کنند تا آنکه آنکشتان را خلل کند و اگر آنکشت زمین پوشیده باشد
 و یا عورتی را دستوانه بدست بود بکشد و اگر آنکشت تیمم روی
 باشد زیر آنچه تیمم عاقله خلیفه و وضو است و در وضو استیجاب
 شرط است در تیمم نیز شرط باشد فاما در بعضی روایات بنا بر
 ضرورت استیجاب شرط نیت و فتوی هم برین است زیرا
 آنچه رسانیدن خاک در تمام دهن و مکن نیت و تیمم بجز روایت
 که از جنس زمین باشد جنس زمین آنست که باشد کلا
 ز دو خاکستر نشود و چه با بدن تیمم رواست که با بخش شانزه
 چیز است کلا خاک و کلا و مرد اسنگ و سمره و کلا
 نو یا اسنگ و ریک و زرنیخ و فروزه و زمره و خفت عام

و بخته بخاری یعنی که در هر جا که رسیده باشد و بخت سنگها
 نیم بخت شود و آرد و بسته و مشک و زعفران و عنبر و کافور
 و صندل و بلبری و خاکه و زرد و نقره و از زیر و کس و بر بختینه
 در روئین و سحاب رور نیت و نیم در حدت و جنابت لیس
 نیت جنب نیز روی و باز و نیم کند و رور است مرثیم را که
 یک نیم فرالض و سن و نوافل بگذارد و هر چه شکسته و وضو
 است و نیز شکسته تیمم است قدرت بر اسهال آب و
 موجب تیمم نه چیز است و در آب مقدس یک گریه و اگر مسافت
 کم از تروه بود تیمم کنند اگر چه وقت فوت شود قضا بگذارد و گزیده
 چهار هزار گام است و هر گاهی یک نیم نیت و نیمی بیت چهار
 آنکه است بعد موقوف کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
 دوم موجب زیاده مرض بود و سه راه و خوف دشمنان و خوف
 شیر مار و هر ده که باشد و در وقت فوت شدن نماز عید فاما
 رای و نیت بنماز جمع در شهری که کی وقت تیمم روا نباشد
 خوف تشنگی خود و تشنگی مرکب خود و نایافت دلو و رس

و هم شکسته تیمم است

جنب شد و آن مقدار آب یافت که وضو را بسند کنند نزد یک علمای
ماوضه نیکند و همچنین محدث آن مقدار آب یافت که بعضی اعضا
شسته شود و باقی نه تیمم کنند اگر در مکان بعل و غائط که خشک
شده و اثر ایشان رفته است تیمم میکنند و آب باشد فاما نماز در
خیابان بود اگر جنب و حائض و نف و محدث در مکان تیمم
کرده اند دیگر در آن مکان تیمم میکنند و ابودریرا پنجم مستعمل
آن خاک است که بروی و سرایت عد رسید به است اگر
در مسجد محتلم شد و بیرون آمدن ممکن نیست تیمم کند و نماز
تا جنب بخاند بگذرد و وقت ممکن شود بیرون آید بعت تمام

اگر جنب و محضت مکان یافتن آب دارند تا آخر وقت تا بفرستند
 بکنند و اگر کسی گمان برده که آب قریب نواز نیست یک تیر میرتاب
 طلب کند و آن را بر آب می کشد و بعد از چهار صد مرتبه
 اگر همراه آب در دبی نهان نموده و بعد اگر بهمان در دو یاد را به غن
 فاشه است تیمم کند و اگر راه دارد غن فاشه نیست بخود وضو
 کند تیمم کند اگر کافری در حاله بی آب تیمم کند بعد مسلمان شد
 بدان تیمم نماز روا نباشد فاما اگر غسل و وضو کرده بعد مسلمان
 شد بدان تیمم با طهارت نماز روا نباشد اگر محجوس زندان
 در ششای جای پاک یابد و آب نیابد تیمم کند نماز ندارد و اگر
 جائی پاک نیابد که در آنجا تیمم کند و بد آنجا نماز ندارد و آب نیابد
 که بدان وضو سازد بقول ابی حنیفه رحمه الله قدر آید تا آنکه آب
 و خاک یابد و بقول ابو یوسف رحمه الله نماز ندارد و بر رنوع و کجه
 اگر جای خشک باشد و با شارت بگذارد و اگر جای خشک نباشد
 بر ما صحیح چون قنار شود نماز باز بگذارد
 در ایت چون حد رسد شب آنکه با طهارت کامل پوشیده

کامله

باشد یعنی مقیم و معذور باشد که طهارت ایشان ناقص
 و طهارت کلمه آنست که وضو تمام کرده باشد بعد موزه پوشیده
 باشد اگر چه باقی وضو بعد پوشیدن موزه کرده باشد تا اگر کسی
 اول پائنها شسته بعد موزه پوشید پس ازان وضو تمام کرد
 اگر بعد آن حدث رسد مسح بر موزه نمیکند روا باشد زیرا آنچه طهارت
 کلمه است و مدت مسح در حق مقیم یک شبانه روز است و در
 حق مسافر سه شبانه روز است و ابتدا مسح از وقت حدث
 است نه از وقت پوشیدن موزه و صورت مسح آنست که
 دو دست تکرار کند بسته انگشت دست از سر انگشتان پایی
 خط بکشد تا ساق و بفرید مسح موزه مقدار سه انگشت است
 و اظهار خطوط مستحب است اگر موزه مقدار سه
 انگشت خورد و در موضع شستن پاره است مسح روانیت
 زیرا آنچه در حد پاره کی رسیده است حد پاره آنست که مقدار سه
 انگشت خورد پایی ظاهر شد و پاره منفرد در یک موزه جمع کردن
 معتبر است و در دو موضع جمع نکند و مسح بر موزه فاضلندی ریزد

موزه پای تابه که بالا پوت گرفته و قدر غسل پسند و یا
شفت و درشت باشد روان بود و قوی همبرین است و برهوتی
روانیت است اگر کسی در یک بای جراحت در رو چنانکه شستن
آنها ممکن نیست پس بر خرقه جراحت مسح کرد و بای
درست داشت و موزه بر پای درست پوشیده پس او را حد
رسید بر موزه مسح کنند زیر آنچ مسح بر جیره بنزد
غسل آن جراحت است که زیر جیره است و جمع میان غسل
و مسح روانیت اگر موزه نجاست تن دارد رسید باید
پاک شود و خشک باشد یا تر قوی همبرین است و برهوتی
اگر رطوبت پاک نشود که شستن فاما اگر نجاست تن دارد
نبود چون بول و قمر و خون و جز آن پاک نشود بالا اتفاق
که بشستن مسح موزه بشکند بر چه وضو بشکند و دیگر
بیرون بپای و یا هر دو پای از موزه و تمام شدن مدت
مسح در رسیدن آب تا بعب درون موزه در بپای تا
اگر آب درون موزه در آید تا بشکند رسید چنانکه تمام پای

شسته شد مسح بشکند و واجب شود بروی شستن پای دوم
 زیر آنچه جمع شود میان غسل و مسح روانیت و اگر آب
 بکعب نرسید مسح باقی بود و برخواستی اگر اکثر پا را آب رسید
 مسح بشکند و مسح بر چیره چنانکه مسح موزه است
 و میان مسح موزه و مسح بر چیره سه فرق است یکی آنست
 اگر پای ناشسته موزه پوشید مسح روان بود و اگر دست
 حاجت نیست مگر آنکه و رای جماعت زیاده از درم شایع
 الودگی بود آن زمان شستن آن فریضه بود دوم آنکه دست مسح
 موزه معلوم نیست و مسح چیره را مدت معلوم نیست تا جرات
 باقی بود مسح بروی باقی بود سوم آنکه مسح موزه را اگر از پا
 موزه بیفتد مسح باطل شود و چیره اگر از تابه شد که بیفتد مسح
 باطل نشود و موزه سیاه پوشیدن سنت است و زرد رخصت
 است و هر که موزه زرد پوشید بیست شستن آن بود و موزه لعل
 و سفید بدعت است فصل در تکبیر و رکعت
 اول که در تکبیر سه شبانه روز است و ایشان ده شبانه روز

۲ که حکم از شش روز و یا بیاض از ده روز است حیض نیست استیضا
 است حیض نیست و حکم حیض ترک نماز است بی قضا بنا بر
 صریح ترک روزها با قضا و ترک علوف کعبه و منع حیض از
 دخول مسجد و دخول کعبه و ترک مس مسحف و ترک
 مس کتب شریعت و ترک خواندن قرآن و ترک
 این شوهر و حکم عده و استبراء و بلاغت بوی ثابت شود
 و عورت آنچه در مدت حیض بیدار بخت کوبه است خون و آب
 سرخ و خاک و زکات تیره و سیاه و زردی مانند زرده
 گاه و بر ریا و افراتیم خام و ریم دهند آن و سبزی که عورت
 جوان بپزد و سبزی که عورت زال بپزد از حیض مانده باشد
 حیض نیست و تا عورت در مدت حیض این کوهها بپزد همه
 حیض باشد و سبزی خالص نه عورتان به بپزد حیض
 نیست و در مدت حیض زنی خالص میان دو خون که پاکي بپزد
 معتبر نیست حکم خون روان دارد تا آنکه زنی دو روز خون دید
 و شش روز پاکي دید باز دو روز خون دید هر دوه روز حیض

و خونی که حامله بیند در حال حمل و خونی که در وقت ولادت پیش
 از بیرون آمدن فرزند بیند هر دو استحاضه است اگر
 خون حیض بوده روز منقطع شود پیش از غسل نزدیک کند
 رو بود و اگر سم از ده روز منقطع شود تا غسل نکند و اگر نکند و
 بدان روز یک وقت نمازی نزدیک و او را بنهد و او قیام نماز در هر دو
 صورت بی غسل و او بنهد اگر عورتی هفت روز
 عادت داشت یکبار بعد پنج روز خون منقطع شد یا یکبار
 یکبار در هر روز و در دونه مانند تا هفت روز یکبار و در هر یک
 عادت او گشت همین پنج روز عادت او بود و بعد از آن عادت او
 گشتن یکبار پسند است و فتوی بر اینست که قیام و طه کردن رو
 نباشد تا هفت روز نکند رو قیام اگر هفت روز عادت داشت
 یکبار و روز خون دید هر روز حیض بود و اگر هفت روز عادت
 بود یکبار و در روز خون دید همان هفت روز عادت
 قدم است حیض پسند و باقی استحاضه و همچنین در نفاس که
 اگر در نفاس عورتی را عادت بود که از چهل روز یکبار از چهل

زیاده شد همان که عادت داشت نفاس باشد باقی است
است و بالغ حیض سه چیز است یکی صفرو آن شش ساله است
اگر در شش ساله و فرو آن خون بیند با اتفاق حیض
نبود و اگر نه ساله بیند با اتفاق حیض بود و دخترک بالغ گردد
و در هفت ساله و هشت ساله اختلاف است دوم ایاس
است و مدت وی سی سال است و فتوی همین است
تا اگر عورت سی ساله شود و حیض نه بیند حکم کرده شود
بایاس وی بیک روایت حکم ایاس تا پنجاه و پنج ساله است
و بیک روایت تا شصت ساله است سیم حل است تا اگر
عورت خون بیند حیض نبود استخاضه باشد و قریان در
حاله حیض حرام است و هر که قریان کند در حاله حیض متفق علیه
حلال دانند کافیست و همچنین حرام است گردش نیزک بغیر
استبراء بهر وجه که مالک شود یا بیع یا بهبه و یا بارش یا بغنیمت
نیزک باشد و یا حیض فاما نیزک که ریخته که باز آید و یا بجز
داده و یا هین نهاده انفکاک کرده باشد مولی را و طی بغیر استبراء

روا باشد و اگر نیز ضریح از زن و محبوب و خصوص عینی بقول ابی
 حنیفه و محمد رحمهما الله استبراء واجب نیت و بقول ابو یوسف
 رحمهما الله واجب است و اگر نیز کسی پیش از قبض خرد زره هر قدر
 شسته حیض دیده است و یا خرنده در حاله حیض قیصر آید است
 و او از حیض پاک شد و طهری روا نباشد بغیر استبراء اگر
 کثیر کی موطو خود را بکسی بزی داد و یا کسی زنی را نیت خواست
 بر او طهری روا بود بغیر استبراء نزدیک اهم اعظم و ابو یوسف
 رحمهما الله روا نبود و الطحاوی در رد بخیار رویت و رد بغیب
 بر بالغ استبراء بود زیرا آنچه مشتری مالک شده بود آن کثیر
 و المکسودی در حاله حیض فراموش جدا نشاید اگر که شبه باطل
 کتاب است و لیکن از زیر ناف حیض و از زیر زانو بر هر چیز
 باید که حیض در حاله حیض جامه ریختن و من پوشد تا آنکه هرگز
 نکند و چون وقت نماز آید وضو کنند و در محل عبادت بمقدار آنکه
 نیت کند از راه شوشید تا عادت از وی نرود و نیت هیچ و تمایز
 گواید و حیض در زنان از نیت غیب نیت و اگر غیب بودی

۵۴ هماره فی الله عملاً نبود و حیض کفارت گناهان است زیرا آنچه
 آغاز این عذر را (خوا بود در آنچه در بهشت نگاه کرد که دانستم
 خود بچیزی مبتلا شد برای کفارت آن نگاه را و استبراء
 کرد و بهشت در کینه کان بنا بر آن است که رسول طایب
 از عزوه او طایس با غنیمت بازگشته بود فرمود تا نداده اند
 الله آن بزرگان رفته اند با ایشان فراهم نیامد تا آنان که اهل
 حیره اند پاک شوند و آنان که اهل عمل اند تا اهل نه نهند و آنان
 که اهل حیض اند و اهل ۱۰ نیند یک ماه از ایشان بگذرد بغیر استبراء
 کردند و اگر کسی کینه یک خرید و میخواست که بر فور و طوی
 کند و مجله استبراء فقط کردند اگر استبراء واجب شد
 بالا جماع حبله روا نبود زیرا آنچه حبله اسقاط بعد و جوب
 استبراء و بعد فادام که استبراء واجب نشده است حبله
 روا بود و حبله آنست که پیش از خریدن کینه را خنده در
 عقد خود آورد بشرط آنکه خنده را زن صرّه نباشد پس
 بخود از مرد استبراء اسقاط شود حلال باشد و طوی و اگر زنی عمو

در جواب زوجه بالاتفاق و استبراء
 و قبل از طوی و استبراء

در کلام وی است عقد کینز که اگر سر و رو نبود پس حبله
دیگر کند کینز که اگر خریده بشود دهد بر آنکس که بر وی اعتماد
به درگاه که طلاق خواهد و طلاق کند چون وی پیش از دخول
طلاق دهد عدت واجب نشود و استبراء ساقط شود و اگر
اعتماد نبود بگوید این کینز که خریتم بتو دادم بشرط آنکه اگر
طلاق بردستی من باشد هرگاه که خواهم بای ویرانشان بشوی
برین شرط بخواند عقد درست بود هرگاه که خواهد طلاق دهد
و بای کینز که شماره برداند استبراء ساقط شود و آسان
تر برین عا حبله است که کینز که بدست کینز که بفروشد
و بها معین کند و این را ثابت گوید پس از ثبوت بر
ضام کینز که ثابت فسخ کند موی را باوسی و طی روان باشد
و بر روی کینز که استبراء نبود در وضع حمل استبراء
ساقط شود اما مادام که در تعاس بود و طی روان باشد
و اگر کینز پیش از استبراء و طی کرده باشد بزه بعد از استبراء
نیز نبود اگر حمل ظاهر شد و بیفتاد اگر صورت بدید و بدوخی

که بیند

که بیند نفاس بود و آن صورت نشسته باشد اگر ایام حیض باشد
حیض بود و صورت بعد از چهار ماه مرتب شود اگر زنی در حاله
دادن مرد و بچه در شکم وی زنده است رحمت است که شکم وی
باز نماند بپای باره کند و بچه بیرون آرند اگر زنی را بچه در شکم
متعرض شد و مروج دشوار شد و خوف هلاکی حامله است
مردم است پاره کند و بیرون آرند و اگر زنده است برین حکم نشاید
که چیزی را از فرزند بیرون آید و چیزی در شکم مانده و است
خام میماند و نماز فوت نکند گوئی بسیار بچه را درون کوزه ببلقاند
خام بگذارد اگر خام ترک دهد عاصی باشد اگر چه از جانب
ناف بیرون آید خون بجانب فرج میرود نفاس باشد اگر
خون بجانب ناف میرود خون جراحت است خام بگذارد
اگر شخص کجیل و یا بغلط نزدیکی کرد در حاله حیض استفقار
گوید شب و روز یک دیر ایستد و یا نیم دینار کفایت دهد
و یا شتر و یا گاؤ و یا گوسفند قربانی کند و یا مستحق
تقزیر بلیع گردد و حد تقزیر بلیع یک کم چهل تاز بانه است

سال نفاس بد آنکه نفاس خوبی رت نه بعد از زادن بچه
 از زهدان بیرون می آید فاخ خوبی که پیش نمودن بچه بیند خون
 استخاضه است و اقل مدت نفاس را در شروع حدی معین
 نیست زیرا آنچه بسا بود که بمقدور خروج فرزند پاک شود و آنرا ثمر رت
 و بی چهل روز است پس اگر زیاده از چهل روز بیند استخاضه
 باشد نماز بگذارد و روزه بدارد فاخ قمر بان رواست و آنکه بان
 در حال نفاس حرام است زیرا آنچه حال نفاس اقوا پس
 انزال میس و اگر چه آورده و بده روز پاک یا بپوشد از ده
 پاک شده نماز بگذارد و منتظر نیاید برای گذشتن
 چهل روز و اگر اهل نفاس در مدت نفاس میان دو خون
 پائیه بیند آن پاک است اعتبار نباشد و صورت بپوشد آنست که
 عورت بعد از زادن بچه دو روز خون دید و سی شش روز
 پاک دید و یا دو روز خون دید و چهل روز نفاس باشد
 و بر وایتی خون اول نفاس باشد اگر زیاده استخاضه
 است و یا شش هفتی عذر دارد چنانکه خون بینی روان است

و نمی ایستد و یا سلسل بول دارد و یا باد شکم از روی پختن
می جدد و قلوب هر گاه داشتن نیست و یا مراحته روان دارد
بسیار و وضو بسیار در برای هر وقت که بگذارد بدان هر چه خواهد
از آن ^{در} فریضه و نوافل و قضا و قایسته و وقتی اگر چه خون
رمان است و چون وقت بیرون رود و وضو نشان بشکند
بر آن ^{جدید} وضو بسیار در و حد ثبوت عذر آنست که یک
وقت نماز در گیرد چنانکه فرصت وضو نماز نیابد بعد ازین
سه شرط بقاء عذر آنست که هر وقتی یکبار یافته شود چون
یک وقت نماز ازین حدث حالی برود از حکم عذر بیرون آید
و اگر در آشنائی وقت حدث حادث شود و سه مرتبه ببرد و توقف
کنند در آخر وقت باین حدث نماز بگذارد و جوانز و بر موقوف
دانند اگر وقت دوم را حدث مذکور استعیاب کند معذور
شود آن نماز جایز افتد و اگر دوم وقت را استعیاب نکند
عذر ثابت نشود و نماز مذکور باز کرد اندک مر حالف و نفا
و جنب و محدث را در نیت گرفتن مصحف مکرر بفلان

و آن جلدهی است که مصحف مشرّف و متصل بود و قسوی
همین است و بیک روایت خلاف آنست که از مصحف جدا
شد چون خطاط بط و مانند آن فاکه رفتن مصحف بجای آنکه
آب در دست کردن ندانند و دادن نخسته که بروی دندان خسته
اند و کرفتن کتب فقه و احادیث محدث را رواست و بیک
روایت مکرره است فاکه رفتن بجای و سبب بافتاده
مکرره نیست فاکه بیک روایت مکرره است یک است قدرا
در حق کسی تمام مصحف است و درسی و نخسته که در دست
تمام نباشد اندکام و می نیز همچون حکم مصحف است روایت
مرحاض و ثلثانفسا و جنب و محدث را کرفتن بی طهارت
فاکه اگر خوف تلف بود جنب را می کشد که بلبس دوپایی
فرازدن جانب مصحف که در طاق داشته و رو بخسته اگر
قدم برابر مصحف نشود با آبی نیست و مصحف گفته که خواندن
مکمل نباشد و خوف آن بود که کلام ضایع شود و او بشد
بمنفرقه به بچند دین کند و یا بشوید و یا در آب روان اندا

ناشته شود یا چو می آید از نزد که غبار و یاد است محدث هر مرد
و قرآن بشتن تعلیم یار یک مکره است زیرا آنچه در آن آیات
قرآن است هر یک در مصحف و کتاب غایتی بر قصد آن انداخته
و ندی یابد آید برود و در دست فایده خواندن نشاید و در مصحف
غایتی که از آن بالغ بود قرآن خواندن میباید و اگر از آن
نا بالغ است، نشاید که اگر کسی کتب فقهی نویسد و دیگران
در آن بخوانند و نویسنده را سماع ممکن نیست خوانده
بزه کار شود و همچنین اگر شب بالا بام قرآن بلند بخواند بزه
کار شود و آنست عاقبت و نفسا و جنب را خواندن قرآن
آیت بود یا کلمه از آیت بود اگر قصد قرائت بود یا اگر بر وجه تبرک
بسم الله الرحمن الرحیم گوید و یا بر سبیل شکر الحمد لله
رب العالمین گوید و یا بود در نوادر فتاوی آورده است
جنب را همه دعا باشد بخواندن چون کلمه شهادت
و کلمه یا آیه رستان و جواب بکنه از هکتم بخواند گوید
و جل جلاله و درود این همه شاید گفتن و اگر بنا بر کار شریف

شیر دهنده را بچه شیر خواره است و او را چون
 حمل ظاهر شود و از سبب حمل انقطاع شیر میشود
 سیاح است و را استقاط حمل مادام که نطفه و یا خون است
 است و یا پاره گوشت است و چون صورت بسته است
 استقاط نشاید کرد و بر وایتی استقاط سیاح است طبق
 هر وقتی که خواهد چون بچه از رحم مادر جدا میشود نظاش
 بر دنیا می افتد و بیانی از صد هزار بار تا یک تر از رحم
 بیندیشد در تاریکی گرفته میشود از اندوه آن تا چهل
 روز میبرد و از آنرا خالی نمی ماند بعد چهل روز دیش بر دنیا
 مائل میشود هر روز بصارت فتوری پذیرد و از غایت که
 در کار دنیا فرو میشود و اگر کسی در روز
 خود مسجده کرد و مردمان را ستوری داد بدخول مسجد چون
 ایشان نماز کند اندر جوع روا نباشد فروخته شود
 و بعد موت او میراث نگیرد لانه خرج عن ملکه بسبب التفر
 الاله لا فله بقوله حق المنع فاما اگر در میان سر

بکرید

خود مسجد کرد و در ستوری داد بر جوع آن مسکن مرد و خود مسجد
فرمانه شود و میراث کرد و لایق علیه محیط جویانیه مکان که حق
المنع فلا یصبر مسجد الا ان المسلمین ما لا یکنون له من بیته فایده
فیه حق المنع است و این در مسلمانان لایق در مسکن است که
خانه خود جهان کند برای سنت و نفی فلان اما حکم مسجد
نباشد و همچنین اگر کسی در ملک خود مسجد بنا کند
چنانکه نماز بلد ندارد و حکم نگیرد تا آنکه بشارع عام در نشد زیرا
آنچه پادشاه محراب حکم مسجد نمیکند تا آنکه جنب و حائض
و نفسا و محدث در آید بزرگ کار نشود و اگر کسی بگوید
که مسجد آبادان را خراب کند و بهتر از آن بردارد نشاید و
که خراب بگذرد و مردمان بد و حاجتمند نباشد از حکم مسجد
بیرون ناید و بملک باز نکند و فتوی هم چنین است بقول قال الله
ابو یوسف رحمه الله و بروایتی آید و ملک باز نرسد اگر در
محلست دو مسجد است بود هر کدام که نزدیک بود سوی آن
رفتن اولتر است و اگر هر دو برابر باشند
مسجد اولتر است و اگر هر دو برابر باشند
مسجد اولتر است و اگر هر دو برابر باشند

رسالت کند و اگر هر قدیم باشند اگر این روند و بجا نبرد
 بود چنانکه عالم و یا امیر بود در مسجدی که جماعت آنجا نشود
 در آن مسجد هر دو تا سبب رفتن او در آن مسجد نیز
 جماعت نشود اگر در مسجد چهار نماز نذرده اند در مسجد
 دیگر قیامت میگویند اولی آنست که در چهار تنها بگذارد
 زیرا آنچه دیگر را بروی حقیقی نیست و بروایتی در مسجد دیگر
 برود برای ثواب جماعت را اگر کسی دانست که در
 مسجد نماز نذرده اند اگر در مسجد آمده است آن جان
 بگذارد و اگر نیامده است طلب از جماعت کند اگر کسی
 در مسجد محلت خود نماز نمی گذارد در مسجد دیگری برود
 که جمع جمیع انبوه تر باشند نمی شاید اگر کسی در
 صف اول جای گرفت بعده دیگر اهل علم بیامد شاید که
 انجا بدود و دهد خود پست آید و اگر در صف اول افتد
 نمی یابد پس صف باستند صف دیگر اندکی از فقه و
 سویی خوانند که تنها پس صفها صف زدن مکرر است

مسجد

لقوله عليه الصلوة والسلام لا صلوة الا خلفه خلفه
 له ولفوا بحديث محمود علي الكرمي لا على النفس
 واكر در صف اول فرجه يابده صفها و بدو در صف اول
 برود برای يك حرام است اينها ياكه تقصير کرده اند در بركت
 صفها و اگر کسی صف اول ترك دهد تا به ديوان تصفي
 نشود ثواب صف اول دهند و بر آید در مسجد هر جای
 معين و اوطاعت میکنند و نیک سبقت کردن گرفت اصح
 آنست که انجا از اول نستاند و بر و ایستی روا بود که بستاند اگر
 جماعتیان در مسجد بسیار میشود دو مسجد تنگ است باز
 از راه عام بسجده ر آرند قمران و کتاب بنشین در
 سجده چون بمشرد بودند نشاید و مباحست که اهل ذمه در
 مسجد در آید و بر و نقش برین مسجد باب زر و نقوه
 و آنچه که در آن تعظیم است و صرف آن مال بفقره
 اولی بود رواست فتوی همبرین است که که وه است چون

در مسجد در آید استانه در بوسد و پایی هر هفت در آید
و مکوه است که نعلین پوشیده در آید و باگ نسبت که بی حمله آید
در آید و مکوه است رفتن بام مسجد که برای اصلاح آن برود و
روشن کردن مسجد است که بغیر علی الصلوة و السلام
فرموده است هر که در مسجد یک شب چراغ بفرزند هفتاد و
سال ناهوی عفو شود و هفتاد سال نیکی در دیوان او ثابت
شود و هر یک ماه بفرزند حق نفا هفت اندام او از آتش
دوزخ مرام که داند و در پادشاهت بروی کاش آیند و او را رفیق
بغیر علیهم الصلوة و السلام شود و چراغ از خانه در مسجد ببرد
و از مسجد در خانه ببرد و هر که در مسجد پوریا ببرد تا
آنکه آن پوریا نباشد هفتاد هزار فرشتگان او را از زشتی
خواهند و هر که نجاست از مسجد بیرون آرد کاتبان از وی
دورند و هر که نجاست بداند که نماز ببرد آنکه از زمین
سنت مواره است و فتوی همین است و بروایتی واجب است

و بروایتی فریضه است و نماز جماعت فضل دارد و بر نمازها

کذا در بیت و پنج در جو قو لی بیت و هشت در جو

حدیث دیگر فرموده ترک میکرد بخانه را بجماعت بلند میکرد که

نماز جماعت مر شمار بہتر است آردہ ہزار رکعت کمرہا

بگذار دو حاکم جماعت مؤمنان را در یکدیگر

نابینا بی و بیدی

۱. فاطمه زهرا (ع) در حلقه منفرد دارد و اگر او را اهل بیت

تنها گذارد و با نغمه زواقیت

کبار جماعت گذارنده اند باید که جماعت میلند رنده

بشد مکرر حق را که نداری که حق ایشان باقی است و بر او بی

اهم اگر از بحیراب دور است مکروه نبوده این اختلاف در

بالتماز - و این همه جای که سجده بود اما اگر

بود چنانکه در روان و مانند آن آمده بار بار بنمایا روا شد

مسجد که امام و مودن معین ندارد دو بار یا سه بار جماعت
 کردن روا بود بی کراهیت اگر در خانه بیماران اند یا آنکه
 جماعت کند کراهیت نیست اگر چه امام را روی سوی قبله نبوده که
 نکلند بزه کار شوند اگر چه در مسجد اگر امام ببرد و در خانه جماعت
 کند ثواب جماعت نیابد مگر آن خانه را جانب راه داری نشاء
 و اشتاء و بیکانه را دستوری داده تا در آن خانه نواند آمد و روزه
 و سنن و ار تریبی مردمان با امامت عالم است نه قاری زیر آنچه
 نماز بعلم محتاج تر است از آنکه محتاج بود بقراءة زین آیه خبری
 قراءت روا بود فاما نمازی علم روا نبود و بدآنکه امامت چهار
 کسی یا کراهیت رواست است مسافر و مقیم را و امامت
 مقیم و متوفی را و امامت ماسح من غاسل را و امامت قاعد
 و مرقم را و در کوزه پیش در جوار امامت اختلاف است
 و برهانی جایز است و هو الصبیح و برهانی یا زده کسی روا
 نیست امامت زن و کودک مرد در آنرا و بیک زن یا بیک
 کودک در ترویج مرد در آنرا رواست و برهانی روا نیست و علم

اینها را در کتاب
 الفتنی

افشوی و اقامت برهنه بر جامه پوشش را و اقامت صاحب عذر
 بر بستر عذر را و اقامت ناخواسته مرخو را و اقامت اینست
 گذارنده بر هیچ گذارنده را و اقامت قضا گذارنده را مراد گذارنده
 رنده را و اقامت تنگ مر تو یا ترا و اقامت کسی که قادر نباشد
 بر ادا و روف مرسانی را که قادر باشد بر ادا و روف و اقامت
 نقل گذارنده را و اقامت بر مکتبی که تمام وی همچون رنج
 بود مر راست بسته را و اقامت بیت و چهار نفر که و
 بنده و بنده زاده یعنی مالا زده دروستانی و فاسف و نزدیک
 اقام مالک رجه را و اقامت فاسف روانیت و کوزه
 پشت و درت شکسته که برای تکیه برداشتن نتواند
 و آنچه مادر زاده و بسیار سرفه کننده و کسی که وقف کند
 در غیر محل و حرام زاده و خاسی و انت بریده و عین و فاو کشید
 و تابینا و پستی که علت وی ظاهر نماید و بول و غایط نگاه دارنده
 و شلج بار و نر باز و قمار باز و شراب خواره که پیوسته شراب
 خورد و سفیه یعنی آنکه بسیار کداف گوید و تلق و بر این نظر حقاقت

مر مرضیت گذارنده را
 و مر کوزه بر زمین

63

44

۹۶
کتاب الفقه

زیرا بنده ای را آلت موافقت هست و لکن رانیت

اما اجیر کما جرت معین دارد مکرره است زیرا بنجه اهم بی طبع و

و پیار را باید اگر مقتدی نمی داند که اطمینان مقیم است یا نیست

اقتدار بدروانی و اقتدار و ترغیر رمضان مکروهت

وَقِيلَ كَذِبَةٌ وَإِنَّكُمْ لَفِي سَبِيلٍ مُّكَرَّمَةٍ

و بغير تداعیر مکرر و نه نشود و هو الصبیح و مراد از تداعی

باکنزاز و اقامت است و بنویس جماعت در نقل اصلا مکرر

نیت بداعی باشد و یا غیر بداعی

در رکعت آخرین در ایاد با امام در قیام متابعت کنند بعد

سلام امام بر خیزد یک رگعت بگذرد و قعود کند و خیزد

دور لغت وید بکند و نماز تمام کند و اگر در جماعت مردان

ویرمان و خناث و لودگان حاضر شوند باید که اول مردان

باشند بوجه و در کان بوجه خنثا بعد از زمان ارسطو

یمنی است راستا امام برابر ایستند چنانکه سرزندیشان

شیخی بالعب امام برابر باشند و چپ و پیس نداشتند و امام

پیش نرود و چون مقتدی او باشند امام پیش رود چنانکه
پس امام جای کتف را شد بروجه مسئولان اگر بماند
از امام دراز است و امام کوتاه سر مقتدی از سر امام پشتر
می افتد در سجده پس نماز مقتدی روا باشد بانی
نماز مقتدی روا باشد زیرا چه اعتبار مقدم راست و اگر
قدم مقتدی نیز از قدم امام پشتر رود چنانکه مقتدی از
سر امام پشتر رفته است نماز مقتدی روا نباشد
اگر مردی باز نام عورتان محارم خود جماعت میکنند زواج
و لیکن زنان را بکشد و از جماعت گذاردن میان خود مکروه
است و اگر زنی بخوابد که امامت کند زنان را باید که میان
ایشان باشد و پشتر نرود چنانکه امام برهنگان پشتر نمی
شاید که در مسجد حاضر شوند پیر باشد و با جوان و زواج
صحیح همین است و بر وایتی بر زنان ادرسی شوند
اگر امام را نیت امامت زنان شرط است فاما نیت
امامت مردان شرط نیت تا اگر شخصی نماز فریضه

مکملند

میگذارد و شخصی بدو اقتدا کند اقتدا از وی با تنها گذاردن باشد
فاما مقتدرانیت اقتدا بر شرط است تا اگر نسبت اقتدا کنند نماز
او را نباشد امام را مکرره است گذاردن سنن و نوافل بجای که
فرضیه گذارده باشد باید که یک دو گاه مقام بلند رود و جای دیگر بلند
و همچنین مقتدر بر این مکرره است سنن و نوافل گذاردن در جای
فرضیه و بقول مکرره نیست فاما منفرد را مکرره نیست سنن
و نوافل گذاردن در جای فرضیه و لیکن افضل آنست که رزان
مقام دور شود مقتدر بر چهار چیز مانع اقتدا است یکی دیوب
که حال امام بر مقتدیان باز پوشد و اگر منع نباشد
دوم راه که میان امام و مقتدی در صراط مقدار دو صف فرضیه
بود خروارگاه و همین و مانند آن بی تکلف بلند مانع اقتدا است
و اگر مسجد بزرگ و در نمازگاه عید همان روز اگر مقدار صد نفر
بود مانع اقتدائیت زیرا پنجمه که آن صیله را در روز عید حکم کعبه
است و در غیر روز عید آن آن محاط را حکم صراط است سیوم
جوی مانع اقتدا است و جوی آنست که در وی کشتی و زورق

برود و روایت صحیح همین است و بر روایتی جوی آنست که
پای کندن شدن ممکن نبود و بامرد قوی گشتن نتواند کندن
و اگر در درمیان اهام و مقتدیان حوض است که در قوع بجاست
پلید میشود آن حوض خورد است مانع اقتدا بنا شد چهارم صند
زنان مانع اقتدا است یعنی اگر میان صفها مردان زنان اقتدا
اقتدا آن مقدار صف مردان که زنان باشند اقتدا ایشان
بامردان روا نباشد آن مقدار صف زنان بگیرند نماز پس کذا
رنگان فاسد شود چون میان ایشان محاذات ثابت شود
و محاذات را شرط است یکی آنکه از زنان شهادت باشد یعنی
بیندگان را جانب ایشان را باشد و بیت آمست زنان
کرده باشد سیوم نماز مطلق بود چهارم نماز مشترک در تحریم
و ادا پنجم در میان مردان و زنان حایلی نباشد اگر مردان
نقشه پیش است. بنگر که نقش جانوران است یا نقش
صورت بی جان چون صورت کنبه و شتی و ضرور درخت و
لبنان و مناره و مانند اینها اگر نفسی صورت بی جان است نماز

مکروه نیت و اگر نفس صورتها جانوران است بکند که صورت
خوردن و بریزه و باریک است و یا صورت سر بریده و یا تن
جراگانه است درین صورتها نماز مکروه نیت و صحیح روایت
همین است و بر روایتی مکروه است در مذبح قصایان و جای
نظن شران و کوسپندان و اسپان و در میز بله و بر بام
طشت خانه نماز مکروه است و در سجده که پس پشت آن
سجده قدم جا خاکدان جدید شده است نیز نماز مکروه است
فاما اگر مسجده جدید است و خاکدان و قدم جا قدیم است نماز در آن
مسجده مکروه نیت اگر کسی مبتلا شد بنماز گذاردن در
شارع عام و در مکان غیری بگذارد زیرا که در شارع شرکت
عام است در وی کوفار نیز شریک اند اگر شخصی در نماز
است و شخصی دیگر پیش او میگذرد نشاید گذشت که مکروه
است و در گذشتن به پیش مصلی اختلاف روایت است
بر قیاتی در محل سجده گاه گذشتن مکروه است بیشتر از سجده
گذشتن مکروه نیت و بر روایت اگر مصلی ستره دار در بایک

این کتاب در بیان احکام و سنن است
 و در بیان احکام و سنن است
 و در بیان احکام و سنن است
 و در بیان احکام و سنن است

نیت از گذشتن خلق اکرم متصل ستره بلند رند و ستره
 مقدار یک کز شرعی و سطرین آنست باید و ستره چپ و
 و راستا باید و جانب راستا او تیر است و ستره اهم ستره
 مقتدیان است و ستره بد آنکه در بانگ نماز اختلاف
 است بر روایت صحیح سنت مذکوره است مرقعیم با و مسکا
 را و بر و ایتی واجب است و صفت بانگ نماز است نه اسد اکبر
 چهار بار بگوید و باقی را دو کان بار بگوید و لا اله الا الله
 ختم کند و چون بانگ نماز شروع کند بگوید الله اکبر الله
 اکبر شاهدان محمد رسول الله استخوان محمد ر
 سول الله حی علی الصلوٰۃ حی علی الصلوٰۃ حی علی
 الفلاح حی علی الفلاح الله اکبر الله اکبر لا اله
 الا الله و سنت در بانگ نماز آنست که در مقام بلند بگوید
 وقامت بر زمین و بانگ نماز سنت مهدی و شعار اسلام
 است و شعار اسلام بر همه مسلمان واجب است تا
 اگر اهل ملتی و کوه بانگ نماز وقامت عمدا ترک دهند و نماز

این کتاب در بیان احکام و سنن است
 و در بیان احکام و سنن است
 و در بیان احکام و سنن است
 و در بیان احکام و سنن است

بکار دارند

بند از رند امام بالیشان حرب کند چنانکه به بند و کوف
چوب و سخت ترین عقوبتها هلاک کند و بروایتی
برین و تیره نره حرب کند چنانکه با مریان کند و بالکنار
مستروع است برای پنج وقت در و برای جمعه و روز
عید و جناز و سوختن و نوافل بالکنار شروع نیست و
اغاز بالکنار از عهد رساله انصاری است و قصه آن بوده که ابوذر
و غفاری و علقمه و زاهد و نزدیک رسول صلی الله علیه و سلم اثر
تقرظ ظاهر شد چنان که آن بردند که مگر بجا جنت دنیاوی متغیر شده
فاما خواست رساله انصاری علیه السلام آن بوده که بعضی صحابه بجا جنت
فوت میشد تا فوت نشود شخصیت تن از صحابه جمع شدند
و برای اعلام جماعت را اختیار کردند بعضی گفتند تا قوس
ز نیم تا صحابه را غیر شود جماعت حاضر آید رسول علیه الصلوٰه و السلام
فرمود نشاید این علامت انصرایان است و بعضی گفتند که نشانی
کنیم رسول علیه الصلوٰه و السلام فرمود نشاید که علامت مجوسان
و بعضی گفتند طیل ز نیم رسول علیه الصلوٰه و السلام نشانی

که اهل فساد است یعنی گفته اند علم بر آریم رسول علیه السلام
 فرمود بعلم بر آوردن اعلم نخواهد شد پیغمبر علیه السلام
 و صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین در اندیشه بودند هیچ قدر
 نگرفته بودند که عبد الله بن مسعود در شب خواب دید که دو نفر شده
 از آسمان فرود آمدند و رو کوبیده که دینی بلی با آنها گرفت و دوم
 قامت من بدل یاد گرفتیم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که
 تا بشویم عبده تمام با آنها گرفت چنانکه شب شنیده بود
 رسول علیه الصلوة والسلام تصدیق داشت پس ثبوت با آنها
 بتصدیق مصطفی علیه الصلوة والسلام است و تصدیق انبیاء است
 او نیز است و تصدیق غیر انبیاء حجت نیست و دیگر آنکه آغاز با آنها
 از جبرائیل بود که شب معراج در مسجد قصی جبرائیل با آنها وقت
 گفت و رسول علیه الصلوة والسلام و فرشتگان و ارواح
 انبیاء را در رکعت نماز نفل در بیت المقدس اقامت کرد
 و در رکعت اول اتم کیف خواند و در دوم رکعت لا یلا ف
 خواند و ثواب آن بامتان خود را دادند و پیغمبر علیه و آله و سلم

با آنها نماز

بکنار را از عهد الله شنید یاد آورد که در شب معراج در بیت
 المقدس بکنماز و قامت از جبرائیل شنید بود پیوسته الصلوة
 بکنماز خود نکفته است از جهت دفع طعنه لغار زیرا چهره
 بکنماز گواهی است بر رسالت و نبوة وی ایچا کس بر دعوی
 خود گواهی ندهد و میان بکنماز و قامت سه فرق است
 یکی آنکه بکنماز جدا گانه و بلند کند و کشته ها و مدام دراز
 کند و بلند کند و قامت شتاب و آهسته و متصل بر
 دوم آنکه بکنماز بالا بام و بلند می و بر مناره و بلند و قامت بر
 زمین سوم آنکه در قامت بعد از علی الفلاح دو بار قد
 قامت الصلوة زیاده اند و بکنماز و قامت در مستقبل
 قبله گوید و در وقت حی علی الصلوة و حی علی الفلاح جفا
 و استار و بگرداند و قدم بر جای دارد مگر در بلند می اما که
 خوف افتادن بود قدم نیز بگرداند و برای نفق بکنماز
 طهارت شرط نیست و بی طهارت مکروه است و مختار
 آنست که بکنماز بی طهارت نفق مکروه نیست و قامت بی طهارت

گفتن مکره است و صبح روایت میکنم است و با نلماز گفتن
قبله گوید و بغیر استقبال قبله مکره است لهذا گفته اند و بعد
مکره نیت حصول المقصود و هو الاعلام
با نلماز گفتن پیش از وقت نزدیک ابو یوسف مکره
دریامد و دور نصف از شب رواست نیز نزدیک امام
محمد و ابی حنیفه رحمهما الله با نلماز گفتن پیش از وقت
اصلا روا نیست تا اگر با نلماز مسجد حی پیش از صبح
در پوشش رسید بر شنونده جواب روا نبود زیرا که
عبادت نیت و دلیل بر آنکه بعد میدین صبح آن با نلماز
باز باید گفت و اگر تلویذ نماز بی آنکه کند رده باشد مردان
نفع مشروع نیت اگر در مسجد با نلماز گفته باشد
دیر آمد با نلماز آغاز کرد منع کنند و اگر در اثناء گفتن داشت
که با نلماز گفته اند ترک ندهد تمام کند زیرا آنچه تکرار با نلماز
شروع است و الدلیل علی جواز التکرار تکرار یوم
لقیة جمعة مؤذن میان با نلماز و اقامت بخند

هر در نماز شام و بقول صاحب در میان بایکدی از او قامت
رسم پیشیند سبک نشستن و ثبوت یعنی اعلام بعد از علم
چنانکه اهل صلوٰه و یا قنوت قامت و مانند آن بقول
مناظران رواست و بقول متقدمان مکروه است مگر در بام
از نزدیک ابو یوسف رحمه الله ثویب مخصوص است
یکسانی است که بکار مسلمان مشغولند چنانکه امیر و قاضی
و مفتی و مانند ایشان از اجابت مؤذن مسجدی یعنی
مطلعت خود واجب است و اجابت مؤذن مساجد دیگر واجب
نیست و فتویٰ سرین است و بر سائقی اجابت همه مؤذن
نان واجب است و مؤذنانراست است که در میان
یکدیگر از او قامت در مسجد باشد و تاخیر اقامت هر
مؤذن را از بهر رسیدن خاق جماعت مکروه نیست
بلک مستحب است زیرا آنجه تاخیر اقامت اعانت بر طاعت
است تا تاخیر بر صفتی نکند که ظلم در وقت نماز فائز
و اقامت آفتاب هر غیرید در حقیقت مؤذن بی سرحیت

روایت و همچنین مکروه نیت قامت گفتن بر صوم
 مؤذن حاضر باشد بی اجازت امام جمعی بآنکه اوقات
 نشاید گفت و مهمان نشاید بی اجازت خصم خانه بآنکه از او
 و یا امامت کند یا جابت مؤذن مرقان خواننده را واجب
 آرم در عین تلاوت بود باید که جواب بآنکه از او صحیح
 روایت همین است و بر و ایجاب نیت فاما اگر در سب
 قرآن میخواند و یا علم تکرار کند منبر است در اجابت و لیکن
 صحیح روایت آنست که اجابت کند تا عوام در حق بآنکه از او
 عقدا بشنود و اجابت آنست که هر چه مؤذن گوید شنوده
 نیز همان گوید مگر چون مؤذن بجمعی علم الیه لفقه و حی علی
 الفلاح برسد شنوده و لا حول و لا قوه الا بالله
 العلی العظیم و برود شنوده نیز جمعی علی الصلاة وودی
 علی الفلاح گوید و در حال شنیدن بآنکه از او هیچ کار نشود
 نشود بآنکه اگر در کار باشد باز نماند و اگر در راه روان باشد
 باسد و اگر نشسته باشد بنشیند و اگر غلطیده باشد بشود

روایت و همچنین مکروه نیت قامت گفتن بر صوم
 مؤذن حاضر باشد بی اجازت امام جمعی بآنکه اوقات
 نشاید گفت و مهمان نشاید بی اجازت خصم خانه بآنکه از او
 و یا امامت کند یا جابت مؤذن مرقان خواننده را واجب
 آرم در عین تلاوت بود باید که جواب بآنکه از او صحیح
 روایت همین است و بر و ایجاب نیت فاما اگر در سب
 قرآن میخواند و یا علم تکرار کند منبر است در اجابت و لیکن
 صحیح روایت آنست که اجابت کند تا عوام در حق بآنکه از او
 عقدا بشنود و اجابت آنست که هر چه مؤذن گوید شنوده
 نیز همان گوید مگر چون مؤذن بجمعی علم الیه لفقه و حی علی
 الفلاح برسد شنوده و لا حول و لا قوه الا بالله
 العلی العظیم و برود شنوده نیز جمعی علی الصلاة وودی
 علی الفلاح گوید و در حال شنیدن بآنکه از او هیچ کار نشود
 نشود بآنکه اگر در کار باشد باز نماند و اگر در راه روان باشد
 باسد و اگر نشسته باشد بنشیند و اگر غلطیده باشد بشود

هر چه بخت عظیم نیلوتر باشد آن بکنز و جنب واجب است باکنماز نبود و اگر
تلقین بفرقه کار شود اگر کسی نماز قایت را بکنماز گذارد برای فرقه
اول باکنماز و قامت کوید و در باقی نماز بخیر است خواه باکنماز بود
خواه تلقین فاما قامت کوید اگر کسی باکنماز و قامت برای
دیگران میاید و خود با ایشان نماز نمیکند رد مکره باشد
باکنماز گفتن مکره است و باکنماز جنب و قامت وی مکره
و باکنماز است و قامت و دیوانه وزن و نمودن و شسته و
مکره است و اگر نشستم برای خود باکنماز کوید مکره نیست و
سبب است عاده باکنماز ایشان فاما در عاده باکنماز
جنب و است دیوانه اتفاق است و در عادت باکنماز
و قامت و اگر بفرقه گذر قامت مکره نبود سبب
است که کسی که در خانه نماز کند و باکنماز و قامت
کوید بسته نکند بر قامت محبوس زندانی در روز جمع
و که نه جمعه از وی فوت شد و ظهر تنه بگذارد بغیر باکنماز
و قامت زیرا پنجم باکنماز علم غایبان است چون سبب

اگر ایت جماعت نجا آمد شد بآن نماز و اقامت حاجت باشد
 اگر مسافر باشد دایه بغیر استقبال قبله بآن نماز می گوید
 مکروه نباشد و غیر مافرا و در راه روان و سواری استقبال
 قبله و نشسته بآن نماز مکروه است مگر آنکه عذر باشد و یا در سفر بود
 آن زمان ایشان را مکروه نباشد اما ای فرضیه بجماعت
 در مسجد بآن نماز و قامت مکروه است و در خانه مکروه نیست و در
 و در بآن نماز بنده و اعرابی و ولد زنا و نابینا مکروه است
 چه گفته اند که در نماز جنازه بآن نماز و قامت نیت
 گفته اند که در وقت زادن بچه در پوشش راست بآن نماز
 میگویند و در پوشش چپ قامت پس چون او بمیرد همان
 بآن نماز و قامت که گفته بودند برای این نماز روا بود پس در
 نماز جنازه رکوع و سجده نیت از جهت آنکه سجده غیر
 خدا را روا نیست و قامت و نیت و قامت و نیت بدانکه
 نماز ستون دین است و سر جمله اعمال صالح است و اول
 حساب از نماز شود چون بنده از حساب نماز بیرون آید

کما حاسبها بروی) ران شود و سبب نفس و جوب صلوٰه
و فوت است و یکی جزوی که متصل است با دادر در کوا و وقت و شرط
نفس و جوب صلوٰه عقل و بلوغ است و سبب و جوب ادا
صلوٰه خطاب است و شرط و جوب ادا آن اسلام و عقل
و بلوغ است و رکن نماز قیام و قرائت و رکوع و سجده و قعود
است و شرط صحیحیت ادا نماز پائی بن و جامه و استقبال
قبله و ستر خورت است و حکم نماز سقوط واجب از نه
در است پس بدانکه بر مسلمانان واجب است که نماز
را تمام دین خود را نهند که در خبر آمده است هر که نماز را خوار دارد
از رابع عقوبت است بکننده عقوبت در دنیا بود
و در دوزخ عقوبت در آخره باشد و عقوبت دنیا است
که چشم مردمان خوار شود و در دنیا نماند و بلا مبتلا
شود و برکت از وی بردارند و دعاء ایشان مستجاب
نشود و از دعاء نیکان نصیب نباشد و سیم از وی بریند
بیچ نیل از وی نپذیرند و اندامها ویرا بر طاعتها نمانند

هیچ وقت زبانی وی از بد گفتن باز نه است و عقوبت آخرت
 آنست که در جان نندین ویرجاند و یاکه که با جمله جهان برزی
 افکنده اند که بسته بمیرد و آنچه طعامها جمله عالم خورده
 بشد و وقت مرگ از میان از وی برگیرند و آنچه آبها جمله
 آشامیده باشند بشنیده بمیرد و نورش تنگ گردد شود و غنی
 از خندقها دوزخ بروی بکشایند و از جواب مند و نیکبر فروماند
 و در آتور عذاب کند و از دل نیکان فرسوخش و داند از آدعا
 ایشان بکنند و نامه بدست چپ دهند و حساب بر
 و سوار شود و از شفاعت پیغمبر علیه السلام محروم
 ماند و جای وی یافرعون و هانی و تارون در دوزخ بود و
 منادی ندا دهد ای بنده بد بخت هرگز از دوزخ بیرون نیای
 و در حدیث دیگر آمده است که چون بنده مؤمن نماز بگذارد
 و حقوق نماز نگاه میدارد آن نماز را فرشتگان با آسمان می
 برند و دعا میکنند و نماز نیز دعا میکنند و نذرند و او میگوید
 حفظك الله كما حفظني و چون سب بگذارد

و هخاموی بجای آن آرد در حایه میکند و میگوید ضیفک الله لها
ضیفک پس فرشتگان آن نماز بر روی وی زنند و نور
باز می آید و الضیفک بدانکه اول وقت نماز فجر از صبح صادق
است و صبح صادق سپیدی است که بین دایره در کمره
آسمان ظاهر میشود و آخر وقت وی تا طلوع افتاب است
و اول وقت ظهر از وقت کسین افتاب است و آخر
وقت وی تا دو چندان شدن سایه هر چیزی خارج
سایه اصل است نزدیک امام اعظم رحمه الله و نزدیک صا
وت بعد از آنک و چنان تا یک چندان شدن سایه
هر چیز خارج اصل وقت است و صبح قول صاحب است و فتوی
بر قول ایشان است و چون سایه هر چیزی دو چندان
شده باشد وقت ظهر بالاتفاق بیرون رود و سایه
اصل سایه است که کم شدن سایه بدو منتهی شود و از
وی سایه زیاده شدن بیرون و شناختن وی آنست که
پیش از روال جنوبی راست بر زمین همواره فرود برد و

در این مبحث از کتب معتبره
در این مبحث از کتب معتبره
در این مبحث از کتب معتبره

چوب را نیش می کنند چون بدانند که سایه دراز بود و کوتاه
میشود بدانند که هنوز زوال نشده است و اگر نه کوتاه میشود
و نه بدانند که وقت کشتن افتاب همین است و این را فی زوال
میکوینند و گاهی سایه او در هر برجی مختلفه متفاوت است زیرا
آنچه در برجی را چهار هفته است و در هر هفته سایه هر ماه مختلف
میشود و درین مختصر ماه سایه بر برجی را طریق اطلاق
و عموم ذکر کرده شد تا ادراک آن بر عوام آسان شود
و هم از بهر فهم و درک نشان تفضیل آنرا بنظم بیان
شد چنانکه فامیکوید ابیات فی زوال سایه کلامه
اعلم ازین بدان تا پیش تو بشرح من آنرا کنم بیان
وقتی که افتاب بمنزله و محله بود بشمار چهار نیم قدم خونی
آشمان در ثور و سنبله شش قدم نیم هم شمار ^{بهاره} زوال شد
دو نیم هست آخرین نشان ^{سارون} سرطان یکی و نیم ازین برشته
مکون نشان نیم حوت و عقربیدار دل بران ده نیم از قدم
چو در آید مجد میسر در قوس و دلو هشت و نیم است بدان

هر مرد کاشش همه هفت است از قدم بلند ای سایه اصلی
بشمه ریز آن دیک در یکی بیت چهارده اند و سرطان
یک قدم نهمیت یکان افزای تایمیزان دوکان جدی
افزاید شود هم همچنان نقصان و دیک است که در بیت سدیج
است چون غوار اندر جبهه جدی باشد ده نیم میگرد چون از آن
بلند است هر بر جی دوکان باریست کیر تایمیز جی شش حمل
نامند به این بلند یک یلت کام است تابیت اکثر شکل
بگارت یکان باری بیفزای تایمیزان در شود پس
ده کان باری بیفزای تا آخر است رست پس بدان
که قدم هفتم حصه قامت آدمی است و هر قدمی پانزده آند
وی است و در هر چیزی بجای قدم هفتم حصه وی معتبر است
و بعضی در سرطان و اسد و سنبله دهم حصه هر چیزی
معتبر کرده اند و در حمل و ثور و جوز و ششم حصه هر چیزی و
در میزان و عقرب و قوس هفتم حصه هر چیزی و در جدی
و دلو و حوت چهارم حصه هر چیزی پس سایه اصلی بحسب

امکنه اختلاف دارد و چون سایه اصل مختلف است باختلاف
امکنه باید که هر یک نیز بر اول وقت رعایت کند تا در داد
آن شبهه نباشد و در وقت تنفق علیه ایستود با اتفاق
علماء جایز افتد و اول وقت نماز عصر بعد و چندان شدن
سایه هر چند است خارج سایه اصلی و آخر وقت وی تا هر
غروب شدن و افتاب است فاما تا غروب تاخیر کردن
مکروه است و اول وقت نماز شام بعد ضرور است افتاب
است و آخر وقت وی تا غروب شدن سه مرتبه از طرف
مغرب است و مادام که سرخی نزدیک صایم و نزدیک
امام اعظم رحمه الله بعد غایب شدن سپیدی که در
محل غروب است و بعضی فقهاء در هم الله از ماضیان از
جهت احتیاط در ظهر و شام و غایت فتوی بر قول صحیح
داده اند و آخر وقت عن باقی است تا آنکه صبح صادق
بر آید و وقت و تروعش در یکی است لیکن میان ایشان
ترتیب لازم است از آن جهت و ترک بر نماز خفتن

مقدم ندارد فصل اول در بیان اوقات و وقت بامداد
مقدم روشنائی است و مستحب در ظهر تابستان آخر
وقت است و در زمستان اول وقت و در نماز یک
در هر دو هر دو آخر وقت است و لیکن آن قدر تاخیر کنند که فتنه
متغیر نشود و چنان کرده که در روی چشم حیره نشاند که تاخیر کردن
تا آن وقت مکروه است در نماز شام اول وقت و در نماز
خفتن تا ثلث شب است و تا فروی تا نیم شب مباح است
و استراحت در آن مکروه است و مستحب در وقت آخر شب
آرامی و در بیداری بود و الا نه پیش از خواب بگذارد و
در روزا بزرگ مستحب در عصر و عشاء تعجیل است و در بقیه
نماز تاخیر فاما متاخران از فقها و در هر پنج نماز اول وقت
مستحب گفته اند و اما در اوقات دیگر بدانکه
رو باشد در وقت طلوع و در استواء و در وقت غروب
قضاء فرائض و واجبات فایده از وقت چون و ترفوت باشد
و سبب تلاوت و نماز چنانکه در وقت کامل لازم شده باشند

مکروه همان روز روا باشد الا نفل و دینی که واجب و کفای
 تاخیری تا غروب مکروه است و نفل درین است
 وقت بآراست رو باشد و درین وقت اگر استسجه
 خواند و یا جنازه حاضر شد سجده تلاوت کردن و نماز بران
 جنازه ندارد و روا باشد بآراست و بازگردانیدن تشابیه و
 مکروه است نفل بعد دمیدن صبح صادق جز سنت نماز بامداد
 و مکروه است بعد فجر و پیش از مغرب و در حاله خطا است
 و نوافل و نماز با قضا ندارد در وقت خطبه بالاتفاق
 رواست بغیر آراست و لیکن سخن گفتن در حاله صبحه
 بالاتفاق حرام و نماز با قضا ندارد بعد فجر و عصر واجب شده
 باشد روا بود بغیر آراست اگر جنازه بعد از غروب پیش
 از مغرب رسید باید کرد درین محل دور و آیت است بر آنکه
 بعد از عصر و سنت مغرب باید گذارد و سنت مغرب را
 تاخیر نباید کرد و تاخیر کردن سنت مکروه است و نماز جنازه بعد از
 مغرب مکروه نیست دوم آنکه بعد از عصر و نماز جنازه بگذارد

بعد از اوردن نماز جنازه سنت بگذارند و نماز جنازه را تا خبر
نگذارند آنکه فرض و الغرض الا یؤخر لاجل السنة
تکلیف المصلح وقت مکروه نماز عصر آنست که فرض
افتاب متغیر شود و چنانکه در کتب در نظر کردن چشم خیره
نشود درین وقت اداء و ابود و قضا و ر و نبود نزد یک علمه
ما و بقول شافعی رحمه الله هر دو ر و ابود بقول حسن بن زید
اداء و ر و ابود و هر دو ر و ابود در آنکه در شب و
روز و در رکعت نماز است از آن هفده رکعت فرض
است دو رکعت نماز بامداد است و چهار رکعت نماز پیشین
است و چهار رکعت نماز ظهر عصر است و سه رکعت نماز شام
و چهار رکعت نماز خفتن است و سه رکعت نماز وتر واجب
و دو از ده رکعت سنت مؤکده است که در بیان آن تشریح
است در ترک آن عتاب است و هر مان شفاعت پیغمبر
صا الله علیه سلم است و آن دو رکعت نماز سنت نبویه است
و چهار رکعت سنت ظهر است پیش از فرضیه و دو رکعت

دو رکعت بعد از فرضیه است و دو رکعت سنت مغرب است
 و دو رکعت سنت عشاء است و دو رکعت سنت زوال
 خارج است از این سنی دو رکعت است که در گذاردن آن دو رکعت
 رکعت ثواب است و در ترک آن بزه نیست و غالب آنست
 که تارک آن از شفاعت پیغمبر محمد مصطفی علیه السلام
 محروم ماند و آن چهار رکعت سنت عصر است و هشت
 رکعت سنت عشاء است چهار رکعت پیش از فرضیه
 است و چهار رکعت پس از فرضیه و قرائت این چهار رکعت
 بدین تفصیل است در رکعت اول بعد از فاتحه آیته الکرسی
 سه گان بار است و در رکعت دوم اخلاص و معوذتین یکجا
 بار است و در رکعت سوم آیت الکرسی سه بار است
 و در رکعت چهارم اخلاص و معوذتین یکجا بار است و بر
 و اینی بجای اخلاص و معوذتین چهار قل است
 نکته است که پنج وقت نماز فرضیه است زیاده نقصان جز
 نشاید بگویند اینست که پنج نماز در پنج وقت پنج

پیغمبر مسلّم نذر آورده اند و حضرت حق تعالی تقدس از ایشان
قبول کرده است و همان پنج نماز بدان اوقات بر امت محمد
صلی الله علیه و سلم فرض کرده اند تا امتان محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم ثواب پنج پیغمبر حاصل گردانند
چنانکه در خبر است که آغاز نماز با مدد از آدم صغی بود علی السلام
اندر آنجه وی از بهشت وی هرگز بین آمده و تا رب دید
اندر آنکه چون صبح در سید روز روشن شدیم
در آن وقت اوراعت نماز شکرانه نذر آورد و نماز پیشین
ابراهیم خلیل الله علیه السلام نذر آورده اند آنجه بخواب دید
که فرمان شده است پس راه خدا را تعازی کن
و قربانی ده خواب انبیاء و وحی است خواست که پس را
قربانی کند و پس رو پدر در راه خدا پیروی و پدری
تکبیر نکردند فرمان خدا بجای می آورده اند حق تعالی بعضی
پسروی اسماعیل ذبیح الله از بهشت میسر نمود
خیل قریب بدست جبرائیل نذر استمداد و نیز از انشی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

خمر و دجنات یافت چهار رکعت نماز شکرانه بگذارد
و آن بر مافریضه بردانند تا ثواب ابراهیم خلیل الله در یاجم
و نماز دیگر یونس پیغمبر علیهم السلام گذارد آنچه از شکر ماهی
و از ظلمت دریا نجات یافت چهار رکعت نفل شکرانه
گذارد و آن بر مافریضه بردانند و سیم رکعت نماز شام
عسی علیهم السلام گذارد در آنچه تفارش شرم ثالث ثلثه
گفتند چون عسی علیهم السلام ازین شرمندگی خلاص
یافت سیم رکعت نماز شام شکرانه گذارد و آن بر
فریضه شست و چهار رکعت حقیق مدعی علیهم السلام
گذارد در آنچه از مداین بمصر میرفت و مردم همه بیو
ه علیهم السلام در راه در دژه گرفته شب تاریک بود باران
می بارید و برقی می درخشید و رعد می غریه و ترک
در نو سپندان افتاده بود هر چند موسی علیهم السلام این
بر سنگ می زد آتش بر نمی آمد هر دو با موسی
علیهم السلام در سخن آمدند که ما با مؤر آمریم از ما چه آید

موسی علیه السلام امید نطق کرده بر توده طور برآمد نوری از
پنداشت که آتش است از آن نور آورد تا الله برآمد موسی
علیه السلام بن رست یافت چون بآتش هوا صاف شد
بود و اگر از رسته نوسید رفت و بود و صفیره بار نهاده
بود موسی علیه السلام شکرانه چهار رکعت نماز گزارده
و آن برافزیده گشت این پنج نماز در حضرت خدای
ازین پنج پیغمبران مرسل قبول افتاد همان پنج نماز بر
فریضه گشت و ختم آن پنج نماز و ترس است که ختم انبیاء محمد
رسول الله علیه افضل الصلوة و اکمل التسلیمات و
علی اله و اصحابه اجمعین گذارد در پنجه از معراج باز
گشت بایاران این حدیث فرمود اصحاب این الله از آن
صلوة الاوهی الوتر و تر و یا اهل القرآن ثمان
الله و تر حجب الوتر و جعل وقتها من العشاء
او الصبح الصادق پس هر که بگذارد و تر را و را
ثواب نماز پیغمبران بدینند چنانکه در گذاردن آن پنج

قال النبي صلى الله عليه وسلم
من سلك قدحاً فمات فمات
من سلك قدحاً فمات فمات

77

شش نعل شود بوی با نام پیوند و حیلہ دیدار است به چارم

دانشمند بود و تا هر چه از نقل شود بعد از این به وقت انداخته
از کرسی امام را در مسجد فریضه مجرب دید و از فوت حاکم

جماعت میں تیس سو پندرہ سال تک رہا۔ فریضہ ہجرت

بگذارد و اگر بداند که یک رکعت با تمام خواهد یافت در گوشه

مسجد سنت بگذارد بوجه امام پیوند و پس صفها و میان

سنت نلذار که مکرره است و بعد از آن فریضه سنت نلذار

دن گزوه است که کسی در نماز بامداد خواهد که

بجمله عت رسد و سنت نیز بعد فرضیه بگذارد و

لایعزت حیلہ انت کہ درست شروع نہ ہو

از شروع ستمند بر (۴) انکه تا دین ستود و آن سنت

بروی رو بود ادا ان بود و رضه بی تراهیت بود

اندر وقت و بقیه آن روز که در آن روز

شروع فامدر حمله الطاعنة است و الطاعنة مرض

جاء في كتابه (الاجابة على سؤال) (الاجابة على سؤال)

بدست پس حیلہ حسن آنست کہ شروع کنند در دست
 و تکبیر گویند برای سنت را پس تکبیر دوم گویند برای نذر
 ربی سلام و بی کلام پس بیرون آید تبشیر دوم از سنت
 در آید در فرضیه و این انتقال است از عملی بعلمی نه ابطال
 فاما در ظهر موذن را در قنات یا امام را در فرضیه امام بخوبند
 و سنت مشغول نشود بعد فرضیه چهار رکعت سنت از
 محل فوت شده است بگذارد بعده دو رکعت سنت بگذار
 رد و بروی اول دو رکعت سنت بگذارد بعده چهار رکعت
 رد و اگر کسی دو رکعت سنت ظهر ندارد بعده جماعت
 کند و یا بود دو رکعت سنت جمعه ندارد بعده خطبه
 آغاز شد باید که بر سر دو رکعت سلام گویند و بروی
 هر چهار تمام کنند و اگر کسی چهار رکعت سنت ظهر را
 قطع کند بالاتفاق چهار رکعت واجب آید لان سنت
 المتطهره را قطع کند بالاتفاق چهار رکعت واجب آید
 الظاهر بمنزلة الواجب و لیکن نشسته ندارد در رکعت

غلیظ زیاده از درم شرعی بود شستن آن فرض بشود
نماز بان روا نبود و اگر درم شرعی بود شستن آن واجب
بود و نماز بان روا بود و اگر از درم شرعی کم باشد شستن
آن سنت بود و درم مقدار کف دست است و نصف مقدار تنگ
است بعضی پس از نجاست منقذه مقدار کمتر از درم شرعی
عفو است و از نجاست مله مخففه فروتر از ربع جامه عفو است
دوم پاک کردن جامه از نجاست، مخففه چون سکرین و
آن نزدیک ابو حنیفه رحمه الله علیه نجاست معطره منقذه
است و نزدیک صاحب نجاست مخففه و پس افکنده را
تا آن که گوشت ایشان حرام است چون چمن و شاهین
و عقاب و باز و غلواز و بول حیوانی که گوشت ایشان حلال
است چون بوسپند و کاؤ میش فایس افکنده
بعضی مرغان که گوشت ایشان حلال است چون بوتر و
کنجک پاک است تا اگر نجاست مخففه ربع کل جامه
و یا ربع هر تخته چون استین و تریز بر سه نماز روا

فدا اگر کم از ربع جامه هر سه نماز روا بود و یکی عهد کردن
 بزم بود و بخاست غلیظ و خفیفه اگر مرغی است شستن آن
 بزوال عین است مگر چیزی که دشوار بود زوال وی عفو بعد
 شستن سه بار و اگر می نیت سه بار شستن و شپیدن
 پاک شود و اگر شپیدن ممکن نباشد چون کنش و سوز و
 کاشت و نوز و بور یا سه بار شستن و بعد شستن یکبار
 خشک کردن چنانکه از چکیدن باز ماند پاک شود و در اندام
 سه بار شستن بیانی بسنده است و هر چه در خورد بلبید بر این
 دیک مین و این و کارد و مانند این بر زمین مالیدن پاک شود
 و آب شستن یک بار و روی زمین بخشک و رقیق انداختن
 بلبیدی پاک شود وینه که اکثر او بلبید نیت بمذف پاک شود
 اگر پس انداخته در زندگان پرنده در آوند افتد آب
 بپاشد شود بنا بر آنکه تغذیه نکند شستن آن فتوی همبرین است
 همچنین رشتن در غلاب در روز باران یا بر بلبید نکند اگر چه
 سیلاب مخلط بود بوزره چون آب باران غالب باشد و فلا

جاری بود و جابه را نیز پدید نهند اگر چه شرفا شش باشد برب
معموم بلوی سیوم جای پاک فرض است مقدار جای دویای
و جای سجد اگر چه جن این جای دید پلید بود نماز روا باشد بلك
اعتبار مر جای قدم راست چون جای قدم پاک بود نیز نماز
روا باشد اگر چه جای سجد پلید بود اگر مقدار ادا را رکنی
پای بر زمین پلید اند نماز رکنی اگر مصلای کوتاه است
تا سر نمی رسد باید که در زمین پلید زیر پای دارد و نه
جای سجد و اگر بر زمین پلید نمناک و تر مصلی انداخته و تر
بر روی مصلی پدید آید نماز روا نبود و اگر پدید نیامد نماز روا
و اگر زمین پلید است و یا خلیش و جای خشک نیت نماز
با بشارت بلند آرد و اگر زمین پلید خشک شد و اگر
بخارت رخصت پاک کرد و نماز روا بود و اگر چه در
نبود و اگر بران زمین آب رسید تر شد اگر بخارت
پدید آید پلید باشد و اگر بیا آید پاک است چهارم وقت
فرض یعنی نماز گذاردن در وقت فرض است و پیش

از وقت بالاتفاق روانیت و بعد از گذشتن وقت ترک
کند مسح عقوبت دنیا و آخر که در وعقوبت آخر از آن
که پیغامبر علیه السلام فرمود حیث من ترک الصلوة بعد
معمدا بقوی الناس ثمانون حقیبا و اکیفیه ثمان
فون سنة یعنی هر که نماز بعد از ترک کرد بی عذر و ستاد
حقبه در روزی پنج بار و حقبه هشتاد سال است پس
استناد حقبه شش هزار چهار صد سال است العین
یا الله که تارک یک نماز این مقدار مدت در روز پنج خواهد
ماند و ای بر آنکس که نماز را فوت کرده باشد و عقوبت
دنیا که تارک صلوة را بدتة تغزیر کند و یا در بازار ببرد و یا
و یا چیزی را بزند و روی خون روان شود و یا بزند و بداند
صلحت اقتدام را و او را هر تارک الصلوة بالاتفاق روانیت
اگر شخص از نگاه توبه نصوح کرد نماز فوت شده از
بی توبه عفو نمی شود تا نکند از این مطلق شود
فاما آنکه از وقت تا آخر کرده باشد امید است که بتوبه عفو شود

بعضی از فرایض بعد از مسقط شود اما وقت و نیت
بر پنج عذر مسقط نشود و ترتیب الصلوة ترتیب میلان و
قتی و فایته فرایض است تا اگر نماز فوت شده را قضا کنند
و قطع قتی روا نبود بسبب ترک ترتیب که از فرایض است
و مسقط ترتیب است چه چیز است فراموشی و تاکی وقت
و فوت شش نماز و دخول وقت هفتم نماز و نزدیک
امام شافعی رحمه الله ترتیب نگاه داشتن فرایض است
تا اگر ترتیب نگاه ندارد نماز روا بود اگر شش نماز فوت
شد و ترتیب مسقط شد بدخول هفتم نماز بعضی قضا
کنند و رواندگی باقی ماند بروایت صحیح ترتیب باز نکرد
و بروایتی باز کرد اگر کسی نماز فوت شده است
باید داشت آن پنج نماز ندارد و نزدیک امام اعظم رحمه الله
همان یک نماز باز کردند و نزدیک صاحب رحمه الله این
نماز را و آن هر پنج نماز را قضا کنند و اگر نماز و فوت شد
است باید داشت آن مجزئ ندارد نزدیک امام ابو حنیفه رحمه الله

فجر فاسد شود و نیز یک صاعبه رجهما الله روزی بود
 اگر کسی گمان برد که غازی ازین فوت شده است بدین
 گمان در نماز شروع کرد پس معلوم شد که فوت نشده
 است این نماز را بر غور بنگاهد و قضا نیاید و اگر یک نماز قضا
 شده است و نمی داند که کدام نماز است یک نماز قضا کند
 و اگر شک شده که دو نماز فوت شده است مثلا ظهر از
 روزی و عصر از روز دیگر و نمی داند که اولین کدام است
 تجویز می کنند تا یقین حاصل شود و اگر یقین نشود و نزدیک
 امام اعظم رحمه الله اول ظهر قضا کند بعد عصر بعد دوم
 بار قضا کند و نیز یک صاعبه رجهما الله همان ظهر قضا کند
 بعد عصر و اگر دوم باز گذارد اگر کسی در در صرب
 گمان شود و نداند که نماز روزی فریضه است بعد و است
 به وی قضا لازم نیاید و اگر مقیم را در حضر نماز فوت
 شده است در سفر قضا میکند اجماعت که چهار گانه
 قضا کند و اگر در سفر فوت شده است در حضر قضا

میکنند بالاتفاق دو کاف قضا کنند زیرا آنچه در نماز اعتبار وقت
وجوب است و در کفارت اعتبار وقت ادا و است و نه
دیکر امام شافعی رحمه الله چهار کاف قضا کنند زیرا آنچه در سفر
ضرورت بود آن نماز اگر شنبه شد سه وقت است
بانه ظهر الیوم یوید اگر ظهر بود و عصر الیوم نیت کنند
اگر عصر وقتی بود و قضا از آن نیت کنند اگر شب قضا بگذارد
نمازها و عمر خود را احتیاطاً بی آنکه از فوت شده باشد بگذارد
بود و بر وایتی مکرر نبوده و لیکن بعد از فجر و عصر بگذارد و
در جمیع ریعات قیام است بخوابیدن تا این نمازها و نفل
افتند اگر شب در وقت بود اعمالات این نماز بر
وی بود و اگر بعد از شستن وقت بود بروی هیچ نبود
اگر نماز پیشین گذارد بعد سلام یاد آمد که فجر بگذارد
است ظهر و اگر باشد با مدام قضا کنند و اگر در نماز جمعه
یاد آورد که فجر بگذارد ام و او در حالتی که اگر فهم قضا کنند
نوت شود بقول امام محمد رحمه الله جمعه تمام کنند بعد فجر قضا

و ترن شیخین رحمه الله جمعه را قطع کند و فیر کند از باز جمعه ۱۸
 بودند و صحیح اینست که جمعه تمام کند پس فیر قضا کنند
 پس از آن اظهار داد آنند پنجم ستر عورت فرض است
 مردان را از زیر ناف تا زیر زانو و ناف مردان عورت نیز
 و زانو از شست و ست و زنان حرم را از سر تا قدم پو
 شیدن فرض است مرد روی و روغن دست و دوپاسی
 نشان در حق نماز عورت نیست تا اگر برهنه شود این اندا
 هما نماز درست باشد فاما در حق نظر لب و عورت حکم عورت
 در دیگران دیدن این اندا هم است عورت حرم است و بغیر
 شهوت مکروه است و نیز گانرا از کلو تا زانو پوشیدن
 فرضیه است و سر و دست و پایی شان عورتان
 امر دگر است مردان را حیا است و خوب روی نیست
 حکم وی چون حکم مردان است و اگر خوب روی باشد حکم
 چون زنان است وی از سر تا قدم عورت است نظر شهوت
 سوئی وی حرام است فاما سلام و نظر بغیر شهوت لا باس

ولهذا لم يؤمر بالتقارب ودختر صفت سال
بوشیدن سبب است و نه ساله و ده ساله را واجب
باید دانست که عورت یکدیگر دیدن و نمودن مرام است
چنانکه مردان را از زیر ناف تا زیر زانو دیدن و نمودن روا
و مس کردن نشاید مگر بوقت حاجت چون ولادت و
عیب روان باشد دیدن در اندام هر یک گناه جز بوی و کف
کف دست آن هم وقتی که ایمن باشد از شهوت و اگر
ایمن نباشد نشاید دیدن مگر بجهت لواهی و حکم تزویج
و تدایوی چون زنی طیب در شهر نباشد و طیب را
باید به بقدر وسع و امکان در اندام زن حق نظر کنند و دست
نه نه در موضع درد و جراحت با کمال سبقت از می
اندام عورت بردست طیب مرسد و زن عورت را بنده و گاه
چون بیکانه است خود را نه نماید اگر چه خصی و عینی و بحیوب
و محنت بود و در بنده شدن اش در مرام است فافقه
ما دام که یازده ساله نشده است باک نباشد بد آمدن

۲ میان زنان و محبوب را بعضی شایع رجم است در وقت
داده است فاما صحیح آنست که بچهار روز از نشان در میان زنان
گذارند و ز فاما بندگان که ملک آن زن باشند فخل بکشند یا
حضی رو بود که پیش مالک خود بیاورند یا باغ و لیکن
در غلظت همین یکگاه بکشند و مالک را در وقت نیت که
بندهگان خود را بکند و خواه فخل باشد خواه حضی است اگر از زن
هر اندک تراز چهارم حصه بر عضو می چنانکه موی سر و پستان
و سینه و بازوی و ساعد و ساق و شکم و قبل و دبر بران
براهنه شود و عفت است و اگر هم بدان نماز گذارد و رو بود مقدار
ربع بر یکی عفت نیت و نماز بان رواست و بعد هر سه نیز عورت
راست بر دایست صحیح و بقوله عورت نیت و بعضی در
عورت غلیظ قدر یک درهم اعتبار کرده همچنین اگر عورت بر
در ز کمتر از چهارم حصه چون زانو و سرین و ذکر و دوفایه
و دبر بر هفت باشد عفت است و نماز بان اتفاق رواست ربع
بر هفت است نماز رواست و فتوی هم برین است و بر ویست

رواست او هر یک حایه جداگانه معتبر است و در زانوی در این
اختلاف است و بقول هر دو عضو حکم یک عضو دارد پس
کشف ریح مجموع معتبر است تا اگر ریح زانو برهنه است در آن
ستور بقول صحیح نماز روا بود اگر کسی جامه نیابد برهنه
نماز بگذارد نشسته هر رکوع و سجود و این اولی است از ایستاده
نذا ردن زیرا آنچه در وی نافع ستر است و ایستادن لذا
ردن نیز درست است اگر چهارم حصه جامه پاک است و سه حصه
پلید با وجود این چنین جامه برهنه نماز نذا ردن روا نیست
پوشد و نماز بگذارد و اندکی از چهارم حصه جامه پاک است و یا
کل جامه پلید است روا باشد که برهنه بگذارد با پائے و یا آنکه
جامه پلید پوشد با ستر بگذارد اگر کسی با جامه نماز
می نذا رد و می داند که پلید است بعد نماز معلوم شد که
پاک است نماز روا بود و اگر برهنه دو جامه بافت پلید پوشد
نماز با بریشمی بگذارد زیرا آنچه وی بدست خود پاک است
اگر با جامه تر سا وجود نماز نذا رد روا است مستحب

است که نگذارند اگر چنانکه غیر می زیاده از درم
بر جامه رسیده و نهی دهند که بجاست از این که نذر جا که
دل فراتر ببرد همان محل شود نماز بگذارد اگر جامه دو تا
بر یک روی وی بجاست به یک زیاده از درم شش یغ
و بر روی دیگر سرایت کرده است کم از درم بر آن رو
که کم از درم است نماز کند از این رو است و بر روایتی روا
نموده اند که است ستر روی و ابرو و پالک است و محلج
پلید نماز بروی بالاتفاق رواست و جامه اگر نیک تنگ
است و مانند بر هر چه افکنند آن چیز دیده نشود اگر بر
زمین پلیدی نه بر و بر آن نماز میکنند روا بود و بر روایتی
روا نبود و بساطی که یک طرفه وی پالک است و قدم طاف
پلید اگر طاف پالک در هوا نند طاف پلید بچند بر آن طاف
پالک نماز روا باشد و بر روایتی اگر جامه سی سیه و قدم
پالک بود هم نماز بروی روا بود زیرا چه بساط بزرگ حکم
زمین ندارد اگر بر هفت باطن یا بر ریای یا بد بان بگذارد

و برهنه بلند نکند و اگر ممکن بود خود را بلباسه پوشد
 کند و نماز بگذارد و اگر برهنه در خانه تاریک و یا شب تاریک
 نماز میکند و وجود جامه نماز و آب وضو اگر در سفر با جامه پیر
 نماز میکند و رو او چون ضربه است بود و بیافق آب و
 قدرت شستن با جامه پدید نماز میکند و رو او شود و اگر بلند
 کافر گردد و بر وایتی کافر نگردد و بیره کرده باشد و ترغیب
 الصلوة من لسان رادر یک جامه پیرتس نیت کند جامه
 وی پدید است اگر خطئه که در خطئه سر او بود که مضرت
 می رسد با جماع بان جامه نماز بگذارد و بار بوم و سجود
 و اگر خطئه نیت بقول امام محمد و شافعی رحمهما الله با همان
 جامه نماز بگذارد با قیام و رکوع و سجود و از امام ابو یوسف
 رحمه الله دو روایت است بیک روایت برهنه بلندارد
 با ایشارت و صحیح است که بان جامه با قیام و سجود بلند
 تا با جماع از عهده بیرون آید ششم روی سوی قبله آورد
 دن فرض است بلکه اهل مکة را مقابله عارت کعبه است

۴ فرضی است بجا و غیر مکی را استقبال بهمه تعبیه است
و تعبیه قبل اهل مسجد حرام است و مسجد حرام قبله
اهل مکه است و مکه قبله افاقیان است و توسعه المکان
و قبله میان دو مغرب است مغرب تابستان و مغرب
زمستان و اقناب در زمستان طرف راست قبله
فروزمی آید و در تابستان طرف چپ قبله فروزمی
می آید و چون اقناب در بیخ حل و سیران باشد انتساب
بر سر تعبیه فروزمی آید و میان دو مغرب پانزده ساله
راه است و قبله ناف زمین است و مصلع هر جائه میان روی
آرد روی بود و بیرون این دو مغرب روی نبود و مستحب
آنست که دو حصه را سگابلند و یک حصه چپا فاما در بلاد
دیندر استاه چپا برابر نداشتند میان دو مغرب روی
آرد و قبله در عدد هفت است عرشش و تریسی و بیت
المحور و بیت القدس و بیت اللعنه و قبله قمری و
قبله دغا فاما عرشش قبلان حاملان عرشش است و

وَنَرَسَ اَز نَو رَسَتْ وَ اَرَسِي قَبْلَهُ مَرَّ وَ بَيَانِ هَسَتْ وَ اَن
اَز دُرُو يَا اَز زَرَسَتْ وَ كَرَوِيَانِ حَامِلَانِ اَرَسِي اَن دُرُو
اَلْمَقْدَسِ قَبْلَهُ پَنُغَرَانِ هَسَتْ عَلَيْهِمُ الصَّوَّةُ وَ اَلْاَسْمُ وَ اَن
اَز ياقوتِ سَبَزِ رَسَتْ وَ يَا اَز ياقوتِ سَبَزِ وَ بَيْتِ
اَلْكَعْبَةِ قَبْلَهُ مُؤْمِنَانِ هَسَتْ وَ اَن سَكَنَتْ هَسَتْ وَ قَبْلَهُ تَمَرِي
كَمْ دَر صَحْرَا وَ يَا دَر تَارِي وَ يَا اَقْتِي دِيكِرْ قَبْلَهُ بُو شِيدَه شُو دُو
دَلِيلِ اَصَابَه نَبَا شَد بَه رَجَانِبْ كَمْ خَاطِرْ قَرَارْ كَمِي دُو قَبْلَهُ رَا
وَ نَمَازْ كَنَدَارَدُ وَ هَفْتَمْ قَبْلَهُ دَعَا هَسَتْ وَ اَن آسْمَانِ هَسَتْ
وَ بَدِيْنِ سَبَبِ بُو فِتْ دَعَا هَسَتْ دَر تَارِي سَوِي آسْمَانِ
بَرِي دَارَنْدُ وَ حَكَمْ قَبْلَهُ اَز هَفْتَمْ زَمِيْنِ تا آسْمَانِ هَفْتَمْ هَسَتْ
بِرَابَرِ مَرَشِ مَصَارِ اَنِيْتِ قَبْلَهُ شَرْطِ نَرِيْتِ بَلَكَمْ مَجْرِدِ
قَوْجِ بَسُوِي قَبْلَهُ قَائِمِ اَتِ مَقَامِ نِيْتِ وَ صَحِيْحِ اَنِيْتِ وَ
بِرَوَايِي نِيْتِ قَبْلَهُ شَرْطِ هَسَتْ اَرَسِي رَا اَز اَسْتِقْبَالِ
قَبْلَهُ خُوفِ ضَرَرِ دَشْمَنِ هَسَتْ بَه رَجْمَتِي كَمْ تَوَانَدُ نَمَازْ كَنَدَارَدُ
رَوَا بُوْدُ اَرَسِي رَا قَبْلَهُ مَشِيْمَه شَد وَ نَرْدِيكِ وَ سِي اَز اَن

مقام کسی نیست که از روی بر سر سجده بجهتی که خاطر قرار
گیرد نماز بگذارد و اگر در اشائی که اردن خاطر بجای دیگر قرار
گرفت بگذارد بدان جانب باقی نماز تمام کنند و آنچه گذارده باشد
باز نکرده اند و اگر بنا بر سجده با جبهتی نماز بگذارد و رو باشد
آلر بتجری نماز آغاز کرد و یک رکعت نماز گذارد باز تجری
گشت و روی بطرف دیگر آورد بدین چهار رکعت چهار طرف
بگذارد و نماز را بود و اگر جماعتی در تاریکی بتجری نماز
میکند از ند چون نماز تمام شد روی بروشنائی آوردند
معلوم شد که هر کسی روی بطرف آورده بود نماز همه روا
مگر نماز دو کسی که روا نبود یکی آنکه پیش از اتمام افتاده
باشد دوم امام را بر خطا دانسته باشد بتجری
کردن در سجده تاریک چون کسی نبوده حال قبله
از او پرسیده شد نماز روا بود اگر بر کسی قبله پوشیده
باشد به گمان نماز آغاز کرد این نماز موقوف باشد اگر
اصابت همان طرف پیدا آید و با غلبه ظن آن بود که قبله

بهان طرف است نماز روا بود و اگر اصابت طرف دید
پدید آید و یا غلبه ظن آن بود که بر خط است و جا دیگر میداند
نماز تباه شود اگر گشتی در نماز بسته اند نماز نشسته
نزدادن در روی بالاتفاق روانیت و اگر گشتی روانیت
و مصیحت ندارد بقیام کردن سر میگردون نشسته نزدادن
بالاتفاق رواست و اگر عذر نسبت نزدیک امام اعظم
رحمه الله رواست و نزدیک صاحب رحمهما الله روانیت
فاما استقبال قبله در گشتی شرط است بالاتفاق باید
که مستقبل قبله شروع کنند و هر بار گشتی از سمت
قبله بگردد مصلی نیز در نماز بگردد و روی بقبله آرد و اگر
نیاز نماز روان نبود مانند راه نماز فریضه هر مرکب
سرگشتی و تند بود و در فرود آمدن و بر نشستن دشوار
باشد مگر بیای کسی و یا پیر بود و یا در دو یا خلیش
و یا دره و درنده و یا آب غالب بود یعنی زمین خشک
نبود یا در حرب خوف غالب بود درین صورتها نماز فریضه

مرکب روا بود چنانکه ز راکب ارکان فقط است استقبالی
قبله نیز شرط است بلك راه بدل از قبله است بهر طرف
که مرکب روا آورد نماز بلندارد باین رت و اثر است سجود
فوت از اثر است رتوع کنند چنانکه خط افتادن نبود و اگر
بر مرکب در نماز عمدا روی نگرداند نماز فاسد نشود و اگر سهوا
بود فاسد نشود و نماز بر مرکبی که بلندارد از پیل و شتر و اسب
و اسب و خروس و سگ و دینه روا بود اگر بر پلان تجارت بود
و چون این خوف یا دفع شود نماز فرضیه که بفرض است گذارده
باشد باز نذراند اگر کسی فرزند دوازده ساله زنانه برسد
روا بود که نماز تا خیر کند زیر آنچه رسول علیه السلام چهار نماز نما
کند در روز حفتن و قی از وقت تا خیر کرده است نماز نقل
نکند از دست بیرون است و سافرو مقیم را بر دایه و بر گردون
بالا اتفاق روا است و در شهر اختلاف است کما بقول
امام اعظم رحمه الله روا نیست و بقول ابو یوسف رحمه الله
روا است و بقول امام محمد رحمه الله مکروه است و در مقدار بیرون

شهر اختلاف است بروایتی میان وی میان شهر
ان مقدار یافت باید که میان شهر و خانه عبیدگاه و
صحیح آنست که چون از خانه از شهر جدا شود بیرون
گویند مقیم و سافر نقل بر گردون و بر مرکب بگذارند فاما بر
کردن در حاله سیر و غیر سیر بگذارند و بر مرکب در حاله
سیر و در حاله شروع است تقبال قبله شرط تیرت
بهر جهتی که میرود بگذارند و بگوید استقبال قبله شرط است
استقبال کند بعده مرکب را بهر جهتی که خواهد برد بر اندو
سنتها نموده بر مرکب و بر گردون رواند و اگر دست
فجر که فرود آید بگذارند لانها قریب من الواجب اگر
کسی سوار یک رکعت سنت گذارد و فرود آید بنا
گذارد باقی تمام کند و اگر بر زمین یک رکعت گذارد بعده
سوار شد سنت از سر گیرد و بگوید امام یوسف علیه
سنت در هر صورت بنا گذارد از سر گیرد و بگوید
امام زفر رحمه الله در هر صورت از سر گیرد و بنا گذارد و باقی

نشسته ندارد در هر جائی باتفاق رواست و نقل ندارد نه
مخیر است خواه نشسته گذارد خواه ایستاده نقل روز شب
چهار رکعت اولی است بقل امام اعظم رحمه الله و بقل
امام شافعی رحمه الله در روز شب دو رکعت اولی تر است
و نزدیک صا حبه رحمه الله در روز چهار رکعت اولی تر است
و در شب دو شش رکعت بیک سلام در روز مکروه
است و در شب مکروه نیست و بقول دیگر روز شش و
هشت بیک سلام مکروه نیست هشت نیست بدل فرض
است و بزبان مستحب تا اگر کسی در دل میداند که
ظهر میگذارد و نیت عصر بر زبان رفت و یا در دل نیت
داد بود لفظاً قضا بر زبان رفت و یا عکس آن را بگوید
و سهو زبان زبان ندارد نیت دل معتبر است و میان
نیت و تکبیر فصل نکند بعمل که مانع اتصال بود بلك متصل
نیت بکبر گوید و در جمیع نمازها فرض الوقت نیت کند
مگر در روز جمعه که صلوة الجمعة نیت کند و فرض الوقت تلویذ

[illegible]

اکبر واجب است و بر آوردن رست سنت است تا اگر
بجای الله اکبر الله اجل يا الله اعظم یا سبحان الله
یا لا اله الا الله گوید روا بود و در نماز در آمده باشد ولیکن
ترک واجب کرده باشد و آنرا بجای تکبیر اللهم اغفر لي
رب یا اسئلكم الله و مانند وی معنی سوال است میگوید روا
نماید و در نماز در نیامده و تکبیر یا بگویند که مدد در همه الله
چنانکه الله و یادربا اکبر چنانکه الباری گوید مفید صلوة است
و مدد در لام الله زیادت بر قدر الف خطاست و در همه
الله استقامت است استقامت موجب نصرت و مدد
یا اکبر نیز نصرت زیر آنچه آبار نام شیطان است و
هفت که درون نماز است یلی انان قیام است و ان
فرض است در فیض و و تر و در هر دو غیر مقدار که قراءه
فرض در وی توان خواند و قیام ساقط نیست مگر بعد از که
قراءه فرض را در وی توان خواند بیماری و قیام در سن و
توان عمل فریضه نیست تا اگر سن و توان عمل بی عذر نشسته

بگذارد و او بود که اگر مریض قدرت بر قیام ندارد و بترسد
از زیاده مرض نشسته بگذارد هر رکوع و سجود و اگر نشسته
بر رکوع و سجود نتواند نشسته باشد رت بر رکوع و سجود
و اشارت فرود تر از اشارت رکوع و نشاندن پیشانی
روی وی چیزی بنهد تا بر آن سجد کند و اگر نشسته
با اشارت نتواند بغطاء بر قفص استقبال قبله و پاها سوی
قبله کند و یا بر روی بغطاء بر روی قبله آرد با اشارت
سر بگذارد و اگر با اشارت سر نتواند نماز را تا خیزد
بر وایت اصح و بقول امام زفر رحمه الله اگر با اشارت
نتواند با اشارت چشم و یا با اشارت دل بگذارد و اگر
قادر بر رکوع و سجود است نه قادر بر قیام لازم نیاید
نشسته بر رکوع و سجود بگذارد اگر کسی در انشای
نماز مریض شود و نماز نشسته بر آنچه تواند نماز تمام کند و
اگر مریض در اثناء نماز متذرت شود اگر نشسته بر رکوع
و سجود میکند یا قنای استاده بگذارد و اگر با نشانه

میکند نماز از سر گیرد

میکنند و دهان را سر کشیده اگر بستر مریض نجاست
 بود آنرا بشوید باز پدید شود و در بستر و بستر کردن از این پنج
 می رسد هم در آن بستر نمازش روا بود و هم قنوت
 فرض است مقدار یک آیت در روز و یا سه آیه کوتاه
 چون ص و ی و ع یا مائا و قراة فرض در دو رکعت فجر
 و در دو رکعت جمع و ظهر و عصر و عشاء و مغرب و در
 جمیع رکعات و در جمیع رکعات سه تن در خواندن فاما
 در بقیه رکعات فرائض مصلی مجزئ است فاستحبه خواندن و یا
 تسبیح گوید و یا سکت ماند و بهتر است که فاستحبه
 خواندن سنت است و شرط قراة آنست که در قیام
 بخواند اگر در رکوع و سجود و یا در قعود بخواند روا شود
 و آنچه آنسان تر است از تران خواندن فاضل تر است و اگر
 بیک آیت کوتاه بسنده کند و در هر رکعتی روا بود یا اگر
 بیست و اگر بقیض از خواندن قراة عاجز آید نمازی قراة
 روا بود سیوم آنکه رکوع فرض است بدانکه مطلق رکوع

که آن بیت خم کردن است فرض است و آرامیدن در
 روی که یک تسبیح توان گفت واجب است و ستر بار
 تسبیح در روی سنت است اگر مقتدی امام را در
 رکوع یافت و تکبیر استاده گفت و با امام بیوست در
 نماز در آمده باشد و آن رکعت محسوب است زیرا آنچه
 رکوع را حکم قیام است و اگر تکبیر استاده گفت و امام
 که در رکوع و دعا امام از رکوع انتقال کرد در نماز در آمده باشد
 متابعت کند و آن رکعت از روی محسوب نبوده چهارم
 سجده فرض است یعنی در هر رکعت دو سجده فرض
 است و آرامیدن و روی واجب است و ستر بار
 تسبیح در روی سنت است و سجده نهادن پیشانی
 و بینی است بر زمین و جدا هوا و الاصل و اگر بسنده
 کند به پیشانی خواه عذر باشد در بینی نه او بنا شد رو بر
 و اگر بسنده کند به بینی روا بود نزدیک امام اعظم
 رحمه الله و نزدیک صاحب رحمهما الله بغیر عذر روا نبود

و میان دو سجده فرق کنند و در فرق اختلاف است
و صحیح آنست که فربش شستن بود و در بعضی روا
یات مقداری که باید بلند و فرق میان دو سجده
است اگر در زمین نشیب سجده کنند و جای قدم
بلند باشد اگر مقدار یک خشت و دو خشت است و باقی
و مراد ازین خشت استاده نه افتاده و داشتن دو
پایی بر زمین در حاله سجده فرض است تا اگر برداشت
قدمها را پس از آنکه سجده کند پس سجده کند
بعده آنش نشان بر زمین نهاد نماز روا نباشد و اگر
یک پایی بر زمین نهاد و پایی دیگر گرفت نماز روا بود
اما در دو اگر گاه در جائی سجده بسیار انداخته و بر آن
سجده کرد و اگر سختی زمین بر نشانی رسید نماز خوان
و اگر نه رسید نماز روا نبود اگر بر جنبه و یا بر محلوج سجده
کرد اگر بر پایی و بینی بر آن قرار گرفت و سختی زمین
به پیشانی رسید نماز روا بود و اگر نه و خود اگر سجده

کردند و از آنجا که هر از آن و کمال و خردن و مثل اینها که
 بذات خود قرار نگیرد - چه روان بود و مسلمان بی و
 ضوئیت و در کتب کافر نشود و اگر چه وضو سجده کنند
 کافر کرد و فله اگر کسی دیگری را سجده کند و طلال را
 کافر کرد و اگر کسی دو تکبیر دست خود را بر زمین نهد
 و بر آن سجده کند و او بود و افضل از آنست که سجده بر آن
 اعضا خود نکند پنجم قعده اخیر مقداری که التخیات است
 تا عبده و رسول در وی توان خواند فرض است
 اگر کسی سه رکعت قعده آخره را و بر رکعت پنجم برخاست
 تا آنکه مقید بسجده نکرده بقعده باز کرد و دو سجده سهو
 آورد زیرا پنجم تا غیر فرض کرده است و اگر رکعت پنجم را بسجده
 مقید کرد فرض وی باطل کرد و یک رکعت دیگر نهد تا هر
 شش رکعت نقل شود و یقول یقل نشد بلب که میروی
 باطل شود اگر کسی قعده آخره را دو سلام نهد و از آنجا که
 قعده اولی است بر رکعت پنجم برخاست تا آنکه مقید بسجده

آید زیرا آنچه تا غیرین کرد و اگر اللهم صلّه گفت سجده
 سهو واجب نیاید در مقدار صلوة اختلاف است
 و اصح اینست که تا درود تمام نگوید سجده واجب نیاید
 اگر در قعده اول اللهم صلّ صادر البین خواند
 نماز فاسد شود زیرا آنچه معنی تغییر میشود و اگر در قعده
 اخیر خواند نماز روا بود دلیل بر این آنست که چون در
 قعده اول خواند تباہ کند در میان نماز موجود خواهد شد
 و در قعده اخیر بیرون آرند از نماز خواهد بود ششم
 ترتیب نگاهداشتن فرض است یعنی ترتیب در فرض
 که یکبار در نماز می آید خواه در هر رکعتی بیاید یک بار
 چنانکه قیام و قنوت در رکوع و سجود خواه در تمام نماز
 بیاید یکبار چنانکه قعده اخیر تا اگر کسی تا آخر خواند پیش
 از آنکه ضم سورت کند در رکوع رخت بعد از آنست
 بقیام آید و ضم سورت کرد باید که رکوع دوم کند رکوع
 که کرده بود باطل شود و اگر هم بدان رکوع اول بسنده کند

نماز را بنود سبب ترک ترتیب و یا اگر بعد از وقت
مقدار شدت بعد یاد آورده که رحمت و یک بلندار دی
برخواست و یا قوی که ندارد باید که دیگر بلندار نهان عقده
موجب نبود سبب ترک ترتیب چون
ترتیب در قعه متحد مصالح فرض است و در هیچ ترتیب
چرا بنیاد ترتیب وقت و یا ج از این مرض اصلا
است و از مراض اصلا نیست بنا بر آن در جمیع ترتیب
نیایورده و بعضی باعتبار فرضیت او از مراض او
ده اند هفتم بیرون آمدن از نماز بملحق فعل چون
برخواستن و رفتن و تکلیت کردن و خوردن و آش
میدن و مانند آن فرض است فاما خروج بلفظ سلام
واجب است و روی آوردن را ستان و چپان بوقت
سلام سنت است تا اگر کسی مقداری نشست که هر
التحیات توان خواند بعده دانسته بهم سخن کرد از
نماز بیرون آمده باشند زیرا هم مطلق فعل موجود شد

که فرض است و اگر کسی در قعه آیه التحیات خواند برای
بیرون آمدن از نماز قعه کرد از نماز بیرون آمدن و وضو
نہا شود زیرا پنج بیرون از نماز یکی از ارکان نماز است و چون
در نماز بخندد وضو نہا شود و اما نماز مسبوق کہ بدو افتد
از او باشد نہا شود **فصل فی جہان نماز**
برائے آنکه جہان از واجبات نماز دانسته هم ترک دہد و یا
تأخیر کند سجده سہو بجا آورد وضو و رکعت کہ در
آخر نماز بعد از تشهد تا عجز و رسولہ را ستاسم
دہد نہ چپا و بتو لے ہر دو طرف سلام دہد بعدہ در سجده
رود و سجود کند و ہر دو سجده بجا آید رکعت بالا علی
سکان بار بگوید بعدہ سر از سجہ بردارد قعہ کند باز
التحیات از سر بخواند و ادعیہ مانورہ در ہر دو قعہ خواند
زیرا پنج رکعت وی آخر نماز است و لیکن اختیار محققان آنست
کہ در قعہ سجہ سہوا دعیہ مانورہ خواند و بعد نماز تمام
کند ہر دو جانب سلام دہد و اما قعہ بعد سجہ سہو

تقدیر و تقدیر و تقدیر

نیت تا اگر سجده سهو بجا آرد و قعود نکند و برخیزد بود
خارج بود با تراهیت که قعود نکرد و عید و اجبات نیت
و یک است هفت از آن عام است در هر نماز و هرگز ندارد
در فرض و سن و فوغل یکی تلبیس یعنی الله التلبیس
و اگر سجده نیت الله اجل یا الله اعظم نماز و بود
و سجده سهو واجب شود در تمام قعود و در تمام مقدار
شهرت از قعود از سجده سهو در نیت اگر تلبیس نزدیک
است باز نهد و سجده سهو بجا آرد و اگر تجمود نزدیک
باشد باز نهد و قعود نکند و سجده سهو واجب نشود
اگر در نماز شک افتد و نداند نیت پذیرفت ندارد است
اگر شک عادت او نیت از سر گیرد و اگر شک بسیار
می افتد از بر صواب بستن بیاورد هر چه علیه همان
باشد بر آن عمل کند و اگر در دل بر چیزی گواهی ندهد
اقل را از شمار کند سیوم نشد در هر دو قعود کند
چنانچه نذر نشد در قعود اول واجب سجده سهو

و در فقه اصره سجد سهویت است تعدیل ارکان
و ان قرار گرفتن در رکوع و سجود مقدار که یک تسبیح
توان گفت و هر که تعدیل ارکان بجا آورد ارعدیل پروردگار
ایمن باشد و تعدیل ارکان نزدیک ابویوسف و حنبل
و شافعی و محمد بن اسماعیل فرض است تا اگر کسی ترک دهد
نزدیک ایشان عذر وی روا نباشد و نزدیک ابوحنیفه
و محمد بن اسماعیل واجب است تا اگر کسی ترک دهد عذر
بزه کار شود تا اگر کسی سهو ترک دهد سجد سهو لا
زم شود و صحیح است که سجد سهو نیت و وجه
مشابهت است که هر یکی شروع است برای مال
فرضیه را پنجم آورد فرضیه مکرر محل وی چنانکه دو
سجد بیجا آوردن واجب است تا اگر کسی یک
سجد کرد و دوم سجد فراموشی کرد و با ستاد بر
رکعت دیگر بعده یاد آورد که سجد سهو در آن نکرده است
باز آنست بعده سجد دوم بجا آورد نمازش روا بود

و سجده سهو واجب شود بسبب تأخیر فرض نماز از
محل وی و یا اگر قعود اولی را بفراوانی قعود اضربه داند
و درء بخواند بعه یاد آمد که قعود اولی است برخواست
با و نماز تمام کرد سجده سهو واجب شود بسبب تأخیر
فرض که قیام سیوم رکعت ششم آوردن هر واجب در محل
وی واجب است تا اگر کسی ختم سوره یا فاتحه فراموش
کرد بر رکوع رفت یاد آورد و ضم سوره یا فاتحه سجده سهو
واجب شود بسبب تأخیر واجب از محل وی به قیام بیرون آمدن
از نماز بلفظ سلام واجب است تا اگر سلام را تأخیر کرد از
محل وی یا ترک آورد سجده سهو واجب شود صورت
تأخیر آنست که در آخر نماز مقدار تشهد نشست سلام نداد
بسو برخواست پیش از آنکه سجده کند یاد آمد باز
گشت و قعود کرد سجده سهو واجب شود و صورت ترک
آنست که رکعت زائده را سجده قید کرد ضم کند چنان
راستی دیگر بعه قعود کند و تشهد خواند سجده سهو

بجا دارد سلام نماز بقول امام رحمه الله بکمی است
 برابر قبله و بقول علماء ائمه رحمه الله دو است راستا و
 چپا و بقول زفر رحمه الله سه است راستا و چپا و برابر
 قبله سلام برد و نوع است سلام و سلام نسیا سلام
 موقوف طبع صلوة نیست تا آنکس نه بسو سلام
 دهد اگر چه اگر چه چیزی از فریضه باقی مانده است تواند
 که بنائند مادام که سخن دنیا تکلف نیست چنانکه ظاهر است
 رد در قعدہ اولی بسو سلام هم داد و قاطع صلوة نبود
 تواند که بنا و باقی تمام نماز کند زیرا که او صفت صلوة را فراموش
 نموده است بعد از اولی راقعدہ اخیر دانست و اصل
 صلوة را فراموش نکرده است که اگر اصل صلوة را فراموش
 نکنند تواند که بران باقی نماز را بنا کنند فاما نسی
 قاطع صلوة است از آنکه در معنی کلام الناس است و
 امام محمد رحمه الله برین مبطل بنا کرده است اگر شخصی
 ظہر بیکبار در بر سر دو رکعت سلام داد بنیاز نشد که نماز

چه میگذارد و یا سنت آخرین ظهر نماز بپاها شود نتواند
 که بران بنا کند زیرا پنجم اوست اصل صلوٰه است نه صفت
 آن هم نمیداند که نماز میگذارد شخصی مغرب میگذارد
 بر سر دو رکعت سلام داد پنداشت که سنت مغرب
 است نماز بپاها شود که نتواند یا دو نماز را بران بنا کند
 شخصی و ترک میگذارد پنداشت که تراویح است بر سر دو رکعت
 سلام داد نماز بپاها شد و یا مغرب است اقامت کرد نماز
 دو کانی او چهار کانی شد میگذارد بر سر دو رکعت سلام
 داد پنداشت که او همچنان مسافر است نتواند که بنا کند
 یا دو نماز را چهار رکعه واجب خاص است بر بعضی مصلیا
 و بعضی در نماز است یکی تعیین دو رکعت اول برای قراۃ
 دوم تعیین فاتحه هم در دو رکعت اول اگر قراۃ فارغ
 شد در تفکر افتاد که درم سورت بخواند اگر مقدار
 ادا اگر کینه در تک شد سجده سهو واجب شود
 اگر کسی ناتمام ترک داده دو رکعت اول نماز چهار کانی و

یا در یک رکعت از آن فاتحه ترک آورد یا در هر دو رکعت
اول فاتحه دو کمان بار خواند سجده سهو واجب شود
و اگر فاتحه با سورت خواند و باز فاتحه خواند و یا در دو رکعت
آخر فاتحه مکرر کند و یا در دو رکعت آخرین بخواند درین صو
ر تنها سجده سهو واجب نشود اگر مصلح باشد
فاتحه خواند (آ) آنرا فراموش کرده سجده سهو
لازم نشود خواه اقامه فرائضی باشد و اگر در رکعت
در سجود فاتحه خواند و یا سورت و یا چیزی از قرآن خواند
سجده سهو واجب شد و اگر در دو رکعت اول فاتحه
بفراموشی ترک کرد و در دو رکعت اخیر قضا نکند فاتحه
اگر صورت ترک کرد در آخرین قضا کند سوال میان
دو مسئله وجه فرق چیست هر یکی واجب است فاتحه
خواندن نیز واجب است ضم سورت نیز واجب است
جواب وجه فرق آنست که اگر فاتحه قضا کند که از فاتحه آید
و تکلیف غیر مشروع است و چون سورت قضا خواند

تکلیف خواهد شد

تکرات نخواهد شد. تکرات فاطمه بی فضل بقدرت مشروع
نیست. فاما آن فضل نکرده بقدرت تکرات فاطمه یکقدرت مع
بشده فاما تکرات فاطمه در نوافل مکرره نیست. چون سورت
در آخرین قضا خواهد کرد باید بلند خواندن در نماز بلند
خواندنی فاطمه را و آن سورت را اگر چه آخرین محل اخلاصه
است تابع نشود میان سر و هر در یک رکعت و جمع میان
السر و ابجد در یک رکعت مشروع نیست و بر وایتی
هر دو اتمسته خواند و صحیح آنست که هر دو بلند خواند
سیم بسنده کردن فاطمه یکبار چهارم ضم کردن سورت
یا سه آیت کوتاه و یک آیت دراز با فاطمه پنجم مقدم
داشتن فاطمه بر سورت تا اگر کسی سورت خواند بعده
فاطمه خواند سوره سه و او اتم شد و ششم دعوت
خواندن در و تر در رکعت سیم بعد فاطمه و ضم سورت
چنانکه بعد خواندن سورت دست بردارد و بگیرد گوید
و قرت خواند و قنوت از قرآن است و صحیح آنست

که از قرآن نیت از ادعیه مأثوره است و تکلیف واجب
 شده است خواندن وی در و تر بنابر مواظبت بفرموده علم
 و مقدار واجب تا مطلق است غما نشاید کوتاه کنند و اما
 نوره که نقصان دعاء است و اگر کسی قنوت نداند سه
 بار اللهم اغفر لی کوید و یا سه بار یارب کوید یا ایتیه ربنا
 اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب
 الناس بخوانند اگر قنوت در و تر بیان ترک است
 و یاد نیامد سجده کرد و یا بعد از آنکه از رکوع برخیزد
 قنوت نخواند زیرا آنچه محل وی پیش از رکوع است بجهت
 سهوا لا اثم آید و اگر در رکوع یاد آمد هم بسوی قیام
 باز نداد و بری خواندن قنوت را قاعدا هر طریقی ترک
 را محذور رکوع یاد آورد بقیام باز نکرده و سورت خواند
 چه فرق است که برای ضم سورت باز کرد و برای
 قنوت باز نکرد باین که بهم هر دو واجب است
 برای قنوت باز نکرد زیرا آنچه رکوع فرض است و ترک آن

فرض برای واجب روز نیست اما برای هم سورت باید کرد زیرا که تمام خواندن سورت از اولت فهو فرض برای فرض خواهد بود و این جایز است ۹۷

سبوق در رکعت آخر و تر یا ام نذر دو قنوت با هم
خوانند چون برای قضاء دو رکعت بر خیزد و در رکعت
سیوم قنوت بخواند و قنوتی بهمین است و اگر در
رکوع رکعت سیوم یا ام بیست هم قنوت بخواند
زیر آنچه چون رکعت سیوم بیست هم را دریافت
قنوت را نیز دریافت اگر کسی قنوت را در رکعت
دوم خواند یا ام آنکه سیوم رکعت است در رکعت سیوا
قنوت بخواند اگر کسی وتر میگذارد در قیام شک
انداخته او ایستاده یا دوم رکعت است این رکعت
بگذارد و قعده کند و بر خیزد در رکعت دیگر بلندردد و
قعده و در هر دو رکعت قنوت بخواند و اگر در رکعت برینا
ردود را آخر دست بر آید دو قنوت بخواند و سجده سهو
آرد در صلوٰه سجود دوم در رکعت دوم در نماز وتر
شک افتاده رکعت دوم است یا سیوم این رکعت

[illegible]

100

قنوت بخواند و لیکن درت بر نیارد بوقت تکبیر قنوت
 وقعه دارد بر خیزد و یک رکعت دیگر بگذارد و دست بر
 آورد و تکبیر بگوید و قنوت بخواند و سبوح و سهوا آورد
 در و تر شگ افند که اول رکعت است یا دوم یا سوم
 سه رکعت بلند دارد و بیست وقعه و در هر سه قنوت بخواند و
 در رکعت آخر دست بر آرد بلند شود و هفتم بلند خواند
 امام زمر محل وی یعنی در دو رکعت فجر و دو شام و دو خفتن
 اما بر تنهائان آمده بلند خواندن واجب نیست و بیست
 میان است و بلند وقتی باشد خواه فایته در نماز
 روز است بیست بخواند و در نماز شب بیست بخواند حکمت
 صریح بواب بنوا از جهت موافقت فرشتگان است
 در شب بلند بخواند و در روز است بیست بخواند و در روز
 نماز بلند خواندن است آغاز کرد و چیز از فاتحه خواند بعد
 یا ادم فاتحه از سر بلند خواند تا جمع نشود میان سیر
 و چهار رکعت واحد اگر کسی تنها نماز امام در نماز بلند

مقداری بلند خوانند که نصف اول تسبیح است و بلند
خوانند که جماعت اول و یک است و که گروه است
اگر کسی تنها نماز میگذارد و آهسته میخواند در رکعت
دوم کسی بدو اقتدا کرد و واجب است که درین رکعت
بلند خواند و بوالصیغ و اگر بقرا میخواند آهسته
خواند سجده سهو واجب شود و بر وایتی مختصرت
درین رکعت میان سه و چهارم خواندن در محل
وی یعنی فی المقصر و الفطر سهو اگر کان منفرد فی الجماعت
اگر در صلوٰه سهو سهو و چهارم اگر در یک آیت
باز و آیت سهو سهو واجب شود و اگر
صلوٰه چهره را آهسته خواند اصح آنست که آیت
خواند سجده سهو واجب لازم نشود زیرا آنچه
آهسته خواند شروع تر است و بقول اگر چه یک آیت
آهسته خواند سجده سهو لازم نشود و نیم خواندن
بودن مقدزی بوقت خواندن اقامت اگر در نماز چهره

در اثنا قرائت با هم پیوست تمام و شش باشد
ثنا گوید بلك بسماع قرائت مشغول شود و در نماز
سریه ثنا گوید مقتدیرا پس امام قرائه خواندن
مکروه است نزدیک علماء ثلثه و بقول قرائه پس امام
مفسد صلوٰه است دهم متابعت امام کردن بهر حالیه
که باید اگر چه آن از رکعت محسوب نباشد تا اگر در قومه
یافت امام را متابعت کنند یا در قومه و در افعال دیگر
و منتظر مانند برای ادراک رکعت دیگر و هم چنین اگر در
سجده یافت با امام متابعت کنند اگر چه آن رکعت
محسوب نباشد یا زدهم سجده ثلثه واجب است
بر مقتدایان آنها ندارند و امام و طهارت و ستر عورت
و استقبال قبله چنانکه در نماز شرط است در سجده
تلاوت نیز شرط است و چون سجده بجا آرد سه بار
سبحان ربی الاعلی در سجده گوید و تسبیح سلام
حاجت نیست و مستحب است که اول و آخر تسبیح گوید

۹ و اگر نگوید سجده روا باشد سجده تلاوت واجب
موسع است در همه اوقات که جای آورد روا باشد و اگر
بر فرض سجده بر نیاشد مستحب است که سه عناوین
اطعنا غفر انک ربنا و الیک المصیر گوید
بعد آن وقت که استعدا کنند بجای آورد سجده را
اگر آیه سجده در یک رکعت خواند همان آیه
در رکعت دوم خواند یک سجده بسنده باشد
و سجده واجب است بر قاری و بر سماع اگر چه
سماع را قصد سماع نباشد اگر مصحح در انشاء صوفی
از غیر مصلی آیه سجده شنید بعد نماز بایستد سجده
کند و اگر هم در نماز سجده کند نماز جایز بود سجده
محبوب نبود آن سجده باز گرداند اگر مقتدی
ایست سجده خواند بر یک مجلس سجده لازم نیاید
و بر مقتدی و تکریر قیوم و نه بر امام و اگر امام خواند
در همه لازم آید اگر یک آیه سجده در یک مجلس جاری

خواند سجده نکند یک سجده لازم شود اگر چه هزار بار خواند
شود اگر سوار آیت سجده خواند و کسی دیگر نیز سوار
بر مرکب ایستاده کرده باز آیت سجده خواند و هر یکی از
ایشان تلاوت یکدیگر شنید هر یکی دو سجده واجب
شود دیگران بسبب تلاوت بکان بسبب سماع و اگر
بر مرکب در روان باشد و هر یکی دو کان بار آیت سجده
خواند و شنیدند هر یکی از ایشان چهار کان سجده
واجب شود زیرا که سیرداب مضاف به آب است
و باختلاف مجلس سی و سه مرتبه میشود و اگر در
کشتی آیت سجده مکرر کند و تلاوت در روان کند
باشد یک سجده واجب شود زیرا که کشتی
بمنزله خانه است و جریان او باب معاف است
تالی را کرده است که سورت بخواند و آیه سه مرتبه ترک
دهد در نماز و در غیر نماز و نشاید اما را که در سوره سیر
آیه سجده خواند زیرا که اگر سجده کند مقتدیان که

برند که سجده طلبیه است امام فقط پیش از رکوع
سجده میکند متابعت نکنند و اگر امام سجده نکند
ترک واجب کرده باشد اگر از طوطی و یا از جان
دی دیگر آیه سجده بشنود سجده لازم نشود و اگر
از نایم آیه سجده بشنود لازم شود و صورت سجده
تلاوت در نماز آنست که چون آیه تمام کنند تکبیر نوید
ز یک سجده کند و سه بار تسبیح گوید و تکبیر دیگر
بگوید سر از سجده بردارد و قیام کند و آن مقدار
قرابت که بخواند بخواند و خواه بعد از سه سجده قیام
کند و بر فور در رکوع رود و در سجده تلاوت بوقت
تکبیر دست بر نیارد و تشهد کند و سلام نه و اگر
سجده کرده آیه گفت بسنده بود و در سجده تا او
تسبیح جز آن فریضه است و نیز بان مستحب است و در
تسبیح سجده اختلاف است صحیح آنست که سه
بار سبحان ربی الاعلی در جنب سجده تلاوت

واجب شود خواند خود بخواند خواه از دیگری بشنود و
 حایض و نف و حیض و مجنون اگر ایه سجده بخواند یا
 بشنود سجده لازم نشود مگر اگر کسی از ایشان
 ایه سجده بشنود بیروی سجده تلاوت لازم شود اگر
 کسی بیشترین ایه سجده خواند بیروی سجده واجب
 اگر چه لفظ سجده بر زبان نراند و اگر لفظ سجده خواند
 نه ایه سجده واجب نشود زیرا آنچه حکم
 وجوب او تمام آیه است یا بیشتر ایه نه بلفظ سجده
 و اگر کسی بیرون نماز آیه سجده خواند و شخصی
 دیگر با او در نماز سجده کرد اگر بقصد متابعت خواند
 سجده کرد آن نماز فاسد شود و اگر بقصد متابعت
 سجده نکرده است نماز روا بود و سجده بیرون نماز
 باز نکرده اند و اگر کسی بیرون نماز ایه سجده خواند
 و سجده نکرد باز همان ایه هم در آن مجزئ است در نماز
 خواند و سجده نکرد این سجده از هر دو تلاوت است

کنند و از دهم تکبیرات عید که زاید است سیزدهم تکبیر نوع
نماز عید را در ایام نماز تکبیر رکوع سنت است و لیکن اگر
تکبیر رکوع نبیند بسهوتر که کرد سه سجده سهو واجب
نشود و نفی الاستبانه علی الناس چهاردهم سجده
سهو در پشت اول ازین واجبات خاص و شش
اول واجبات عام است و سیزدهم سجده سهو در پشت
سنتی نماز بیست و هفت است هفده از آن عام
است یکی برداشتن دودست برای تکبیر اول و هفت
برداشتن دست راست که نرا نکشت و قهرا برابر نرود
سکونش بود و آنکشتن از دیگر برابر نشود بود و زان
تاکلف بردارند و تا گوش بر ندارند و نزدیک امام
ستاقم رحمه الله مردان و زنان تا تکلف بردارند و زن
و یک امام و آنکه رحمه الله تا سر بردارند و دوم برآور
دن هر دو دست در تکبیر ثبوت سیم بر آوردن هر دو
دست برای تکبیرات عید چهارم کشاده داشتن

انگشتان بوقت تکبیر فاکشاده سخت نلند بیستم
سبحان الله کم گفتن تا آخر ششم داشتین درشت
راست بردست چپ در قیام و صفت داشتین
آنست که بنهد درت راست بر پشت چپ حلقه بکند
بگیرد بند دست چپ را بدو انگشت دست زیر آنچه
در بعضی روایات لفظ اخذ آمده است و بقول حلقه
کنند بگیرد بند دست چپ را به جمیع انگشتان دست ر
ست بعد داشتین گفتن رفتی درت راست بر پشت چپ
چپ و خدا یسر و درت بر کتفین در نماز دست زنت قیام است
و بقول زنت قرآنه است هفتم تکبیرات انتقال است و
تکبیر یقوت نیز از تکبیرات انتقال است زیر آنچه مصدا
ق انتقال میکند از قرآنه بسوی دعا و ششم تسبیح
را کوع است یا ارفقین ششم ارفقین زانو در رجب و هفتم
کشاده داشتین انگشتان در وقت ارفقین زانو سخت
کشاده کند تا زانو استوار گرفته شود یا زده هم قومه

یعنی تمام ایستادن بعد از رکوع دو آرد هم جلوس یعنی
نشستن یعنی میان دو سجده مندرسی که یکبار سجده
اللہ توانست و نزدیک ابو یوسف و شافعی و همه امامان
قوسه و جلوس فرض است و از تحویل رکان است سجد
سجده کردن برود و دست و ران و دو قدم
چهارم تسبیح سجده شصت بار گفتن یا نذر هم درود
پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام در قعدہ اخیرہ بعد از تسبیح و دعاء
برای خود و برای مسلمان و درود بر غیر علی الصلوٰۃ و السلام
در تمام عمر یک بار فرض است و بعد از آن سنت است
فاما در هر مجلس که اول بار یا نام رسول علی الصلوٰۃ و السلام
شنیده میشود درود گفتن واجب و بهم در آن مجلس
اگر بار دیگر شود درود گفتن سنت بود فاما اگر جماعت
یا مجلسی است غیر قصد نام رسول علی الصلوٰۃ و السلام
میکوید و یا بشنود هر گاه که گویند و بار که بشنود تا سه
بار درود گویند و اگر آن گویند بجز که کار نشد فاما صحیح

آنست که بگوید در تنبیه ابولیت است هر دعای که رکنی
 میان آسمان و زمین بصدق مانده و باب نماز شود تا بر رسول
 علیه الصلوة والسلام درود بگوید ^{بنظام} ^{و ما سبحانی و ما اعظمی}
 رنگریزی و مانند اینها درود میگوید برای رواج خریداران
 بزرگوار باشند و نیز در وقت فروختن کالا اگر صلوة بگوید و صلوة
 علیکم گویند بزرگوار شود و در هنگام هاله نام رسول علیه السلام
 میگوید شنوینده آهسته صلوة بگوید بلند بگوید زیرا پنجه نیت
 نشان که می بنماید است شایسته هم دعای خواندن بعد در
 نخست خود را دعای کند تا خود آرزیده شود بعهده دعاوی
 در حق دیگران مستجاب شود و اثر کند و دعا مانند انفاق
 قرآن خواندن چنانکه اللهم اغفر لوالدین و تخیر اند مانند
 کلام مردمان و آباء پیران است که ممکن بود خواست آن
 مردمان چنانکه اعطینے لدا و زوجینے فلاح و آرزو دعا
 مانند کلام مردمان خوانند نماز فاسد شود بفرموده سلام
 گفتن راست و چپا سلام داد راست بگوید و سلام چپا

بان کردند

بأن نكده ندي محضی اگر راستا سلام داد و برخاست چیا
فرمودشش کرده مادام که سخن دنیا بگفته است و از مسجد
بیرون نراند. است بشیند چیا سلام گوید و باید به تنهایی
نذار بوقت سیدم هر دو طرف نیت حفظ کند و امام و مقرب
در سلام راستا کند لسان را که راستا ایشنان باشند از
مردان و زنان و کاتبان اعمال و همچنین در چیا میر نیت کند
فاما بوقت سلام راستا و چیا عدد کاتبان و حفظ نغیبه
نکند زیرا پنج در عدد حفظ اختلاف است بر هر مؤمنی بقول
دو فرشته است و بقول پنج فرشته است و بقول شصت
فرشته است و بقول یکصد و شصت فرشته است
و چیا مؤمن را حفظ است کافر را نیز حفظ است اگر چه لغز
نیکی نیست فاما فرشته راستا را باید است بدی و ا
و انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام نیز حفظ است اگر چه انبیاء
کنا و ویری نیت فاما فرشته چیا تقصیر طاعت می
نویسد اگر چه در اینان ناه صغیر و بیره نیست فاما

از تقصیر طاعت خاینبودی زیر آنچیز از ترک اولی خلا
نیست و بر قول مؤمن را پنج فرشته است یکی راستا
نیک می نویسد دوم آنکه چپا بدی می نهد سوم
آنکه پیش از نیک با تلقین میکند چهارم آنکه عیب
از رفتها و بلاها نگاهدارد پنجم نزدیک مؤمن بشارت
است که چون مؤمن درود بر پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام می رسد
فصل در بیان سنت پیغمبران است و در کتب
مستطوره است که سلام گفتن سنت انبیاء و اولیاء است
و سنت رسل و سنت علماء و شایخ و سنت الهی
است و سلام بر صفت سنت آنست که بزرگ بر
خرد سلام گوید شهری بر روستا سلامی و سوار
بر پیاده و خواجه بر علام و پیش بر نشینگر و استاد بر
شاگرد و پدر بر فرزند و آب و آتش بر
شیر شکار و اسب بر سوار و فرزند بر سوار
بر پیاده و غلین پوشش بر برهنه با پوشش بر آستانه

و جمع شیر بر قلیل و چون برابر باشد درین صفات هر
 ابتدا سلام کند و فضل او را بود هر که بجاه و نعمت زیاده
 باشد سلام گفتن و پیراستاید زیرا پنجم پیغمبر علیه السلام فرموده
 است که من در آب و خمر و زهر و در کار خود را بسلام عرض
 نه بر من سلام گفتن و جواب سلام فرض کفایت
 است و جواب چنان گوید که سلام نوبیند و آب نشوید و آتش
 نشود از گردن ساقط نشود و آتش گر بود جنبش لب
 بنماید و جواب عظمه همین طریق است و سلام
 سه معنی دارد یکی آنکه سلامتی باد بر شما دوم آنکه خدا
 نگاهبان شما باشد یا و سیوم آنکه ما سلامتی خواهیم
 داشت شما را در شریعت سلام بر دو طریقی است یکی
 سلام علیکم یا تنوین است و دوم را سلام علیکم یا ف
 و سلام است و غیرین دو نوع است گفتن جواب سلام لازم
 شود بعضی فقها گویند اگر جواب سلام بی واو
 گوید جواب نباشد و رضی ساقط نشود و در زمره وی

باشد زیرا چه مخالف سنت است و بعضی گویند
شود و استدلال بنص میکند فقالوا لا ما قال
سلام سوال سلام گوینده را بسیار ثواب است
و یا جواب گوینده را بعضی گویند سلام گوینده را بسیار
ثواب است زیرا چه ویراه غائی عبادت است و بعضی گویند
جواب گوینده را بیشتر ثواب است زیرا چه وی ادا
فریضه میکند و چون سلام گفتی مصافحه کردن بعدوی
سنت است و آن دست یکدیگر دادن و لف بر لف
داشتن و جنبانیدن دست چنانکه بازوی مومن را
از از سر سر و نشاید که دست و پایی و یا چیزی از اندام
غیری بپوشد تا آنکه اگر رفتن در بعضی روایات مکروه
است و احبب در ترک آنست و سلام گفتن همراه
وجه است سلام بر پادشاه اطاعت و بر علیه تفرق
است و بر مادر و پدر و مرمت است و بر اقربا و سلم
است و بر اهل خانه سنت است و بر ضعیفان و انان

